

راه

# آزادی

4 -

مهرماه ۱۳۷۴

۴۲

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی



در حاشیه کنفرانس تاریخی زن در پکن  
 عفت داداش پور - شهلا شرکت - شهلا شفیق - ناهیدکشاورز - جمیله ندائی

## در این شماره میخوانید

- ۳ درحاشیه کنفرانس تاریخی زن در پکن
- ۴ پکن و پکن های بی پایان دیگر
- ۵ نابرابری زنان را نمی توان توجیه کرد!
- ۷ بنیادگرانی مذهبی و جامعه مدنی لاینک  
در برابر یکدیگر
- ۹ برابری یا انصاف؟
- ۱۰ کنفرانس چین از حرف تا عمل!
- ۱۱ گره کور بحران سیاسی ایران چگونه  
باز خواهد شد؟
- ۱۴ انتخابات مجلس و تشدید اختلافات  
در مسائل اقتصادی
- ۱۶ آئینه
- ۲۱ چند نوشته منتشر نشده از  
شهید راه آزادی حسن ضیاء ظریفی
- ۲۲ سیاست به مثابه علم و جستجو  
برای نظام آرمانی
- ۲۵ اکنون توپ در میدان نورالدین کیانوری  
است تنها اوست که باید پاسخ دهد
- ۳۱ عباس امیر انتظام خواستار محاکمه  
علنی خود است!
- ۳۳ اتحاد در چهارچوب پایگاه دمکراسی  
و پیشرفت
- ۳۵ در تبریز خبری هست!
- ۳۸ توطئه شوم تحریم اقتصادی ایران  
توسط آمریکا
- ۴۰ تحریم اقتصادی علیه ایران و سکوت ما
- ۴۱ تحلیل سیاسی یا جنگ ژورنالیستی!
- ۴۲ آخرین وداع با هرمز
- ۴۳ اکبر شاندرمنی در گذشت

RAHE AZADI

N°: 42

OCTOBER 1995

راه آزادی  
نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B.P. 23

F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

تذکر:

راه آزادی در چهارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تئوریک به نشریه برسد، باامضاء درج نمیکند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

حق اشتراك برای ۱۲ شماره:

برای کشورهای اروپایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

برای امریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۶۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به  
حساب بانکی زیر واریز نمائید:

نام دارنده حساب ARA

شماره حساب

CCP - N° 3932099 L FRANCE

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب  
دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه  
کنید:

RIVERO, B.P. 47

F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE



در حاشیه کنفرانس تاریخی زن در یکن

امید ها و دل نگرانی های آینده

کنفرانس جهانی «بحث درباره حقوق زنان» در یکن در آخرین سال های سده حاضر نه فقط به لحاظ تدارک گسترده و بازتاب بین المللی و شرکت چشمگیر ده هزار زن و نیز بسیاری از زنان سرشناس جهان، که از نظر مسائلی که در آن گذشت، از جایگاه ویژه ای در جنبش اجتماعی برای کسب حقوق برابر زنان برخوردار است. پرسشی که در پی پایان این نشست همه جا به میان کشیده می شود، ارزیابی نتایج کار کنفرانس و دورنمایی است که بحث ها و تصمیمات این نشست تاریخی قرن در برابر زنان و همه جامعه بشری می گشایند. همایش یکن در حقیقت بنوعی پژواک همه پیکار و تلاش خستگی ناپذیر و دشوار انسانها و گروه های اجتماعی و جنبش های مستقل زنان و اندیشه های فمینیستی در چهار گوشه کره خاکی ما برای تحقق حقوق برابر زنان بوده مبارزه ای که متناسب با وضعیت و دامنه جنبش های زنان در کشور های مختلف و نیز با توجه به ویژگی های بومی اشکال متنوعی بخود گرفت. هر چند دیرپایی بسیاری از سنت ها، ارزش ها و برداشت های مذهبی و واکنش کسانی که به این فضا تعلق دارند در کنار عقب ماندگی روند دستیابی به حقوق برابر را برای زنان کند می کنند.

دشواری های کنونی زندگی زنان در بحث ها و موضوعات انتخابی کنفرانس بروشنی بازتاب یافته اند. مسئله نابرابری های جنسی، خانوادگی، خشونت، فقر، آموزش و بهداشت، حقوق بشر، کار، مشارکت سیاسی، سیمای زن در رسانه های جمعی همگی منعکس کننده گرایش های اصلی در میان جنبش های زنان اند. اما هر چه از این بعد جهانی به بخش های کوچکتر، به حوزه های فرهنگی خاص، به کشور ها و مناطق درونی آنها و به میان اقلیت ها کوچک و بزرگ در میان ملت ها برویم، مسائل پیش گفته بشکل پیچیده تر و دشوارتری نمایان می شوند.

کنفرانس یکن، نشان داد که بر خلاف تصور عمومی نشست های قبلی، آنچه که به نظر می رسید همگانی و سراسری باشند، با ایستادگی گرایش هایی روبرو می شوند که سر سازگاری با بسیاری باور های جهانشمول در زمینه مسئله زن را ندارند و در برابر آنها دست به واکنش می زنند. جبهه مشترک واتیکان و نیرو های مذهبی وابسته و نیز کشور هایی مانند جمهوری اسلامی، عربستان سعودی برای طرح و مشروع جلوه دادن درک خود از جایگاه زن در خانواده و فردیت او بویژه در آنچه که به چشمش مربوط می شود بی شک برجسته ترین تلاش بود که در جهت بازداشتن کنفرانس از اتخاذ یک سمتگیری روشن در

عرصه حقوق برابر زنان در همه زمینه های زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی صورت گرفت. صدای یکپارچه گرایش های مذهبی و محافظه کارانه برای پرهیز از به کارگیری کلمه «برابری» و جایگزینی آن با کلمه «انصاف» بازتاب یک فلسفه و جهان بینی ویژه ای است که آشکارا و بی پروا حاضر به پذیرش نقش و حقوق برابر زن نیست. چنین درک ها و برداشت های منفی و محافظه کارانه از سوی محافل مذهبی در حکومت و یا مستقل در سال های اخیر با گرایش هایی همزمان شده است که بر هویت های بومی زنان هر منطقه پا می نشرد و از ارائه سیمای یک نمونه زن - برای مثال زن غربی - بعنوان تنها مدل جهان موفق و متجدد دل خوشی ندارند. به نظر می رسد این واقعیت های هشدار دهنده که پیش از همه عرصه زندگی فردی زن و جایگاه وی در خانواده را در برمی گیرد، مسائل مبارزات سال های آتی جنبش های زنان را تشکیل دهند.

حضور زن ایرانی در کنفرانس یکن، اما بازتاب بسیار گسترده ای داشت. زنان با حجابی که از سوی دولت برای دفاع از ارزش های اسلامی، به چین رفته بودند در کنار ده ها زن ایرانی فعال و پرشوری که از طریق سازمان ها و انجمن های خارجی و یا بین المللی و یا به ابتکار شخصی برای طرح مسائل زنان ایران بار سفر به آن دیار را بسته بودند، زمینه ساز بحث ها و برخورد های فراوانی شد. برخورد هایی که در دنیای ارزشی متفاوت و دو برداشت ناهمسان را به میان می کشیدند.

وجود این دو دنیای متفاوت در حقیقت آینه تمام نمای زندگی زن ایرانی و پیچیدگی های ناشی از ۱۷ سال زندگی نامتفاوت در فضای خاص کشور ما است. درک و شناخت همه جانبه زندگی فردی و اجتماعی زن ایرانی نگاه چند گانه به این پدیده اجتماعی را ناگزیر می سازد. در سال های پیش از انقلاب عناصر فرهنگی پدرسالارانه در کنار باور های مذهبی اجازه ندادند با وجود زمینه های مساعد اجتماعی و حقوقی، زن ایرانی بطور قطعی و اساسی از دنیای گذشته خود جدا شود. این پدیده یکی از خصوصیات جامعه ای بود که بگونه یکسان و همه جانبه متجدد و مدنی نشده بود. در چنین فضایی زنان، بعنوان یکی از بازیگران اصلی انقلاب به صحنه مبارزه اجتماعی آمدند. زن مذهبی در جستجوی هویت جدیدی بر پایه برداشت نو شده از زن اسلامی بود و زن متجدد شهری و جوانان بر حضور اجتماعی و گسترش دستاورد های پیشین خود پا می نشرد.

در طول ۱۷ سال گذشته ما شاهد ستیز دائمی همزمان این خواست ها و انتظارات با نظام ارزشی تحمیل شده از سوی قدرت سیاسی و یا رهبران و تفکر مذهبی و

سنتی بوده ایم. زن غیرمذهبی و متجدد به عنوان نماد جامعه مدنی ایران از ارزش ها و دنیای خود دفاع کرده است و به باز سازی آنها در فضای جدید دست زده است و حتی زن مذهبی هم با حضور فعال اجتماعی خود برداشت جدیدی از جایگاه زن در جامعه در برابر کسانی قرار داده است که بسیار مایل اند زن را به کنج خانه ها بفرستند و او بعنوان فردی «نیمه اجتماعی» پیش از آنکه شهروند جامعه ما به شمار آید، زن، خواهر، دختر و مادر این یا آن مرد باشد و بعنوان ناموس در حریم امن خانه حفاظت شود. در حقیقت پویایی زن ایرانی و مقاومت جامعه مدنی «مدل اسلامی زن» مورد نظر نیرو های مذهبی را با شکست واقعی روبرو کرده است. داده های اجتماعی در کنار حضور فعال زنان در عرصه های مختلف علیرغم موانع و کارشکنی های حقوقی و قانونی، ضمنی و غیراشکار همگی عناصر اساسی مربوط به هویت یا هویت های کنونی زن ایرانی را بیان می کنند. تجربه زنان ایران و مبارزه آنها در شرایط بسیار نامساعد اجتماعی و حقوقی، استقلال نسبی پدیده های اجتماعی از ساختار سیاسی را هم به نمایش می گذارد.

مسئله زن در ایران، بصورتی بسیار حاد تر از کشور های دیگر، یکی از مسائل اصلی جامعه ما طی سال های آینده خواهد بود. زنان اصلی ترین آماج بنیاد گرایی مذهبی هستند. این مسئله پیش از آنکه «زنان» و یا فقط به دنیای زنان مربوط باشد به همه جامعه ما و نیرو های زنده و اساسی آن باز می گردد. رشد جنبش های مستقل زنان و تعدد معنوی و اجتماعی آنها برای جامعه انسانی ما، برای رشد جامعه مدنی، تجدد و دموکراسی در ایران از اهمیت کلیدی برخوردار است.



# «پکن» و پکن های بی پایان دیگر

عفت داداش پور

جهان از اوائل سپتامبر، شاهد برگزاری چهارمین کنفرانس بزرگ جهانی زن در «پکن» بود. در سراسر تاریخ معاصر، این نخستین بار بود که ده ها هزار نماینده زن با تمام مشکلات و محدودیت های موجود، با گام های محکم و استوار با شعارهای: «برابری، توسعه و صلح» و «جهان را از چشم زنان ببینید» به استقبال کنفرانس رفتند تا با همفکری و همکاری یکدیگر جهت یافتن «پاسخی مشخص» بپرامون «مشکلی که فراگیر شده است» ساعت ها و روز های متوالی در «کارگاههای» متعدد محور های اصلی دوازده گانه کنفرانس: فقر، خشونت، حقوق بشر، بهداشت، توسعه، محیط زیست، مشارکت اقتصادی، رسانه های ارتباط جمعی، تعلیم و تربیت، دختر بچه ها، مشارکت و قدرت تصمیم گیری و اثرات جنگ را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده و راههای برون رفت از بحران را جستجو کنند.

خصوصاً اینکه، اگر سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۵ نخستین برگزاری کنفرانس جهانی زن در مکزیک را «دهه زن»، دومین کنفرانس جهانی را در سال ۱۹۸۰ در کپنهاگ «نقش زن در خروج تاپروبی برگزار شد» کنفرانس صلح» نامگذاری کرده بود. امسال، از همان آغاز برگزاری چهارمین کنفرانس جهانی زنان به موازات سه موضوع اصلی «برابری، توسعه و صلح» و «حتا - پیش از آن - برنامه عمل» را برای پایان بخشیدن به ستم و تبعیض جنسی جهت ورود «شرافتمندانه زن» به هزاره سوم مورد توجه خاص قرار داده بود. شاید هم. به همین دلیل از سوی بسیاری از سازمانهای «غیر دولتی» به این کنفرانس، «کنفرانس تعهد» لقب داده شده بود و تلاش بسیار بکار رفت تا نمایندگان زنان، در میان موجی از ممانعت های مرتجعان کلیسا و مسجد و بنیادگرایان کشور های اسلامی که در رأس آنان رژیم ضد زن ایرانی جهت گریز از تعهد و الزام به رعایت حقوق زن، همه جا واژه های «قسط» و «انصاف» را به جای «مساوات» بکار می گرفت به سندی دست یابند که بیانیه اصلی آن به منزله اعلامیه زنان برای ورود به قرن بیست و یکم تلقی گردیده است.

سالها پیش، مارکس در مناسبات انسانی زن و مرد به «رابطه بی واسطه» و «رابطه انسانی با انسان دیگر» تأیید کرده بود. اکنون با تغییر این «رابطه بی واسطه» به «رابطه ای با واسطه» مشکلات پیچیده و لاینحلی در برابر بشریت قرار گرفته است. مارکس به رابطه بی واسطه زن و مرد چنین اشاره می کند: «رابطه ضروری انسان با انسان». در ادامه این نظر می آید: «رابطه بی واسطه، طبیعی و ضروری انسان با انسان، همان رابطه مرد با زن است. خصوصیت این رابطه تعیین می کند که مرد تا چه حد خود را موجود نوعی فرد انسانی در نظر گرفته است. بنابراین در این رابطه نشان داده شده است که رفتار طبیعی مرد انسانی شده است. یا تا چه حد وجود انسانی او وجود طبیعی او شده است. تا چه حد طبیعت انسانی او طبیعت او شده است.» (تاکید ها از خود مارکس است. از جلد ششم آثار فلسفی مارکس)

اکنون، در فاصله این «رابطه بی واسطه» واسطه ها و مقولات و حوزه هایی بس گسترده از جمله: آداب و رسوم فرهنگی، ادیان، مذاهب، تاریخ، تفکر و ایدئولوژی های جهانشمول و محاسبات سیاسی - اقتصادی بین المللی قرار گرفته و با واژگون ساختن «رابطه طبیعی» بین «مرد انسان» نه تنها توازن و حالت طبیعی بکلی دگرگون شده است، بلکه فرا تر از آن «مشکلات فراگیر» و مسائل بحرانی پیچیده ای در سطح جهانی بیار آورده است. کل مباحث و محور های اصلی دوازده گانه کنفرانس جهانی «پکن» که

از ۲۰ آگوست تا ۴ سپتامبر ۲۷۴۹۶ نماینده سازمانهای غیر دولتی در «هواپرو» ۵۵ کیلومتری پکن، و ۶۰۰۰ نماینده سازمانهای دولتی کشور های عضو سازمان ملل از ۴ تا ۱۵ سپتامبر در پکن، با حضور بیش از ۵۰۰۰ نماینده های رسانه های گروهی خبری جهان تحت بررسی قرار دادند در محدوده بهم خوردن تعادل و توازن همین «رابطه دو انسان» کما پیش جای می گیرند.

آمار و ارقام و گزارش های سالیانه سازمانهای حقوق بشر، سازمان عفو بین المللی و سازمان بهداشت جهانی گواه این گفتار است. «سازمان بهداشت جهانی» از تعداد ۸۰ میلیون زن ختنه شده در جهان گزارش می دهد که بسیاری از آنان همه ساله قربانی بیرحمانه ترین و خشن ترین سنت های «انقیابولاسیون» می گردند. بر اساس گزارش نشریه اشترن (شماره ۳۶ - ۹۵) در کل جهان بیش از ۱۱۰ میلیون زن وارث درد و رنج و زندگی فلاکت باری هستند که فقط به خاطر «جنسیت» به آنان تحمیل شده است. از این ۱۱۰ میلیون، همه ساله ۲ میلیون دختر پیش از رسیدن به سن بلوغ قربانی بیرحمانه ترین سنت های غلط فرهنگی می گردند. «بحرین و کویت دو برادر دو قلو در تجاوز به حقوق زن هستند». گزارش سازمان عفو بین الملل نشانگر این واقعیت تلخ است که در سال ۱۹۹۴ زنان بار دیگر در معرض همه اشکال تجاوز و اعدام ممکن و غیر قابل تحمل بوده اند. «میلیونها زن در ترس و بدبختی می زیند. در میان ۲۰ میلیون پناهنده در سراسر جهان ۸۰ درصد آنان زنان و کودکان هستند» زنان پناهنده نه تنها باید فقر، حقارت، ترس، گرسنگی دوری از وطن را تحمل کنند، بلکه بسیاری از آنان در اردوگاههای پناهندگی بار ها و بار ها مورد تجاوز قرار می گیرند. مثلث سیاست، جنسیت و مذهب در ستم جنسی بر زنان و در تحکیم روابط نا مساوی بین مردان و زنان و تحکیم مرد سالاری نقش عمده ای بازی بازی می کنند. کاخ سفید با حمایت از دیکتاتور ها و بنیاد گرایان مذهبی و اتیکان و کشور های اسلامی در تثبیت مرد سالاری و نقض حقوق زن جایگاه ویژه خود را حفظ کرده است. ایران صحنه زنده ای از زندگی فلاکت بار و حقوق پایمال شده زنان در تمام عرصه های سیاسی - اجتماعی و فرهنگی است، غیر از حق آزادی رأی، حقوقی نمی توان یافت که رژیم ضد زن ایران نقض نشده باشد. گرچه در «کنفرانس جهانی حقوق بشر» در وین، ایران به عنوان یکی از اعضای شرکت کننده در کنفرانس، متعهد و ملزم به «رعایت حقوق اجتماعی، اقتصادی و پیشرفت و برابری زنان» گردید. با این حال، تا کنون نه تغییری در قوانین قرون وسطایی حد و تعزیر و قصاص و سنگسار داده شده و نه تعدیلی در سایر جنبه های زندگی زنان. نبردی که امروز - به حق - میان «غیر دولتی» ها که در اصل وجدان آگاه و بیدار کنفرانس در هواپرو بوده اند با نمایندگان تطمیع شده و افسوس زده شده دولتی آغاز شده است، مبارزه ای است بی پایان با ابعاد وسیع همان اصول دوازده گانه ای که جهت برون رفت از آن تلاش و کوشش همگانی جهانی لازم است.

همبستگی و تشکل سازمانهای صنفی زنان و هماهنگی تلاش های آنان با تمام مشکلات و موانع و محدودیت های موجود، در گسستن زنجیر های بردگی زن و لغو تبعیض و ستم جنسی هراسی به خویش راه نمی دهند، نشانگر واقعیتی است انکار ناپذیر در پاسخ به حل بحران زن، راهی دشوار و بس طولانی که گر چه «پکن» و پکن های دیگر بدنبال خواهد داشت. اما، در نهایت به پیروزی و آزادی و برابری زن در هزاره سوم منتهی خواهد شد. زیرا که هیچ چیزی برای ابد یکسان و منجمد نمی ماند.

## شهلا شرکت:

### نابرابری زنان را نمی توان توجیه کرد!

نوشته ای که می خوانید گفت و شنود آقای احسان منوچهری مسئول بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه با آقای سیاوش قاضی فرستاده این رادیو به پکن و خانم شهلا شرکت مدیر مسئول «نشریه زنان در ایران» است که با اندکی اختصار چاپ می شود.

گردهمائی سازمانهای غیر دولتی مطرح بود. چرا که در مقایسه با کنفرانس های دیگر و بخصوص کنفرانس نایروبی، سازمانهای که بشکلی وابسته به دولت هایشان بودند حضور خیلی گسترده ای داشتند و این یکی از مسائلی هست که در آینده هم مطرح خواهد شد. یعنی بسیاری از دولت های جهان سوم بجای اینکه اجازه فعالیت به سازمانهای غیر دولتی مستقل بدهند خود شان برای این نوع کنفرانس ها، سازمانهای غیر دولتی را تشکیل می دهند و از طریق این سازمانها هم فعالیت می کنند و در کنفرانس های بین المللی حضور دارند و این فضای فعالیت سازمانهای غیر دولتی را محدود می کند.

احسان منوچهری: سیاوش قاضی به موضوع کلی نقش سازمانهای غیر دولتی اشاره کرد یکی از مهمترین مسائلی که همزمان با برگزاری کنفرانس پکن در ایران نیز درباره آن گفتگویی بسیار شد چگونگی انتخاب سازمانهای ایرانی غیر دولتی حاضر در این کنفرانس بود.

خانم شهلا شرکت شما بعنوان مدیر نشریه ای که موضوع آن دقیقاً موضوع کنفرانس پکن است درباره گزینش سازمانهای که از ایران به پکن رفتند چه نظری دارید و آیا مایل نبودید در این کنفرانس شرکت کنید؟

### - دفاع از برابری حقوق زنان

شهلا شرکت: بنده بعنوان (مسئول) یکی از نشریات زنان در ایران قطعاً مایل بودم که در این کنفرانس شرکت کنم منتها ما از راه امکان داشت که در این کنفرانس شرکت کنیم یک راهش این بود که بتوانیم هزینه شرکت در کنفرانس را خودمان تقبل کنیم که هم چنین امکانی برای من وجود نداشت و راه دیگر این بود که بهر حال بتوانیم سوبسید هائی بگیریم و با بودجه ای که احتمالاً سازمان ملل برای سازمانهای غیر دولتی در این زمینه اختصاص داده بود به پکن بیائیم و منتها از ابتدا استنباط من این بود که بخش غیر دولتی کنفرانس هم دارد دولتی عمل می کند و من مایل نبودم باین صورت در کنفرانس شرکت کنم. من روی شکل پیشبرد این دو بخش دولتی و غیر دولتی در ایران داشتم و معتقد بودم: حال که این پیش بینی شده است که کنفرانس یک بخش دولتی و یک بخش غیر دولتی داشته باشد؛ بهتر است که بخش دولتی کار خودش را انجام بدهد و بخش غیر دولتی هم بدون اتکاء و اتصال به بخش دولتی بتواند نقطه نظر های خودش را به بحث بگذارد و نتایج این مباحث را به کنفرانس پکن بیاورد. منتها عرض می کنم که یک هم چنین استنباطی از ابتدا نداشتم. در جلسه اول که شرکت کردم و فکر می کنم که فلسفه قائل شدن بخشی بنام ان - گ - ا (سازمان های غیر دولتی) در کنفرانس جهانی زن بهر حال ایجاب می کند که این بخش کاملاً آزادانه بتواند عملکرد خاص خودش را داشته باشد و فلسفه آن هم بتصور من این هست که زنان در همه جای دنیا بتوانند نشان بدهند که

احسان منوچهری: چهارمین کنفرانس جهانی زنان که روز جمعه ۱۵ سپتامبر در پکن به کار خود پایان داد: از جمله سلسله کنفرانس های بین المللی پر اهمیتی محسوب می شود که سازمان ملل متحد در سالهای اخیر با برپائی آنها به برخی از مهمترین مسائل جهانی کنونی توجهی خاص نشان داده است. شاید پیش از همه اشاره ای به شمار شرکت کنندگان، چگونگی تشکیل کنفرانس رسمی و بخصوص شیوه فعالیت سازمانهای غیر دولتی برای ترسیم چهره کنفرانس بی مناسبت نباشد.

### چهارچوب کار کنفرانس

سیاوش قاضی: بطور کلی در گردهمائی سازمانهای غیر دولتی طبق آخرین ارقامی که توسط مسئولین سازمان ملل انتشار یافت ۲۶ هزار نفر شرکت کردند و در کنفرانس رسمی که در پکن برگزار می شد نزدیک به ۱۷ هزار نفر شرکت کردند. یعنی تقریباً ۴ هزار نفر از نمایندگان کشور های مختلف بودند (۱۸۱ کشوری که در کنفرانس شرکت داشتند) نزدیک به ۴۰۰۰ خبرنگار و ۴۰۰۰ عضو سازمانهای غیر دولتی که در این کنفرانس بعنوان ناظر شرکت می کردند. سازمانهای غیر دولتی که در گردهمائی سازمانهای غیر دولتی شرکت داشتند خیلی متنوع بودند ولی شاید بشود گفت که سازمانهای غیر دولتی کشورهای آسیائی بعلت نزدیکی جغرافیائی این کشور ها با چین حضور بسیار فعالی داشتند و تعداد شان از همه بیشتر بود. بعنوان مثال اعضای سازمانهای غیر دولتی ژاپن، کره جنوبی، کره و فیلیپین و دیگر کشورهای آسیائی بسیار زیاد بود و میشود گفت که فعالیت سازمانهای غیر دولتی خیلی چشمگیر بود. بعد از این سازمانها، سازمانهای غیر دولتی کشورهای اروپائی و آمریکائی حضور بسیار فعالی داشتند و از این نظر فعالیت آنها قابل ملاحظه بود که رابطه تنگاتنگی با هیاتهای رسمی این کشور ها داشتند؛ یعنی تأثیر آنها بر روی کار هیاتهای رسمی دولت هایشان خیلی زیاد بود و در بسیاری از جا ها موفق شدند که نظر این هیئت ها را تغییر دهند.

احسان منوچهری: سازمانهای غیر دولتی در سالهای اخیر نقش فزاینده ای را در تدوین و اعلام نظر و اندیشه شهروندان در بسیاری از کشورهای جهان و نیز در مجامع بین المللی ایفا کرده اند به نقش فعال سازمانهای غیر دولتی غرب در تعیین موضع رسمی کشورهای غربی اشاره شده سازمانهای غیر دولتی سایر کشور ها در این کنفرانس چه میکردند و اصولاً نقش آنها چه بود؟

سیاوش قاضی: از کشورهای مسلمان خیلی سازمانهای غیر دولتی آمده بودند بعنوان مثال از ایران بیش از ۶۰ نفر از سازمانهای غیر دولتی ایرانی شرکت کرده بودند. البته به این سازمانها خیلی انتقاد می شد که این سازمانها وابسته به هیئت رسمی ایران هستند و این مسئله ای بود که بطور کلی در



می توانند روی پای خود شان بایستند و بطور مستقل در زمین های مختلف در جامعه خودشان فعالیت داشته باشند و به تحکیم پایه های جامعه مدنی بپردازند.

**احسان منوچهری** - خانم شهلا شرکت حضور در کنفرانس بکن اشتیاق داشته است. اما این حضور بدلائلی که گفته شد ممکن نگردید. مدیر مسئول نشریه زنان اگر در این کنفرانس شرکت داشت در راه دفاع از کدام حق یا حقوقی برای زنان فعالیت می کرد؟

**شهلا شرکت:** من شخصاً با توجه به شرایط زنان در ایران اگر به بکن میرفتم بیشتر روی محور برابری تاکید می کردم.

**احسان منوچهری:** پاسخ کوتاه است اما فراگیر نیر هست. بخش مهمی از گفتگو ها و اختلافات نیز در کنفرانس بکن درباره شناخت و قبول برابری حقوق برای زنان بود. کشور های مسلمان که در پاره ای موارد از سوی واتیکان و چند کشور کاتولیک دیگر همراهی میشدند حاضر به قبول اصل برابری نبودند: چرا که از نظر آنان زن و مرد بر اساس قوانین بین المللی متفاوت خلق شده اند و هر يك در اجتماع نقش خاص خود را دارند و مکمل یکدیگرند. همین کشور ها بر ضرورت برسمیت شناختن تفاوت فرهنگ ها و اثرات آن بر قوانین هر سرزمین پافشاری میکردند. اما آیا قبول حاکمیت قانون واحد الهی درباره زن که به گفته آنان برابری با مرد را نمی پذیرد با برقراری اصل تفاوت فرهنگ ها که وحدت قانون الهی را نقض می کند در تضاد نیست؟

**شهلا شرکت:** تصور من این هست که همه این اختلافات ناشی از نوع برداشت از مذهب و دین هست چه در ایران و چه در سایر کشور هائی که بنوعی مذهبی هستند و این که ما چه برداشتی از خلقت داشته باشیم، چه برداشتی از نوع زن داشته باشیم و نیز از رابطه زن و مرد در خلقت. من شخصاً معتقد نیستم زن و مرد بدلائل برخی از اختلافات فیزیکی که با هم دیگر دارند نابرابری میان اینها را میشود توجیه کرد. در نشریه زنان هم که ما منتشر می کنیم معمولاً به این نکته می پردازیم که یک بازنگری باید در دین و در قوانین مدنی که در حال حاضر در کشور ما با اجرا درمی آید بشود، تا بتوان با توجه به شرایط زمان و مکان و شرایط موجود يك نقطه نظریات جدید و قوانین جدیدی را در چارچوب همان مسائل دینی بتوانیم استخراج کنیم که منجر به برابری بشود و معتقد نیستم که الزاماً آن نظریه هائی که در مورد زنان برده نشین دوران جاهلیت وجود داشته است: همان ها را هم می شود در مورد زنان امروز هم اعمال کرد. منها در مورد تفاوت فرهنگ ما و یا بقول خود ما فمینیسم عمومی نظریاتی دارم که از جمله معتقدم که فمینیسم در همه جای دنیا می تواند وجود داشته باشد، جنبش های زنان می تواند وجود داشته باشد، منها هر منطقه بنا به شرایط خاص خودش.

الزاماً مسائل ما ممکن است مسائل زنان غربی نباشد. در عین حالی که ما می توانیم درد های مشترکی میان خودمان پیدا کنیم و راه حل های مشترکی؛ و آشنا شدن با تجارب همدیگر می تواند به پیشبرد مسائل زنان کمک کند.

## اختلاف میان مذهبی ها و دیگران

**احسان منوچهری:** و اما این تفاوت ها در کنفرانس بکن چگونه ظاهر شد؟ اختلافات عمده میان چه کشور هائی و بر سر چه مسائلی بود؟

**سیاوش قاضی:** بطور کلی میشود گفت که دو جناح وجود داشت يك جناح که کشور های اروپائی و غربی بودند. البته امریکا نقش عمده ای در این کنفرانس بازی نکرد و جناح دیگر کشور های مسلمان بود که از حمایت واتیکان و بعضی از کشورهای هائی که نزدیک واتیکان هستند مثل کشور نیپن در آفریقا، مثل کشور گواتالا و یا کشورهای آرژانتین برخوردار بودند.

اختلاف اصلی میان این دو گروه که در طول کنفرانس جریان داشت بر سر مسائل مربوط به حقوق جنسی زنان و تعریف خانواده بود و همانطور که میدانید پیش از آغاز کنفرانس ۸۰ در صد از متن سند مورد توافق ۱۸۱ کشور شرکت کننده در کنفرانس قرار گرفته بود و این کشور ها بایست در مورد ۲۰ در صد دیگر سند با هم مذاکره کنند تا به يك نتیجه نهائی برسند. البته يك مسئله دیگر هم بود که مسئله برابری حقوق زن و مرد بود و یا همانطور که کشور های مسلمان و واتیکان می گفتند و می خواستند از کلمه انصاف و یا حقوق مضافه بین زن و مرد

استفاده کنند که این مسئله مورد توافق کشور های شرکت کننده قرار نگرفت و بالاخره کشور های مسلمان حاضر شدند که حقوق برابر را بپذیرند. در مورد حقوق جنسی زنان، این مسئله در چند ماهه برنامه عمل کنفرانس و همینطور در يك ماده بیانیه بکن که يك بیانیه ۲۷ ماده ایست و شاید بیشتر قابل دسترسی باشد، این مسئله نیامده است. برای اینکه تا آخرین لحظه یعنی چند ساعت پیش از تصویب نهائی این دو سند کشور های اروپائی و کشور های مسلمان مذاکراتشان را ادامه دادند و بالاخره کشور های اروپائی پذیرفتند که این مسئله از بیانیه بکن حذف بشود. ولی مفهوم آن آمده است. کشور های مسلمان و همینطور واتیکان و چند کشوری که خودشان را کاتولیک و مذهبی میدانند اعلام کردند که در مورد سند برنامه عمل کنفرانس مشکلاتی دارند و اعلام تحفظ می کنند. این ماد یکی ماده ۹۷ است، یکی ماده ۱۰۷ و دیگری ماده ۲۲۲ برنامه عمل کنفرانس بکن، که در هر سه ماده به حقوق جنسی زنان اشاره می شود. بطور مشخص ایران اعلام کرده است که این مفهوم را می پذیرد ولی در چارچوب خانواده و تنها در مورد مسائل بهداشتی زنان، و در دیگر مسائل، حقوق جنسی زنان را قبول ندارد.

**احسان منوچهری:** اختلاف عمده در این کنفرانس چنانکه اشاره شد تفاوت نگرش ها به مسائل جنسی زنان بود. بسیاری از کشور ها خواستار شناسائی نوعی دمکراسی جنسی برای زن بودند و در واقع پایان دادن به تبعیض در مسائل جنسی. کشور های مذهبی - مسلمان یا کاتولیک - این نگرش را مخالف اصول مورد اعتقاد خود تلقی کردند، آیا بسیاری از مشکلات زنان ایرانی حتی در چارچوب خانواده ناشی از این تبعیض در مسائل جنسی نیست؟

**شهلا شرکت:** قبل از اینکه من بسؤال شما جواب بدهم اینرا تاکید می کنم که در ایران هنوز هم در مورد ترجمه یا باصطلاح مفهوم جنس یا جنسیت يك مقداری تفاوت نظر وجود دارد. اصل قضیه این هست که اگر در جایی ما می گوئیم تفاوت های جنسی الزاماً منظورمان روابط سکسی بین زن و مرد هست یا تفاوت جنسیتی؟ و این اگر روشن بشود و گروههای مختلف به يك توافق برسند فکر می کنم بخشی از قضیه حل می شود. منها من هم معتقد هستم که زن در بارداری خودش، پیشگیری درباره بارداری و اینکه حتی در روابط زناشویی یا همسر خودش می تواند شخصاً اختیار داشته باشد و با تمایل اینکار را انجام بدهد و یا نه - حالا دلایل آن می تواند بررسی شود - موافق هستم.

**احسان منوچهری:** - اما مسائل عمده زنان ایرانی امروز کدامها هستند؟

**شهلا شرکت:** مسئله عمده زنان ما، ولی این هست که يك تلقی جدیدی باید از دین بشود یعنی فقه باید بررسی دوباره بشود و قوانینی که عرض می کنم، قانون مدنی ما که بخش مهمی اش برداشت از فقه هست، اینها باید دگرگون بشود. چنانچه در بعضی از مواردش قضاوت زن، شاهد هستیم که بتدریج دارد کار هائی صورت می گیرد یا خضانت زنان، به صرف بیان آن و انتقاد از عملکرد مردان کارساز نخواهد بود بلکه ما باید در این زمینه ها قوانین محکمی داشته باشیم. تا ما قانون نداشته باشیم نمی توانیم بگوئیم با نصیحت و نقد این تبعیض ها از بین میرود. موارد دیگری هم هست مثل تبعیض در فرصت های شغلی برای زن و مرد و فراهم نبودن زمینه های تحصیلی برای زنان و غیره.

**احسان منوچهری:** آیا دست یافتن به برخی حقوق برای زنان نیازمند تلاش و مبارزه ای جهانی نیست؟ آیا اگر زنان ایران چنانچه در برخی گفتار ها و رفتار ها دیده می شود مسائل خود را از سایر زنان جدا کنند، دشوار تر خواهد بود؟

**شهلا شرکت** - چرا همینطور هست. عرض کنم يك بخشی از مسائل زنان در مناطق مختلف به منطقه خودشان و بخش دیگری مربوط به درد های مشترکی است که زنان در همه جای دنیا دارند. بعنوان نمونه اینکه زنان هنوز در همه جای دنیا از مردان کتک می خورند و یا فرصت های برابر شغلی ندارند، یا همین تبعیضات جنسی و یا جنسیتی در مورد خیلی از آنها اعمال می شود و من معتقدم که اگر ما بتوانیم قطعنامه هائی داشته باشیم که منجر بشود باینکه - بعنوان چیزی شبیه حقوق بشر - پیش گیری بکند از این تبعیضات و ظلمها درباره همه زنان دنیا، این میتواند بسیار مفید باشد و قطعاً مستلزم همکاری همه زنان در کنفرانس هائی مثل همین کنفرانس جهانی زن خواهد بود.

# بنیادگرایی مذهبی و جامعه مدنی لاییک در برابر یکدیگر

جمیله ندایی فیلمساز و منتقد سینمایی کشور ما همراه با ۱۵ زن از کشورهای مختلف اروپا با ترن معروف (ترانسپیری) برای شرکت در چهارمین کنفرانس جهانی زنان امسال به چین رفت. هدف از سفر با ترن آشنایی با گروههای زنان کشورهای سر راه آلمان، لهستان، روسیه و مغولستان بود. ده روز همراهی در ترن فرصتی بود که زنهای کشورهای مختلف درباره مشکلات زنان در شرایط متفاوت به بحث و تبادل نظر بپردازند.

کشور ها بحث و گفتگو می شد.

جمیله ندایی درباره تجربه سفر با ترن میگوید:

و ۱ - هیئت نمایندگی رسمی ایران چه مسایلی را طرح می کردند و حضور آنها چه واکنشهایی را برانگیخت؟

ج. ن - حضور نمایندگان دولتی و غیر دولتی جمهوری اسلامی نشان داد که آنها نماینده زن ایرانی نیستند. هیئت نمایندگی ایران به ریاست خانم شهلا حبیبی دو هدف را دنبال می کردند. دفاع از ایدئولوژی مذهبی و ارزش های سیاسی اسلام و حکومت ایران و خواهان پیوستن زنان جهان به مدل اسلامی آنان. گروههای غیر دولتی ایران مدافع نظر و ایدئولوژی حکومت و لایت فقیه بودند. خانم نوابی نژاد مسئول گروههای غیر دولتی ایران حتا از زبان خانم مانگلا (مانگلا سکرتر کنفرانس گفت اولین هدف گروههای غیر دولتی دفاع از نظریات دولتهای مطبوع است. انجمن های غیر دولتی ایرانی بیشترین فعالیتشان کار های خیریه بود و با وجود سر و کار داشتن با زنان از بیان مشکلات و مسائل شخصی و اجتماعی زنان ایران عاجز بودند... به زعم آنها زن ایرانی هیچ مشکلی نداشت و پیشرفته ترین زن جهان بود. خانم شهلا حبیبی در کنفرانس مطبوعاتی از همه مشکل پسندان دعوت کرد که به ایران بروند و زندگی کامل و خوشبخت زنان ایرانی را مشاهده کنند. این نوع برخورد برای زنهای دیگر دنیا که خواهان تغییر و پیشرفت و بهبود شرایط زندگی و کار زنان هستند و بهمین دلیل شب و روز در جستجوی راهیابی، به شناخت و تحلیل زندگی زنان و مشکلاتشان می پردازند، مضحك بود.

و ۱ - سازمانهای غیر دولتی که از تهران آمده بودند بطور مشخص چه کسانی بودند؟

ج. ن - برای نمونه انجمن حضرت خدیجه. دانشگاه فاطمه زهرا - مجله ندا به سردبیری خانم بروجردی دختر خمینی - مجله مذهبی فرزانه به سردبیری خانم ابتکار. مرکز مطالعات زنان - انجمن زنانه جمهوری اسلامی ایران به نمایندگی اعظم طالقانی - زنان مسلمان ایران - انجمن ایرانی دفاع از بوسنی هرزگوین - اقلیت کلیمی ایران - انجمن همبستگی زنان ایران - زنان بسیجی - انجمن مهندسين زن ایران - انجمن زنان روستایی - انجمن زنان کارگر و انجمن زرتشتیها و زنان ارمنه. اینها بیشتر در باره فعالیتهاشان، در واقع ادعای فعالیتشان صحبت می کردند و هیچکدام در مورد مسائل حقوقی و مشکلات خانوادگی و اقتصادی زنان نمی توانستند بحث کنند چون اطلاع نداشتند یا اجازه نداشتند که صحبت کنند.

برای مثال از نماینده زنان کارگر خانم سلیمی سؤال شد که اگر زنان کارگر در مورد دستمزد و شرایط کارشان اگر مشکلی داشتند می توانند با کمک شما به مدیر کارخانه اعتراض کنند؟ او جواب داد ما دو طرف را نصیحت می کنیم و به رییس کارخانه

در ترن زنهای پانزده کشور اروپایی و چند زن از الجزایر و امریکا و کانادا حضور داشتند. ابتکار این سفر، ایده گروههای زنان سازمانهای غیر دولتی بود. این فرصتی بود که زنان وقت بیشتری برای آشنایی و بحث و گفتگو درباره تمهای کنفرانس داشته باشند. در ضمن در لهستان و روسیه با گروههای زنانی که به کنفرانس نمی آمدند جلساتی تشکیل شد که مشکلات و مسائلی که در شرایط اجتماعی متفاوت شکل دیگری دارد بررسی شد. در هفت روزی که بین مسکو و پکن در ترن بودیم جلساتی تشکیل دادیم که در هر جلسه نکته یی از پلاتفرم را به بحث می گذاشتیم. در کارگاهی که من تشکیل دادم بحث بنیاد گرایی بود. برای کنفرانس پکن من از دو سال قبل در کارگاههایی که به تم «رسانه های جمعی» که حرفه من است و «روحانیت و مذهب» که از مسایل اساسی زن ایرانی ست شرکت می کردم شرایط زندگی زن ایرانی و حقوق مدنی و جزایی او در رابطه با بنیادگرایی اسلامی از مباحثی بود که در ترن و در سه کارگاه اروپایی و دو کارگاه زنان ایرانی در تبعید در کنفرانس غیر دولتیها مطرح کردم.

و ۱ - در پکن در جریان کنفرانس زنان مستقلی مثل شما چگونه توانستند فعال باشند؟

ج. ن - در ترن خانم دیگری از ایران بود که در طول سفر فیلمبرداری و مصاحبه می کرد و در چند روز اول کنفرانس غیر دولتی ها هم حضور پیدا کرد.

من در واقع به سه عنوان شرکت می کردم. به عنوان فیلمساز، برای فیلمی درباره کنفرانس پکن که در دست تهیه دارم - به عنوان عضو گروه (روپوتوبیس) یک گروه فعینیسست زن فرانسوی آنها کار می کنم. و عضو کمیته موقت بر علیه که سالهاست با مجازات سنگسار که در رابطه با زنهای ایرانی دیگر در اروپا و امریکا تصمیم گرفتیم به نام زنان ایرانی در تبعید فعالیت کنیم من از تشکیل سه کارگاه که درباره حقوق بشر و تبعیض جنسی و وضعیت خانواده بود اطلاع داشتم. اما در پکن با زنهای ایرانی زیادی برخورد کردم که کارگاههای دیگری داشتند مثل زن ایرانی و تبعید - بنیاد هما دارایی - مجله آوای زن - و غیره ما بعد از پیدا کردن همدیگر تصمیم گرفتیم در کارگاههای همدیگر شرکت کنیم و در کارگاههای بنیاد گرایان بطور جمعی شرکت کنیم و به افشای آنها بپردازیم. مسئله سنگسار و حجاب اجباری از مسایل مشترک بود... هر روز صبح در ساعت ۸/۵ که اتوبوسها زنان را برای شرکت در جلسات می آورد. تظاهرات زنان ایرانی علیه سنگسار و نمایش سنگسار و امضای باندرول برای همبستگی با زن ایرانی تشکیل می شد و بلوز سفیدی که تصویر از سنگسار بر سینه داشت به فروش می رسید و با خبرنگاران و زنان دیگر

می گوئیم کمتر کارگران را اذیت کند... یعنی هیچ معیار مبارزاتی و حقوقی مد نظرشان نیست و نمی شد از آنها توقع داشت که برای تغییر شرایط و بهبود تلاش کنند. آنها هدفشان تغییر دنیا و دیگران بود نه خودشان و ایران...

و ۱- بحثهای شما زنان مستقل چه بود؟

ج. ن - چند نفری از ما که از قبل همدیگر را می شناختیم به عنوان زنان ایرانی در تبعید موضوع بحث در کارگایمان حقوق بشر و حقوق زن ایرانی - آپارتاید جنسی در ایران - وضعیت خانواده تحصیل شغل و رابطه اجتماعی و سیاسی زن و مرد در جامعه امروز ایران بود. که البته افشاکاری و تظاهرات و همکاری همراهی با زنان کشور های دیگر که علیه بنیادگرایی مبارزه می کنند در دستور کار ما بود که درین رابطه سه قطعنامه در کنفرانس غیر دولتی به تصویب و امضا رسید که یکی اعتراض به حضور واتیکان و دیگری حضور انجمن های بنیادگرا در کنفرانس زنان بود.

به غیر از ما خانم مهناز افخمی از طرف گلوبال سیستز هانس و چهارده نفری از اعضای مجاهدین و شورای ملی مقاومت به سرپرستی خانم متین دفتری در کنفرانس غیر دولتی و دولتی حضور داشتند کار عمده هیئت شورای ملی مقاومت، افشاکاری رژیم و تبلیغ برای مریم رجوی و ترتیب مصاحبه مطبوعاتی و تماس با خبرنگاران بود. البته بسیاری از آنها در کنفرانس ها و بخصوص کنفرانسهای دولتی حضور داشتند اما خود کارگاهی برگزار نکردند.

و ۱- من بطور اتفاقی مصاحبه هیئت نمایندگی شورای ملی مقاومت با رادیوی ایران زمین را گوش کردم. آنها هیچ صحبتی از فعالیت زنان ایرانی دیگر در پکن نکردند...

ج. ن - جای تأسف است. یک روز در دفتر روزنامه لوموند فاکسی را به من نشان دادند که خانم متین دفتری را مسئول زنان ایرانی در تبعید معرفی می کرد... روز بعد وقتی از خانم متین دفتری پرسیدم ایشان گفتند اشتباه شده است اما بعد در روزنامه لوموند دیدم این اشتباه تکرار شده است. در ضمن شانزده سازمان غیر دولتی زنان ایرانی شورا در پکن هیچ کارگاهی نداشتند و همچنان که گفتم تبلیغات برای شورا مد نظرشان بود... انحصار طلبی متأسفانه کمکی به زن ایرانی و دمکراسی در ایران نخواهد کرد... بخصوص اینکه هیئت ایرانی که فکر می کردند فقط با مجاهدین طرف خواهند شد، حضور دیگران بیشتر خجلشان کرده بود و در واقع در انتظار جهان فقط به دلیل تنوع تعلقات سیاسی زنان ایرانی در تبعید، ماهیت ضد دمکراتیک حکومت ایران برملا شد.

از جمله تظاهرات زنان ایرانی روز سخنرانی خانم شهلا حبیبی با یاندرول و بلورهای علیه مجازات سنگسار از اتفاقات مهم کنفرانس دولتی بود این حرکت که به دلیل حضور وسیع خبرنگاران از تمام رسانه های جمعی دنیا پخش شد روز یازده سپتامبر برگزار شد و فعالیتهای ما از دوازده روز قبل باعث شده بود که این روز روز افشای بنیادگرایی نام گیرد و تمام روزنامه های کنفرانس بحثشان و تیتیر اولشان بنیادگرایی و افشای آن بود و محل کنفرانس متشنج بود و تعداد مسئولین امنیتی چند برابر شده بودند ... فقط به دلیل حضور خبرنگاران و سازماندهی ما مشکل اساسی برای زنان تظاهر کننده بوجود نیامد... عجیب است که مسئولین شورا در تمام مصاحبه ها به این مسئله اشاره نکردند... با اینکه کاملاً در جریان بودند.

این نوع چشم بستن ها مرا به آینده ایران نگران می کند.

و ۱- برخورد هیئت نمایندگی ایران با شما چگونه بود؟

ج. ن - خصمانه، آنها به زعم اینکه همه مجاهد هستند به غیر خودشان می گفتند تروریست و حتی روز ۸ سپتامبر سعی کردند مرا از کنفرانس دولتی اخراج کنند... در بحث ها و گفتگو ها وقتی گوناگونی ما و میباحثان درباره ایران و سئوالات متقدمان محصورشان کرد، بستپاچه و غضبی شدند... در ضمن چون در ایران بحث آزاد بدون ترس از حکومت وجود ندارد... هیچکدام آمادگی شرکت در محیطی بی ترس را نداشتند.

و ۱- دیگر شرکت کنندگان کنفرانس با موضع ایران چه برخوردی داشتند؟

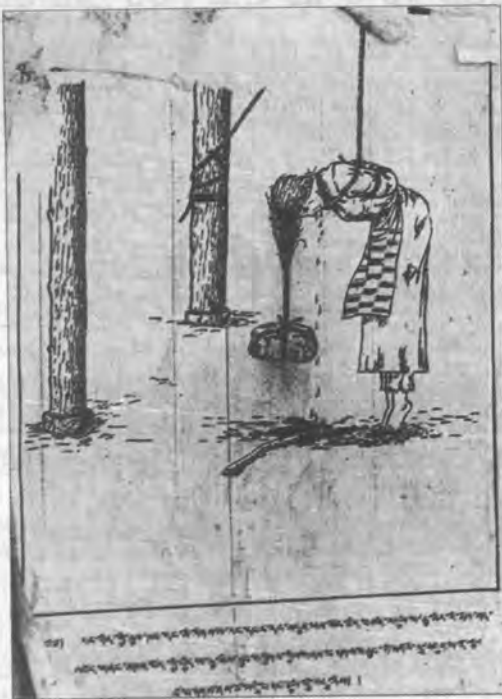
ج. ن - ایران تنها نبود. کشور ها و گروههای دیگری هم بودند که به نام حفظ سنت، فرهنگ و مذهب بخصوص از پذیرش حقوق برابر زن و مرد خود داری می کردند، مثل مصر، یمن، سودان،

موریتانی، اندونزی و کشور های خلیج و خیلی از کشور های امریکای لاتین... و بسیاری سازمانهای بنیادگرا از امریکای شمالی و اروپا و بخصوص واتیکان جمهوری اسلامی از نظر مالی و تدارکاتی به بسیاری از سازمانهای کشور های مختلف حتا امریکا کمک کرده بود... برای مثال پوستری از حضرت مریم مربوط به سازمان مذهبی امریکایی را دیدیم که در تهران چاپ شده بود. اما اکثریت شرکت کنندگان در مقابل به نفع آزادی خواهان امضا می کردند و خواهان برابری زن و مرد بودند.

و ۱- ارزیابی کلی شما از نتایج کار کنفرانس چیست؟

ج. ن - به نظر من این کنفرانس در مقایسه با کنفرانس ناپروبی، بی تردید گامی به جلوست. اما سرنوشت چنین تصمیمات و میثاق هایی بهتر از سرنوشت قوانین حقوق بشر نخواهد بود. زیرا کشور هایی که به حکومت قانون اعتقاد ندارند، مثل همیشه به این قرار داد ها و تعهد های جمعی بی اعتنا خواهند ماند. برای حکومت های غیر دمکراتیک امضای قطعنامه های خوب و انسانی هیچ تعهدی نمی آورد. زیرا بطور قانونی و آزاد در داخل کشور ها نمی شود دولت ها را بازخواست کرد. به نظر من کنفرانس پکن نشان داد که مشکل جدید دنیا بر خلاف ناپروبی که مشکل کشور های فقیر و کشور های ثروتمند بود یعنی مشکل شمال و جنوب، مشکل جدیدی پیدا کرده است. مبارزات آینده دنیا مبارزه آزادیخواهی و لائیسیته با نیرو های بنیادگرایی مذهبی و سنتی خواهد بود... و احقاق حقوق زنان و آنها که برای دستیابی به آن مبارزه می کنند بستگی به دمکراسی و جامعه مدنی لائیک و دمکراتیک خواهد داشت.

و ۱- از اینکه دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید متشکریم.



### کمک های مالی رسیده

بهن	سوئد	۵۰۰ کرون
۵۰ اسدی	سوئد	۵۰ کرون
ت. استاد	کانادا	۱۰۰۰ دلار کانادایی
جمعی از دوستان	اتریش	۵۰۰ مارک
احمد	برلین	۶۰۰ مارک
سهیل	آلمان	۴۰۰ مارک
امینی	آلمان	۴۰۰ مارک
م. آ	بوخوم	۲۰۰ مارک
هنریان	آلمان	۶۰ مارک



شها شفیق جامعه شناس ایرانی مقیم فرانسه کار پژوهشی خود را بطور اساسی بر روی مسئله زنان بویژه زنان کشورهای اسلامی و زنان مهاجر این کشورها در اروپا متمرکز کرده است و از وی تاکنون دو کتاب در این باره بزبان فرانسه چاپ شده است

## برابری یا انصاف؟

درنگی بر یکی از نکات مورد مشاجره در کنفرانس پکن

نوشته شها شفیق

مرد می تواند بیش از يك همسر اختیار کند اگر با آنان به انصاف رفتار نماید. مشخص است که وجود انصاف خود به خود موجب برابری زن و مرد در مقابل چنین قانونی نمی باشد. چرا که زنان در این زمینه حقوقی برابر با مردان نیستند. این مثال یکی از بی شمار نمونه های اختلاف میان قوانین مبتنی بر انصاف با قوانینی است که پایه خویش را برابری زن و مرد قرار می دهند. خلاصه آنکه سخن از برابری زن و مرد گفتن یعنی آنکه حقوق برابر زن را به عنوان فرد مستقل و آزاد به رسمیت شناختن.

به رسمیت شناختن فردیت و جایگاه برابر زن و مرد در عرصه جامعه نکته مرکزی بحث بر سر کلمات «انصاف» و «برابری» است. این جدال محدود به کنفرانس پکن نیست. تحول موقعیت زنان در کشورهای مسلمان امروزه این بحث را به مسئله ای جدی در این جوامع بدل کرده است. امروز در «دنیای مسلمان» بخش قابل توجهی از زنان در عرصه های مختلف اجتماع حضور دارند. آنان تنها «همسران» یا «مادران» نیستند بلکه در زمینه های گوناگون کار می کنند، می آفرینند و در سازندگی جامعه مشارکت دارند. یادآوری می کنیم که زنان حتی در سنتی ترین نظام ها نیز در عمل هیچگاه فقط همسر و مادر نبوده اند. اما دیگر کار های خلاقه ایشان هرگز به حساب نیامده، نه در قانون نه در آمار و نه در تصویری که از آنان ارائه گشته است. اما امروز دیگر نمی توان بر حضور آشکار زنان در فضا های گوناگون چشم فروبست. چنین حضوری مترادف است با خواست های آنان برای برسمیت شناخته شدن به عنوان انسان های برابر، آزاد و مختار. چنین است که حتی گروه هایی از زنان بنیادگرا امروزه به تفسیر هایی از شریعت می پردازند که نتیجه آن ادعای حقوق برابر با مردان است. در يك مراجعه ساده به روزنامه ها و مجلات منتشره در ایران امروز با گفته های آنان آشنا می شویم. اما بحث های کنفرانس پکن و مواضع نمایندگان کشورهای اسلامی بنیادگرا بار دیگر بن بست را که این دسته از زنان در آن قرار دارند به روشنی آشکار می کند. خواست جایگزینی کلمه «برابری» با لفظ «انصاف» از جانب این کشور ها یعنی اصرار بر اجرای «قانون شریعت»، یعنی بی اعتباری تفسیر ها و تعبیر های دیگر در چشم حکمرانان و قانون گذاران مسلط.

برای آنکه این تعبیر و تفسیر ها به حساب آورده شود می باید قانون مدنی از امر مقدس تفکیک گردد و قانون گذاران نتوانند خود را نمایندگان خدا قلمداد نمایند. تنها در چنین صورتی است که فضای تجدید نظر در قوانین گشوده می گردد و آراء تمامی آحاد ملت و از جمله زنان در گوناگونی خویش فرصت طرح و تعمق می یابد.

امسال در کنفرانس جهانی زنان در پکن، یکی از نکاتی که بحث های داغ و پر دامنه ای را برانگیخت گفت و گو بر سر امکان جایگزینی کلمه «برابری» با کلمه «انصاف» در مصوبات کنفرانس بود. این جایگزینی یکی از خواسته های اسلام گرایان و نیز کاتولیک های بنیادگرا بود که لفظ برابری را نمی پسندیدند. نا گفته پیداست که این جدال بر سر «لفظ» نیست بلکه بر سر معانی الفاظ و نتایجی است که بر این معانی مترتب است و در زمینه قوانین مربوطه به جایگاه زنان خود را به روشنی آشکار می سازد. به این ترتیب طرح این بحث از جانب اسلام گرایان و کاتولیک های بنیادگرا امری ناگزیر است، چرا که اینان از مذهب برداشتی ایدئولوژیک دارند و آن را پایه قانون قرار می دهند. روشن است که هر فرد مسلمان یا کاتولیک که به مذهب خویش اعتقاد دارد و فرائض آن را بجا می آورد لزوماً دارای چنین گرایشی نیست و بسیاری مذهبپوئی که رابطه خویش با خدا را امری شخصی می دانند و جدا از مسئله قانون. حال به پرسش آغازین خویش باز گردیم: اگر اسلام گرایان و کاتولیک های افراطی از لفظ برابری به چه دلیل است؟ چرا آنان کلمه انصاف را به برابری ترجیح می دهند؟

اگر به فرهنگ لغت مراجعه کنیم می بینیم که کلمه برابری به معنی هم وزنی، هم سنگی، تساوی، هم دوشی و بالاخره همسانی و تطابق بکار می رود، حال آنکه انصاف با داد، عدل کردن، حق دادن، راستی کردن و صداقت نمودن مترادف است. مفهوم انصاف با نصف، نیم ها و نیمه ها ربط دارد. حال آنکه در مفهوم برابری لزوماً این وجه در نظر نیست. حال اگر به بحث های بنیادگرایان مذهب می مراجعه کنیم درمی یابیم که آنان زن و مرد را به عنوان عناصر «مکمل» و نه «برابر» در نظر می گیرند. به این ترتیب مفهوم انصاف ناظر بر رعایت عدل و داد در رابطه این عناصر مکمل است. یعنی آنکه می باید حقوق زنان بر اساس عدل و انصاف به آنان داده شود. روشن است که عدل و انصاف و صداقت و راستی مفاهیمی نسبی هستند و بر پایه ارزش های فلسفی، اخلاقی و مذهبی گوناگون می توانند به گونه های متفاوت تفسیر گردند. چنین است که بر اساس شریعت اسلام، حق منصفانه زن در رابطه با جایگاه و وظایف او تعیین می گردد. زن تکمیل کننده مرد، همسر او و مادر فرزندان او می باشد و بدین لحاظ در صورتی که به وظایف مادری و همسری خویش به خوبی عمل نماید دارای حقوقی است که می باید رعایت گردد. از آنجمله نفقه، رفتار محبت آمیز و نیز حق اداره ثروت شخصی. مرد نیز به عنوان رئیس مطلق خانواده دارای وظیفه اداره اقتصادی خانواده می باشد و می باید عدل و انصاف را درباره همسر و یا همسران خویش رعایت نماید.

هنگامی که زیر کلمه همسران خط می کشیم به تفاوت میان «انصاف» و «برابری» اشاره می کنیم، بر اساس قانون شریعت،

# کنفرانس چین از حرف تا عمل!

## ناهید کشاورز

فعلان مسائل زنان تهیه و به به دبیرخانه کنفرانس فرستاده شد و از این رو، در واقع گزارشی است دولتی از تغییر و تحول وضعیت زنان ایران.»

مطلب مجله زنان در واقع گوشه ای از واقعیات موجود ایران است. و اینکه اصولاً حضور ایران در این کنفرانس که تنها حضور گروههای زنان دولتی است می باید هر حسی را برانگیزد الا شادمانی!

زنانی که در این کنفرانس شرکت کردند، زنانی بودند که در واقع بلندگوهای متعددی را در ایران در اختیار دارند و آنها از این بلندگوها نه صدای زنان ایران که صدای عقب افتاده ترین بخش جامعه مردسالار را پخش می کنند و حالا آنها در کنفرانس چین جز ترویج همین افکار چه چیز دیگری می توانند به ارمغان بیاورند؟

شرکت در این کنفرانس و آمادگی چها شرکت در آن مثل هر مسئله دیگری در رابطه با زنان در ایران نادیده گرفته شد و به کم اهمیت ترین شکل موجود در آمد تا آنجا که فریاد «زنان» هم در ایران به آسمان میروید:

«نمایندگان دولت که برای شرکت در این کنفرانس به پکن میروند، به پشتگرمی سندی به نام «گزارش ملی» از مواضع خویش دفاع خواهند کرد، اما سازمانهای غیر دولتی ایرانی بدون آگاهی به اتفاق نظرها و تفاوتی موجود در دیدگاههایشان به پکن خواهند رفت. آگاهی به اتفاق نظرها و نیز تفاوت دیدگاهها بین خود این سازمانها و نیز با دولت به گردهمایی های مستقل و آزادانه ای نیاز داشت که می بایست در طول ده ساله که کنفرانس نایروبی را از پکن جدا می کند تشکیل می شد و به زنان ایران اجازه می داد که آزادانه و بدون سرپرستی و قیمومیت دولت به تبادل نظریات خود بپردازند. شاید اگر یک چنین اتفاقی می افتاد سازمانهای غیر دولتی نیز سندی به همراه خود به پکن می بردند که بیانگر نظرات جامعه مدنی ایران در زمینه پیشبرد امور زنان بود»

آنچه تردید ناپذیر است این است که گردهمایی زنان مثبت است و طبیعی است که به دلیل عمر کوتاهی که بر فعالیت های متشکل زنان می گذرد با کاستی هائی هم روبرو باشد بطور مثال دقیقاً معلوم نیست که تلاش گروههای مستقل غیر دولتی زنان برای تأثیر گذاری بر روند بحث ها و تصمیم گیری ها در بخش دولتی چقدر مؤثر بوده است و هم چنین اعتراض زنان آمریکای لاتین به تسلط آمریکائی ها بر فضای کنفرانس و یا شرکت زنان آلمان غربی و شرقی سابق که پیش از برگزاری کنفرانس نتوانسته بودند نشست مشترک با هم داشته باشند و با نظرات یکسانی در کنفرانس شرکت کنند و اینکه مسئله رشد بنیادگرایان مذهبی چقدر جای درست خود را پیدا کرد و اینکه تا کی می باید مسئله سقط جنین همچنان مسئله مورد طرح چنین نشست هائی باشد، از مسائلی بودند که بر فضای کنفرانس سایه انداخته بودند.

با وجود همه اینها نباید حرفهای خانم (تولین هایسر) رئیس بخش زنان سازمان ملل را هم نادیده گرفت که با خوشبینی به کنفرانس چین می نگرد و می گوید:

«در مقایسه با کنفرانس سال ۸۵ در نایروبی من بسیار خوشبین هستم. در آن زمان ما اعتماد به نفس کافی نداشتیم تا صدای خود را بلند کنیم ما بی تجربه و نامطمئن بودیم اما حالا وضعیت عوض شده است. زنان امروز تجربه های بیشتری دارند استراتژی بهتر و تشکل های بیشتری دارند. ما نباید انتظار داشته باشیم که چیزی را هدیه بگیریم و به خودی خود هم چیزی اتفاق نمی افتد. ما باید به خواسته های سیاسی خود برسیم. ما باید بی وقفه بر فشارهای خود بیافزاییم. همه زنانی که به پکن آمدند به سادگی به دولتها اجازه نخواهند داد مانند سابق عمل کنند.

چهارمین کنفرانس جهانی زنان در سپتامبر امسال در چین برگزار شد. موضوع اصلی این کنفرانس «برابری، رشد و صلح» بود. گسترش فعالیت جنبش های زنان در سرتاسر جهان، آگاهی بیشتر آنان به حقوق خود، مبارزه پیگیر و سرتاسری آنها در فاصله کنفرانس سوم و چهارم می باید آنها را به دستیابی به اهداف کنفرانس یاری رساند اما ناهمگونی عمومی کنفرانس علیرغم مشکلات مشترک جهانی زنان - عدم امکانات لازمی که می باید از سوی کشور برگزار کننده در اختیار زنان قرار گیرد - مشکلات محلی که زنان در کشورهای خود با آن مواجه بودند - جدا سازی مکانی سازمانهای زنان دولتی از تشکل های مستقل زنان - عدم فراهم آوردن امکانات برای شرکت گسترده گروههای زنان مستقل در کنفرانس همه و همه از پرباری کنفرانس کاست. یکی از مشکلات کار کنفرانس در این بود که امکان برخورد عقاید و نظرات و بحث و گفتگوهای جدی پیش نیامد و ضرورت این قضیه به شکل جدی احساس می شد. چرا که بطور مثال اختلاف عقاید حتی در نحوه برخورد با کشور میزبان به شکل بارزی به چشم میخورد.

جدائی محل برگزاری کنفرانس سازمانهای دولتی از گروههای مستقل زنان نقش تعیین کننده ای در روند کنفرانس ایفا کرد. عدم آگاهی گروههای شرکت کننده از نظرات گروههای دیگر شرکت کننده و گانگی هائی را ایجاد کرد. این جدائی تحمیلی که از سوی دولت چین اعمال گردید با اعتراض گروههای زیادی از زنان روبرو شد و به علاوه انتخاب کشور چین به عنوان محل برگزاری چهارمین کنفرانس زنان خود اعتراض ها و مسائل گوناگونی را در بر داشت چرا که چین از جمله کشورهای هائی است که حقوق بشر در آن نقض می شود و زنان در آنجا در وضعیت دشواری به سر می برند. در این مورد هم طبیعتاً زنان شرکت کننده حق تصمیم گیری نداشتند.

مشکل دیگر حضور گروههای زنانی بود که هر چند به نام گروههای مستقل زنان شرکت کرده بودند اما در عمل از منافع کشور های متبوع خود حمایت می کردند. از جمله این کشورها می توان ایران را نام برد. نظرات این گروه زنان که از ایران شرکت کرده بودند نه تنها در برگزیده نظر توده زنان در ایران و خیل عظیمی از زنان مهاجر نبود بلکه صدای همگونی از گروههای زنان اسلامی هم به شمار نمی رفت.

«مجله زنان» در صفحات متعددی ضمن برشمردن نیاز گسترده زنان در این کنفرانس از گروههای زنان شرکت کننده خواسته است که نیازها و حرفهای زنان ایران را در نظر داشته باشند و منعکس کننده صدای آنها باشند. این مجله ضمن اشاره به این مطلب که به منظور تدارک و آمادگی قبلی کنفرانس از گروههای مختلف نظرخواهی به عمل نیامده است می نویسد:

«کمیسسیون مقام زن در سازمان ملل که وظیفه آماده سازی کنفرانس جهانی پکن را به عهده دارد از هر یک از دولتهای عضو سازمان ملل درخواست کرده بود تا گزارشی پیرامون وضعیت زنان در کشور خود تهیه کنند. تهیه این گزارش یکی از وظایف کمیته ای به نام «کمیته ملی» است. در ایران چنین کمیته ای با نام کمیته ملی چهارمین کنفرانس جهانی زن به ریاست شهلا حبیبی تشکیل شد. گزارش های ملی که از طرف تمامی کشورها به دبیرخانه کنفرانس پکن می رسد، اساس طرحهای را تشکیل می دهد که چارچوب فعالیتهای عملی منطقه ای را تعیین می کند. این طرحهای منطقه ای در تهیه سند اصلی کنفرانس پکن نقش اساسی دارند. برای تهیه این گزارش به کمیته های ملی توصیه شده است که از حد اکثر مشورت با سازمانهای غیر دولتی زنان و مشاوران و فعالان شناخته شده در حوزه مسائل زنان بهره گیرند

تا دیدگاههای مختلف در این گزارش بازتاب یافته، اطلاعات و ارقام داده شده به واقعیت نزدیکتر باشد. در ایران با وجود این توصیه، گزارش ملی بدون نظرخواهی وسیع از کارشناسان و



### با سرانگشت تدبیر یا مشت آهنین

## گره کور بحران سیاسی ایران چگونه باز خواهد شد؟

### بیژن برهمندی

منجر شده است برنمی تابند و راه حل سرکوب و «قاطعیت» را پیشنهاد می کنند. اسلامی کردن هر چه بیشتر جامعه، فرمانبری متعبدانه مردم از ولی فقیه، مقابله سرکوبگرانه با مظاهر دگراندیشی و اختناق کامل فرهنگی و سیاسی، مهم ترین ویژه گی های برنامه پیشنهادی آنهاست.

این برنامه البته خلق الساعه نیست و گردانندگان این جناح، در یکی دو ساله اخیر، به یاری اهرم های پر قدرتی که در اختیار داشته اند، تا آنجا که توانسته اند، به تامین شرایط دلخواشان نائل آمده اند. شاید برکناری برادر رئیس جمهور از رأس رادیو تلویزیون، از اولین ضربه های مهمی است که در چارچوب اتحاد قبلی، بر مؤلفین خویش وارد آوردند. پس از آن، می توان برکناری وزیر اقتصاد و دارائی، وزیر ارشاد و رئیس کل بانک مرکزی را بمثابة گام های پر اهمیت بعدی به حساب آورد. باید گفت که با گسترش روزافزون ناخشنودی ها، چه در میان محافل اقتصادی و چه در میان مردم، این جناح کوشید تا خود را از عواقب پذیرش مسئولیت اتخاذ سیاست های اقتصادی برکنار نگاه دارد و با گرفتن موضع مخالف، دولت رفسنجانی را مسئول همه مشکلات قلمداد کند. آخرین اقدام در این زمینه را می توان برکناری مسعود روغنی از رأس سازمان برنامه و بودجه محسوب کرد، که در واقع آخرین سنگر دفاع از سیاست تعدیل اقتصادی بود. روغنی در مصاحبه ای به همین مناسبت، بدرستی به این نکته اشاره کرد که علت استعفايش وجود کسانی بوده است که به قصد «رای آوردن» سیاست های اقتصادی را «فدا» کردند.

درست پس از برچیدن این آخرین سنگر بود، که رسالتی ها، آشکارا به تعرض تبلیغاتی جدیدی دست زدند و موضوع «عدالت اجتماعی» و «رفاه امت مسلمان» را هدف اصلی خویش قلمداد کردند. ناطق نوری، یکی از سخنگویان اصلی این جناح، در سخنرانی گشایش نایبگاه محصولات شرکت های تعاونی تصریح کرد که توسعه اقتصادی مورد نظر آنها تنها در صورتی موجه است که با عدالت اجتماعی همراه باشد. او توسعه اقتصادی را «وسيله» ای قلمداد کرد که باید در خدمت «هدف» عدالت اجتماعی باشد و به ارزش های «اسلامی» و «مردمی» متکی باشد.

روزنامه سلام در واکنش نسبت به موضع گیری های جدید این جناح نوشت که آنها پس از پانزده سال مخالفت با سیاست های اقتصادی دولتی، ناگهان تبدیل به هواداران «کوپنیسم» شده اند! نشریه «عصر ما»، ارکان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز، در يك مقاله تحلیلی، از موضع جدید و فرصت طلبانه این جناح در دفاع از «عدالت اجتماعی» اظهار حیرت کرده و به «چپ های رادیکال» هشدار داده است که مواظب این ترفند جدید باشند و از هر نوع انتلافی با این جناح - که نشریه آنها را «راست سستی» می نامد - خود داری کنند.

اسلامی کردن جامعه، شاید پرهیاهو ترین بخش تبلیغاتی این جناح محسوب میشود. تعرض وسیع و سازمان یافته ای که آنها در ماههای اخیر آغاز کرده اند به دو دلیل عمده قابل فهم است. از یکسو آنها می کوشند تا با ایجاد جو رعب و وحشت، نیروی اصلی مردم ناخشنودی را که با بی تفاوتی به این تیرد قدرت می نگرند، کماکان از صحنه دور نگه دارند و از احتمال

اینکه کشور روز های بحرانی و سرنوشت سازی را می گذراند، نکته ای نیست که از چشم مردم و نیز سران حکومت دور مانده باشد. گرانی بیداد می کند، شیرازه اقتصاد کشور از هم پاشیده شده است، دولت از کنترل سیر صعودی آن عاجز مانده، تحریم اقتصادی امریکا و فروش نفت تأثیر منفی جدی گذاشت، انزوای بین المللی به زخم کهنه علاج ناپذیری تبدیل شده و از همه بد تر، ادعا های مکرر دولت رفسنجانی درباره شکوفائی اقتصادی و «نشاط» و «سرزندگی» جامعه، دیگر گوش شنوایی پیدا نمی کند.

در چنین وانفاسانی است که نیرو های مختلف اجتماعی، به جنب و جوش افتاده اند تا راهی برای برون رفت از بحران بیابند و هر کس الترنتیو خود را پیشنهاد می کند.

در متن این حوادث البته نزدیکی انتخابات مجلس پنجم نیز، به فرصت مناسبی مبدل شده است که فعالیت سیاسی نیرو ها را سمت و سومی دهد و بر شتاب تحركات سیاسی می افزاید. شاید بتوان گفت فعال ترین نیروی سیاسی کشور که در ماههای اخیر بطور همه جانبه به میدان آمده و تصویر کمابیش روشنی از «راه حل» خود ارائه می دهد، نیروی است که با اشاره به تشریح ارگانش به جناح «رسالت» معروف شده است. اصلی ترین اجزاء این نیروی سیاسی را «ولی فقیه»، «قوه قضائیه»، «شورای نگهبان»، «جمعیت مؤتلفه اسلامی»، و سه انجمن اسلامی «بازار»، «بانکها» و «مهندسين» تشکیل میدهند که با هدایت «جامعه روحانیت مبارزه» فعالیت و سمتگیری خود را هماهنگ می کنند.

باید اضافه کرد که این جناح، با پشتوانه همین اهرم ها، در انتخابات مجلس چهارم نیز موفق شد که اکثریت مجلس را در اختیار بگیرد.

این نیرو، گرچه اصلی ترین متحد رفسنجانی برای انتخابات دوره گذشته مجلس بود و برای تحقق سیاست «تعدیل اقتصادی» با وی همدستان شد تا نیرو های مشهور به «رادیکال» را از صحنه حذف کنند، با اینحال، شکست کامل این سیاست، گسترش روزافزون فقر و فاقه عمومی و در نتیجه اوج گیری نا رضائی مردم، ناتوانی در جلب سرمایه ها، و بویژه ناتوانی رژیم در اداره امور کشور که به گسترش بیسابقه فساد انجامیده است، گردانندگان این جناح را به فکر فاصله گرفتن از دولت و چاره جویی انداخت.

### آنها چه راه حلی پیشنهاد می کنند؟

بنظر می رسد در زمینه اقتصادی، آنها مخالفتی با برنامه تعدیل اقتصادی ندارند. شعار اصلی اشان، مثل تمام پانزده سال گذشته، سپردن کار ها بدست «مردم» است و در این عرصه از افراطی ترین نظریات لیبرالیسم اقتصادی حمایت می کنند. با اینحال، تنش های تلخ ناشی از این سیاست را، که بر ثروت اندوزی لجام گسیخته سرمایه داران و گسترش فقر و بیکاری مردم انجامیده است و به برآمد های عسبانی خشم و ناخشنودی

ایرازی وجود آنها در صحنه انتخابات جلوگیری کند. از سوی دیگر، با دامن زدن به قشری گری و تعصب مذهبی، پایه های اسلامی خود را در میان اقشار سنتی جامعه دوباره احیاء کنند و به جمع آوری «رای» در میان آنها بپردازند.

در ماههای مرداد، شهریور و مهر، بیش از پنجاه تظاهرات حزب الهی فقط در تهران برگزار شده است. این تظاهرات که به رهبری «حاج بخشی» در خیابانهای شمال تهران انجام می گیرد، هر بار شعار ویژه ای داشته است: «مقابله با «بد حجابی»، «نوار های میتل»، «روایت نامشروع»، «مفاسد کدوال»، و سرانجام «دفاع از ولایت»، نام هائی است که به این تظاهرات داده اند. علاوه بر این آتش زدن کتابفروشی مرغ آمین و سپس حمله به کتابفروشی «ایران هنر» واقع در خیابان انقلاب و نیز شلاق زدن عروس مشهدی و ۱۲۷ تن از مدعوین جشن عروسی را می توان از اجزاء همین سناریو نامید که در هر دو مورد، جنتی امام جمعه موقت تهران، آگاهانه و در تعقیب همین سیاست تعرضی جدید، از اقدامات حزب الهی ها حمایت کرد و حتی در مورد عروسی ها آنها را تشویق کرد که به اینکار ادامه دهند.

در دنباله همین عملیات است که ولی فقیه، در پاسخ به یک استفتاء، با تعلیم موسیقی مخالفت کرده است و نواختن آلات موسیقی را موجب فساد جوانان دانسته است.

در مجلس شورای اسلامی، قانون مقابله با اسامی خارجی تصویب و حزب الهی ها به تخریب و شکستن ویتترین های با اسامی خارجی میبادرت کردند. یک لایحه دیگر در مجلس، کسانی را که حافظ قرآن باشند، به داشتن مدرک معادل لیسانس دانشگاهی مفتخر کرده است!

در ارتش، افراد نظامی با حفظ کردن قرآن می توانند درجه بگیرند و به زندانیان یک هفته مرخصی جایزه داده میشود.

در همین زمینه سانسور تلفن های تمام ادارات دولتی با نوار قرآن پر شده است و به ادارات بخش خصوصی نیز بخشنامه کرده اند که از همین رویه پیروی کنند. در تاکسی ها بر چسب اجباری «نماز بخوانید» نصب کرده اند و بر طبق فتوای خامنه ای گویا از امسال دادن نذکره را اجباری خواهند کرد. همین چند هفته پیش، مدیر عامل شرکت واحد اتوبوسرانی نیز، در یک مصاحبه مطبوعاتی ۲۷۰۰ مینی بوس را که در تهران فعالیت می کنند به زنانه مردانه تقسیم کرد. وی طی یک آمار دقیق محاسبه کرد که در روز ۲۷۰ هزار مسافر زن وارد این مینی بوس ها می شوند و هر کدام حدود ۱۰ بار تنه می خورند و به این ترتیب روزانه سه میلیون و ۷۰۰ هزار گناه قابل شمارش اتفاق می افتد! بر طبق آمار سازمان تبلیغاتی اسلامی، در تابستان امسال، ۱۲ هزار میلب مذهبیه به سراسر کشور گسیل شده اند تا یک میلیون دانش آموز را تعلیم مذهبی بدهند.

در مراسم گردهمایی بزرگ ائمه جمعه در ۲۱ شهریور، دکتر لاریجانی مدیر عامل رادیو تلویزیون اعلام داشت که در سال گذشته ۱۴۸۶ ساعت برنامه مذهبی از رادیو و ۲۷۶۴ ساعت برنامه مذهبی از تلویزیون پخش شده است. همچنین ۹۶۵ ساعت برنامه درباره فریضه نماز از تلویزیون و ۲۱۹۵ ساعت برنامه مشابه از رادیو پخش شده است.

با اینحال باید گفت که در کنار این تعرض مذهبی، نیرو های انتظامی نیز بیکار ننشسته اند و در ماههای اخیر، ضمن اعلام تشکیل نیروی واکنش سریع، به انجام دو مانور بزرگ نظامی در سطح شهر تهران نیز دست زدند که آخرین آن تحت نام عملیات ذوالفقار، روز ۷ مهر ماه انجام گرفت، و طی آنها به مردم تهران نشان داده شد، که چگونه نیرو های مسلح، به کمک چترباز و هلی کوپتر شورش های احتمالی مردم را به خاک و خون خواهند کشید.

## دیواری که شکاف برداشته است!

برای پاسخگویی به بحرانی که سراسر جامعه را در خود فرو برده است، این تنها جناح رسالت نیست که «راه حل» های خود را به نمایش گذاشته است. نیرو های پیرامون حاکمیت نیز در این زمینه جنب و جوش وسیعی را آغاز کرده اند.

این نیرو ها، که اصطلاحاً آنان را «رادیکال» می نامند، در سالهای که دستشان را کما بیش از قدرت سیاسی کوتاه کرده اند، عملاً در نقش اپوزیسیون فعالیت میکردند و لبه تیز حملاتشان متوجه دولت رفسنجانی و بویژه سیاست های اقتصادی دولت او بوده است. شکست این سیاست ها، بر زمینه ناراضی عمومی، این امکان را فراهم کرد که آنها با اطمینان بیشتری از سیاست اقتصادی دوران نخست وزیری موسوی

حمایت کنند و اینجا و آنجا، با ارائه ارقام و نیز مقایسه اوضاع اقتصادی گذشته و حال - که آشکارا به ازدیاد فقر و از هم گسیختگی امور انجامیده است - الگوی اقتصادی خود را موجه تر قلمداد کنند.

با اینحال، نکته پر اهمیت در موضع گیری این گروهها، درک این واقعیت است که در شرایط کنونی، راه حل برون رفت از بحران، نه ارائه این یا آن الگوی اقتصادی، بلکه پیش از هر چیز اتخاذ موضع برای حل بحران سیاسی حکومت است.

اثرات این درک توین، هم اکنون در میان نوشته ها و گفتار های بخشی از نیرو های موسوم به «رادیکال» آشکار شده است. اندیشه برسویت شناختن جامعه مدنی بمثابه مجموعه ای از نهاد ها و عملکرد ها، موضوع نقش مردم در حکومت، تعارض میان ولایت و وکالت و مهم تر از همه، رابطه میان حکومت و اسلام از نکات برجسته ای هستند که اینجا و آنجا، در مباحثات میان نیرو های پیرامون حاکمیت بچشم می خورند.

نتیجه فوری طرح این مباحث در میان نیرو های اسلامی، برجسته شدن دو نکته ای است که توانائی جذب نیروی سیاسی پر اهمیتی را در پشت سر خود دارند. بیهوده نیست که اصلی ترین تعرض وسیع مذهبیبون سنتی متوجه همین شعار ها شده است.

نکته اول، باز اندیشی برخی از نیرو های مذهبی درباره جدائی دین و حکومت و نکته دوم طرد ولایت فقیه است.

عبد الکرمی سرورش و مجتهد شیبستری، از معروف ترین چهره های هستند که با طرح میثت، جدائی دین و حکومت، توجه زیادی را به خود جلب کرده اند. استقبال وسیع روشنفکران مذهبی از طرح این اندیشه، تشکیل جلسات پرشور چند هزار نفری برای شنیدن این استدلال ها و انتشار وسیع مقالاتی در این رابطه، آنچنان ابعاد گسترده ای یافته اند، که سردمداران رژیم را به وحشت انداخته است.

در واقع، مخالفت با حکومت مذهبی (اسلامی)، اصلی ترین پایه ایدئولوژیک نظام را مورد حمله قرار داده است و این نکته برای آخوند های حاکم تحمل کردنی نیست. شهریور ماه امسال، سمینار بزرگ ائمه جمعه، گویا هیچ نغدغه ای نداشت جز آنکه به نظریه پردازان این اندیشه های نوین حمله کند. خامنه ای طی نطق مفصلی تصریح کرد که نه جنگ اقتصادی و نه مبارزه نظامی، قادر به برچیدن این نظام نیستند. وی تأکید کرد که تنها «نگرانی» واقعی او از جانب کسانی است که یک تعرض فرهنگی را علیه حکومت اسلامی آغاز کرده اند و نظام ولایت فقیه را بزیر سؤال برده اند.

ناطق نوری، آشکارا به کسانی حمله کرد که می خواهند روحانیت را حذف کنند و اسلام را به مخاطره اندازند. سرمقاله رسالت ۱۴ مرداد، آشکارا تصریح میکند که شعار های انتخاباتی ما باید «دفاع از روحانیت»، «دفاع از دین داری» و «دفاع از ولایت فقیه» باشد.

گفته می شود که بسیاری از روحانیون بزرگ قم، اینک از نظریه جدائی دین و حکومت حمایت می کنند و بویژه با تئوری ولایت فقیه مخالفند.

باید گفت، موضوع مخالفت با ولایت فقیه، بمثابه یکی دیگر از دستاورد های فکری نیرو های مسلمان پیرامون حاکمیت، از استقبال بمراتب وسیع تر - یا لا اقل آشکار تر - برخوردار است.

گردانندگان نشریه سلام، که چندین سال پیش و در آستانه انتخابات مجلس چهارم، پس از همدستی آشکار خامنه ای با ائتلاف رفسنجانی - رسالت، شرمگیتانه به انتقاد از ولایت فقیه پرداختند. بعد ها، با طرح موضوع دمکراسی، وکالت مردم و تناقض آن با ولایت، مواضع گستاخانه تری گرفتند و اینروز ها که نبرد تبلیغاتی جناح ها شدت بیسابقه ای یافته است، با وضوح بمراتب بیشتری به انتقاد از آن می پردازند.

نکته ای که باید به آن توجه شود، شناخت این واقعیت است که در میان نیرو های مذهبی پیرامون حاکمیت، که اینک تقریباً یکصد علیه باند حاکم موضعگیری می کنند: به هیچ وجه یکدستی و هم نظری وجود ندارد. آنچه که آنان را بهم پیوند می دهد، علائق سیاسی مشترک و رقیب مشترکی است که قصد افشایش را دارند. در میان آنها کم نیستند «فلاتر هائی» که حکومت اسلامی «واقعی» را تبلیغ می کنند و یک ولی فقیه «واقعی» می خواهند. دفاع از فتوای قتل سلمان رشدی، مبارزه بیرحمانه با دشمنان اسلام، صدور انقلاب اسلامی، ترور نیرو های مخالف، و خلاصه گستردن دوباره بساط «اسلام ناب محمدی»، آرزو هائی است که در میان مقامات و سخنرانیهائی اپوزیسیون اسلامی پیرامون حکومت به وفور یافت می شود.



داد که تا امروز، سرکردگان رژیم با هشیاری و سببیت قابل تحسینی از این پیوند احتمالی جلوگیری کرده اند.

## طرفداران اصلاحات از بالا، در انتظار سخنگوی مطلوب!

هیچ کس فراموش نکرده است که در تدارک انتخابات مجلس قبلی (دوره چهارم) چنجالی ترین نیروی که توانست عملاً هژمونی خود را بر دیگران تصیل کند، ترکیب «میانه روشی» از سیاست مداران و تکنوکرات های رژیم بودند، که با شعار اصلاحات اقتصادی و سیاست بازگشایی به میدان آمدند. این مجموعه در آن زمان، رفسنجانی را بعنوان سخنگوی خود برگزید و تمام نیرو هایش را بسیج کرد تا اصلاحات اجتماعی - اقتصادی معینی را برای عجلای کردن رژیم اسلامی و انطباق آن با الزامات یک حکومت امروزی، به انجام رساند. بازگرداندن سرمایه های فراری، باز کردن دروازه های کشور بروی متخصصین مهاجر، اجتناب از قشری گری و بخالت در زندگی خصوصی مردم، تحمل آزادی های جامعه مدنی و غیره... از جمله اهدافی بودند که این نیروی کمابیش قدرتمند سیاسی - اقتصادی، در دستور کار داشت. اینکه چرا این اصلاحات در نطفه خفه شدند و آن سیاست اقتصادی، از جمله بهمین دلیل، با شکست مواجه شد، دلایل متعددی دارد که از حوصله این بحث خارج است. با اینحال، واضح است که رفسنجانی را باید مهره سوخته این سیاست و نماینده نا موفق این نیروی سیاسی بحساب آورد. او که خیال داشت با تهدید و تحبیب و با فرصت طلبی و زد و بند های پنهانی و آشکار، این سیاست را به مورد اجرا بگذارد، عملاً خود قربانی همین بند و بست ها شد و گام به گام عقب نشست. در ماههای اخیر نقش سیاسی او به حد اقل ممکن تنزل کرده است و بنظر می رسد که چاره ای جز دنبال روی از متحدین نیرومند خود ندارد. با اینحال، نمی توان شکست کامل نامبرده را در اجرای رسالتی که بعهده اش واگذار شده بود، بمعنای تسلیم شدن نیروی بشمار آورد که طراح این سیاست بود و هنوز هم - منطقاً - منافعش را در تحقق آن می بیند. وزرای برکنار شده کابینه رفسنجانی و بسیاری از وزرای برکنار نشده اش، نمایندگان هوادار سیاست بازگشایی در مجلس، و بخش مهمی از تکنوکرات ها، بازرگانان و صاحبان غیر حزب الهی صنایع، در زمره این نیروی شکست خورده محسوب میشوند. آشکار است که این نیرو هنوز سخنگوی فکری جدید خود را پیدا نکرده و در حوادث اخیر نقشی انفعالی بعهده دارد. آیا جمعبندی شکست سیاست «بازگشایی» آنها، پذیرفتن این واقعیت نیست که الزامات اداره امور یک کشور نیمه صنعتی در پایان سده بیستم، با تحمل خودکامگی قرون وسطایی ولی فقیه، و از آن مهم تر، اساساً با رژیم ایدئولوژیک مذهبی سازگاری ندارد؟

هنوز نمی توان تشخیص داد که این نیروی شکست خورده، چه تجاربی از روند حوادث سالهای گذشته اندوخته و چه درس هائی آموخته است. اینکه در عمل آنان، در میان طیف متنوع مخالفان جناح غالب، به چه کسی یا کسانی رو آورند، نشانگر جوابی خواهد بود که به این سؤال اساسی داده اند. نکته پر اهمیتی که می توان در اینجا خاطر نشان ساخت، اینکه جواب این سئوالات و نیز سرنوشت قطب بندی های جدید در پیرامون حاکمیت، ضرورتاً به سرنوشت انتخابات مجلس پنجم ارتباط مستقیم ندارد. می توان فرض کرد که در چند ماه آینده نیز، صاحبان قدرت فائده در حکومت، با ادامه همین سیاست های سرکوبگرانه و تقلب های آشکار در نمایش انتخابات، به حاکمان بی منازعه قدرت مبدل شوند. چنین حادثه ای، البته به معنای پایان کار انتخابات و تمرکز هر چه بیشتر قدرت در دست ملایان سنگترا خواهد بود. اما، آیا این اتفاق، گرهی هم از کار یک جامعه سرا پا بحران زده و ورشکسته خواهد گشود؟ رسالتی ها، در یک دوران نسبتاً طولانی، همه استعداد ها، توانائی ها و برگ های برنده خود را بنمایش گذاشته اند و تقریباً هیچ کس نمی تواند از این امامزاده معجزه ای طلب کند!

بر عکس، ادامه فلج کننده بحران، بر متن شدت گیری خشم و ناراضی مردم، زمینه مناسبی است که تمام راه حل های ارائه شده فعلی را برای بیرون رفت از بن بست، دوباره به صحنه باز میگرددند و به سبیل اندیشه ها و شکل گیری نهائی قطب بندی های نوینی خواهد انجامید، که اینروز ها نطفه هایشان در اینجا و آنجا دیده میشود.

آنها با جناح رسالت مخالفند، چون آنها «راست» قلمداد می کنند و راه حل پیشنهادی اشان، یک «چپ رادیکال» با گرایشات بنیاد گرایانه اسلامی است. بعید بنظر می رسد که روند جدائی این دو تفکر در میان مسلمانان پیرامون حکومت بهمین زودی و در جریان تبلیغات انتخاباتی آغاز شود و آنان را به دو قطب مجزا تبدیل کند. به این دلیل که ضرورت های ایجاد یک رژیم سیاسی در مقابل رقیب، آنان را از «تفرقه» بر حذر می دارد. علاوه بر این، شواهدی هم وجود دارند که نشان دهد، شانس چندانی برای ادامه حضور در صحنه انتخابات داشته باشند. رسالتی ها نشان داده اند که هم تصمیم سیاسی مربوط به انزوی مجدد رادیکال ها را گرفته اند و هم اهرم های لازم را برای اینکار در اختیار دارند. هم اینکه دو نشریه آنها، پیام دانشجو و جهان اسلام را بسته اند، قانون تصویب صلاحیت نامزد ها از طرف شورای نگهبان را تصویب کرده اند و همزمان شعار های «مستضعف پناه» آنان را از نستشان گرفته و خود سخاوتمندانه خرج می کنند!

## اپوزیسیون «قانونی»، چو سیاسی را می آزماید!

شاید مهم ترین ویژه گی فضای سیاسی کشور را در آستانه انتخابات، بتوان به حضور کمابیش فعال نیرو های اپوزیسیون «قانونی» داخل کشور منسوب کرد. نهضت آزادی که سنتاً در آستانه هر انتخاباتی، بخت خویش را می آزماید و با انتشار چند اعلامیه «شرایط» خود را برای شرکت در آن مطرح میسازد، اینبار نیز، با اشاره به عوارض بحران همه جانبه حکومتی، شرایط خود را مطرح کرد. وزارت کشور بلافاصله واکنش نشان داد و با شرکت «نهضت» در انتخابات مخالفت کرد، اما شرکت انفرادی اعضای آنرا بلامانع دانست. از آن زمان تا کنون، تظاهرات بیرونی مواضع نهضت - که بنظر می رسد با گرایشات مختلفی در درون خود مواجه است - تغییرات متعددی را از سرگذرانده است. از تمایل به شکست انفرادی در انتخابات، تا گذاشتن «شرط» آزادی انتشار «میزان» و سرانجام اعلام شرایط کامل آزادی های اساسی برای همه احزاب و جمعیت ها، گرایش هائی هستند که در درون نهضت حضور دارند و در ماههای اخیر فرصت انعکاس بیرونی یافته اند. با اینحال گفتنی است که در همین فاصله، اعلامیه های متعددی نیز از جانب شخصیت های سیاسی منسوب به جبهه ملی یا مستقل، انتشار یافته است که در آنها خواست برقراری یک انتخابات آزاد، برای بیرون رفت از بحران فعلی، مصرانه مطرح شده است. این شخصیت ها عمدتاً در زمره هواداران حکومت لائیک قرار دارند و باقتضای خط مشی سیاسی مورد پسند شان، که مبارزه سیاسی مسالمت آمیز و پارلمنتاریستی است، اقدامات معینی را برای تامین شرایط انتخابات آزاد کرده اند.

طبیعی است که در عرصه این مبارزه، واکنش احتمالی نیروی که به اکثریت خاموش جامعه معروف است، نقش بسیار مهمی ایفا خواهد کرد. گردانندگان رژیم و نیز طرفداران برگزاری انتخابات آزاد نیروی اصلی خود را در سمت دهی و واکنش همین اکثریت خاموش و ناراضی متمرکز کرده اند. بدین معنی که هواداران انتخابات آزاد با انتشار هر چند محدود نامه های سرگشاده که بصورت شبنامه دست بدست میگردد، این اکثریت خاموش را به نشان دادن واکنش و خودداری از بی تفاوتی دعوت کرده و شانس موفقیت خود را در برداشتن گام های بعدی، در شکستن این جو بی تفاوتی جستجو می کنند. البته ملاها نیز در رس خود را بخوبی حفظ کرده اند. بی شک یکی از هدف های پر اهمیت تعرض سیاسی - ایدئولوژیک ماههای اخیر حزب الله، که با تظاهرات خشونت آمیز و آتش زدن کتابفروشی ها و حمله به ویتترین مغازه ها و زنان بد حجاب همراه است، ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه، پاشیدن تخم نا امیدی و حفظ بی تفاوتی فعلی مردمی است که علیرغم نا رضائی و خشم آشکار نسبت به رژیم، سیاست صبر و انتظار پیشه کرده اند.

گردانندگان حکومت، بخوبی می دانند که امضاء کنندگان این شبنامه ها، شخصیت های منفرد و غیر مشکلی هستند که به تنهائی راه به جائی نخواهند برد. بهمین دلیل سیاست بستگیری و بگیر و ببند این نیرو ها، تا زمانی که از حمایت فعال مردم محرومند ضرورتی نخواهد داشت. می توان انصاف

# انتخابات مجلس و تشدید اختلافات در مسائل اقتصادی

**توضیح:** وضع اقتصادی جمهوری اسلامی هر روز وخیم تر می شود و بن بست اقتصادی نمایان تر می گردد. برای آشنا کردن و در جریان قرار دادن خوانندگان راه آزادی با معضلات و وضع اقتصادی کشور، هیأت تحریریه تصمیم گرفت صفحه ویژه ای را به این موضوع اختصاص دهد، آنچه در زیر می خوانید، پیاده شده سلسله گفتار های هفتگی اقتصادی آقای فریدون خاوند در بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه است که با جلب موافقت ایشان صورت گرفته و قدمی در راه تأمین مقصود بالاست. امیدواریم اقدام ما مورد پسند خوانندگان قرار بگیرد و اگر نظر و پیشنهادی در جهت بهبود و گسترش صفحه اقتصادی دارند، از طرح آن مضایقه نکنند.

## هیئت تحریریه

## انتخابات مجلس و گرایش های اقتصادی

آنچه در جمهوری اسلامی «تضارب آراء»، یعنی رویارویی افکار و عقاید نامیده میشود، در زمینه مسائل اقتصادی از فضای نسبتاً بازتری برخوردار است. در پی اوجگیری بحران اقتصادی ایران در دو سال اخیر، پدیده هائی چون رکود، تورم، نظام ارزی و پولی، سوبسید، خصوصی سازی، شکاف طبقاتی و غیره، طبعاً هم در سطح افکار عمومی و در درون محافل صاحب نفوذ، از اهمیتی بی سابقه ای برخوردار شده اند.

در این شرایط، هر نیروی سیاسی که اجازه داشته باشد در انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی شرکت کند، تلاش میورزد بر اساس موضعگیری بر سر این یا آن مسئله اقتصادی، و یا کل سیاست اقتصادی، تفاوت خود را با سایر نیرو های مجاز آشکار کند.

در جمهوری اسلامی حزب، به معنای نهاد سیاسی دارای سازمان و برنامه منسجم وجود ندارد، در عوض طیف ها یا جناح هائی را می بینیم که بر سر مسائل بسیار حساس مربوط به اداره جامعه، از مواضع مختلف و گاه متضاد پیروی میکنند. طیف ها یا جناح های مختلف قدرت در جمهوری اسلامی، بر پایه ملاک های مربوط به داورى اقتصادی، می توان به سه گروه عمده تقسیم کرد:

گروه اول را می توانیم «تعدیلیون» بنامیم، یعنی گرایشی که از سال ۱۳۶۸ به این طرف، پیرامون علی اکبر هاشمی رفسنجانی، استراتژی مشخصی را زیر عنوان «تعدیل» در راستای پیشبرد اصلاحات ساختاری اقتصادی پیشنهاد کرد و به اجرا گذاشت. این گرایش، که زمانی سه قطب استراتژیک اقتصاد ایران، یعنی وزارت اقتصاد و دارائی، بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه را زیر رهبری محسن نوربخش، محمد حسین عادل و مسعود روغنی زنجانی در اختیار داشت، اکنون تا اندازه زیادی از نفس افتاده، ولی هنوز بخشی از نفوذ خود را در محافل تکنوکراتیک، دانشگاهی و اقتصادی ایران حفظ کرده است. میدانیم که محمد حسین عادل از مقام ریاست کل بانک مرکزی به سفارت ایران در کانادا تنزل مقام یافته، روغنی زنجانی زیر فشار رقیبان، سازمان برنامه و بودجه را رها کرده و تنها نوربخش، آنهم به بهای مآشات فراوان، توانسته است از وزارت اقتصاد و دارائی به بانک مرکزی نقل مکان کند. «تعدیلیون» معتقدند که اصلاحات اقتصادی شش سال اخیر، به رغم مخالفت ها و منفی بافی ها، نتایج بسیار مثبتی به بار آورده و دشواری های کنونی نباید ثمرات دراز مدت آن را از نظر پنهان کند. گروه دوم، که از آیت الله خامنه ای الهام میگیرد، امروز جناح مسلط جمهوری اسلامی را تشکیل میدهد، زیرا با تکیه بر

یک اکثریت نیرومند در مجلس چهارم، بسیاری از اهرم های رهبری اقتصادی را یکی پس از دیگری از چنگ رقیبان درآورده است. این گروه که روزنامه با نفوذ «رسالت» نقش سخنگوی آن را بر عهده دارد، اصول پایه ای استراتژی «تعدیل» را در راستای آزاد سازی اقتصادی می پذیرد. ولی از نحوه اجرای آن به شدت انتقاد میکند. گروه دوم، که به نظر بسیاری از ناظران داخلی و خارجی پاسدار منافع قشر بالای پازاریان است، اقتصاد آزاد را تا آنجا می پذیرد که با تغییر خاص او از اعتقادات دینی و مکتبی، آشتی پذیر باشد. این گروه در پی آن است که با استفاده از انتخابات مجلس پنجم، بسیاری دیگر از اهرم های رهبری سیاسی و اقتصادی کشور را در دست گرفته و زمینه را برای اشغال بعدی پست ریاست جمهوری فراهم آورد.

و بالاخره گروه سوم، که معلوم نیست بتواند در انتخابات آزادانه شرکت کند، در برگرفته کسانی است که با بسیاری از محور های استراتژی «تعدیل» موافق نیستند، و بازگشت به سیاست های اقتصادی دولتی - سوسیالیستی دوران میرحسین موسوی را پیشنهاد میکنند. این گروه که روزنامه «سلام» نقش سخنگوی آن را بر عهده دارد، خود را «چپ» جمهوری اسلامی توصیف میکند.

در پایان تاکید میکنم که این طبقه بندی شاید به روشن کردن مواضع در عرصه شطرنج انتخاباتی جمهوری اسلامی کمک کند، ولی واقعیت مسلماً پیچیده تر از این هاست، به ویژه آن که شخصیت ها گاه جا عوض میکنند و حرف های دو پهلو و چند پهلو میزنند.

## سیاست ارزی و درگیری جناح ها

فرآیند سیاستگذاری اقتصادی بر ایران در اثر تعدد مراکز تصمیم گیری و دخالت این مراکز در کار تدوین مقررات و اجرای آنها، عملاً با بن بست روبرو شده است. میدانیم که علاوه بر دستگاههای چون وزارت اقتصاد و دارائی، بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه، نهاد های دیگری چون شورای اقتصاد، شورای پول و اعتبار، شورای عالی هماهنگی انرژی، کمیته توسعه صادرات غیرنفتی، کمیته ناظر بر قرارداد ها و پیمانهای خارجی، شورای عالی کشاورزی، شورای عالی صنایع، شورای عالی معادن، ستاد تنظیم بازار و غیره و غیره عملاً در تدارک و اجرای سیاست اقتصادی ایران در سطح ملی مداخله میکنند. اگر به همه این نهاد ها، کانون های مختلف قدرت را در سطوح استان و شهر بیفزائیم، آنگاه با مجموعه پیچیده ای روبرو میشویم که با اتخاذ تصمیم های متناقض، نقش عمده ای را در آشفتگی های کنونی اقتصادی در جمهوری اسلامی ایفا میکند، به ویژه آن که بسیاری



و چنانچه از این نهاد ها و کانون ها زیر سلطه گرایش های خطی قرار دارند و برخی از آنها احتمالاً با منافع گروه های مختلف فشار گره خورده اند.

برای ارائه تصویری روشن از این آشفتگی، به تحولات دو سال اخیر سازمان برنامہ و بودجه و نمونه رویارویی آن با نهاد های رقیب، اشاره میکنیم. این سازمان، که نقش استراتژیک آن در طراحی سیاست اقتصادی کشور بر کسی پوشیده نیست، طی دو سال اخیر در یک کشمکش دائمی با مجلس قرار گرفت و عملاً بسیاری از اختیارات خود را از دست داد. جناح اکثریت مجلس شورای اسلامی، که به هواداری بی قید و شرط از آقای خامنه ای رهبر انقلاب شهرت دارد، هیچگاه سوء ظن خود را نسبت به بدنه کارشناسی سازمان برنامہ پنهان نکرد. و به همین سبب، در برابر این سازمان، نهاد غیر رسمی ولی بسیار با نفوذی را زیر عنوان «مرکز پژوهش های مجلس» به وجود آورده که عملاً نقش یک دستگاه برنامہ ریزی موازی را ایفا میکند. کارشناسان آگاه در جمهوری اسلامی به خوبی میدانند که تاخیر یکساله در تصویب برنامہ پنجساله دوم، عمدتاً حاصل کشمکش بین سازمان برنامہ و بودجه و «مرکز پژوهش های مجلس» بود و آنچه سرانجام به تصویب رسید و از ابتدای سال جاری خورشیدی به اجرا گذاشته شد، با طرح پیشنهادهای سازمان برنامہ تفاوت فراوان دارد. همین کشمکش بود که نخست معاونت اقتصادی سازمان برنامہ را به کناره گیری وادار کرد و اخیراً نیز به استعفای روغنی زنجانی، رئیس این سازمان منجر شد. لایحه بودجه ۷۴ نیز، در فرآیند تبدیل شدن به قانون، سرنوشتی مشابه با برنامہ دوم پیدا کرد. در این شرایط، برخی از محافل با نفوذ جمهوری اسلامی، ضمن تاکید بر تنش های موجود در نظام مدیریتی اقتصاد کشور، ایجاد یک دستگاه هماهنگ کننده را ضرورتی فوری در راه مقابله با ناپایداری اقتصادی تلقی میکنند.

تشریح «مجلس و پژوهش»، که بازوی فکری و مکتبی جناح اکثریت مجلس شورای اسلامی به شمار میاید، در شماره ویژه خرداد و تیر ۷۴، با تکیه بر اصل ۱۷۶ قانون اساسی، تشکیل نهاد تازه ای را زیر عنوان «شورای عالی هماهنگی امور اقتصادی کشور» پیشنهاد میکنند. این پیشنهاد، که توسط دو تن از کارشناسان با نفوذ جناح اکثریت مجلس تنظیم شده، نقش شورای مورد نظر را با وظایف «شورای عالی امنیت ملی» در عرصه سیاست خارجی مقایسه میکند. «شورای عالی هماهنگی امور اقتصادی کشور» ضمن تعیین استراتژی های اقتصادی و تدوین برنامہ های کوتاه مدت و دراز مدت، وظیفه دارد هماهنگی های مهم را به وجود آورده و بر اجرای سیاست های مصوب نظارت کند. با توجه به چو سیاسی کنونی در جمهوری اسلامی، تشکیل نهاد های تازه اقتصادی طبعاً درگیری های خطی و چنانچه شدیدی به وجود خواهد آورد. سرنوشت نظام مدیریت اقتصاد کشور احتمالاً پس از برگزاری پنجمین دوره انتخابات مقننه دوباره مطرح خواهد شد.

اما صاحب نظران بدبین که بخش بسیار مهمی از بدنه کارشناسی جمهوری اسلامی را، به ویژه در سازمان برنامہ و بودجه و بانک مرکزی در برمیگیرد، ثبات نسبی کنونی در بازار ارزی ایران را آرامش پیش از طوفان تلقی میکنند و آن را زائیده یک سلسله تصمیم های سیاسی و اداری میدانند که البته میتوانند فضای اقتصادی را، از راههای مصنوعی، برای مدتی کوتاه به منظور برگزاری انتخابات بی دغدغه دور پنجم انتخابات مجلس مقننه آرام کنند، ولی در دراز مدت وضع را از آنچه هست، بدتر خواهند کرد. محافل بدبین می افزاینده که ثبات نسبی بازار ارز به بهای برای رکود همه جانبه و به ویژه کاهش شدید واردات ضروری برای واحد های تولیدی به دست آمده، وگرنه هیچیک از داده های بنیانی اقتصادی ایران، که تا کنون کمبود ارز و سقوط پی در پی ریال را به وجود میآورند، آنچنان دگرگون نشده است که بتواند تحولی در اوضاع به وجود آورد.

بدون دوری درباره موانع خوشبین ها و بدبین ها، پاسخ مساله را در تحولات ماههای آینده جستجو میکنیم. ولی از هم اکنون یک چیز مسلم به نظر میرسد و آن این که نوسانات ریال از حالت صرفاً اقتصادی خارج شده و در فضای کنونی جمهوری اسلامی، که شدیداً به دو گروه خوشبین و بدبین تقسیم میشوند. خوشبین ها عمدتاً به جناح اکثریت مجلس موسوم به «راست سنتی» تعلق دارند که گویا الهام بخش اصلی آئین نامه مصوب ۲۹ اردیبهشت بوده است. این گروه میگویند که بازار سیاه ارز دیگر نقش مسلط خود را در اقتصاد ایران از دست داده و فضای کنونی، حتی اگر با نوسان های جزئی هم همراه باشد، در هر صورت یک دستاورد مثبت در روند فعالیت های اخیر اقتصادی ایران به شمار میرود. خوشبین ها میگویند که تثبیت نرخ ارز، در کنار سایر پدیده های امیدبخش چند ماهه اخیر، مانند «ثبات شدن تراز بازرگانی خارجی»، افزایش ذخایر ارزی ایران، و «کاهش فشار های تورمی»

تلاش موفق دیگری است برای پشت سر گذاشتن سختی ها و پیشروی به سوی یک اقتصاد متعادل. مقام های بلند پایه پولی ایران، از جمله محسن نوربخش، رئیس کل بانک مرکزی، اخیراً اعلام کردند که ارز حاصل از صادرات غیر نفتی کم کم به شبکه بانکی کشور باز میگردد و بهبود حساب های مربوط به پرداخت های خارجی جمهوری اسلامی این امید را به وجود آورده است که سقوط ریال برای همیشه متوقف گردد. زیرا تاثیر انتخابات آینده مجلس و انتخابات بعدی ریاست جمهوری قرار دارد، حال و هوای سیاسی به خود گرفته است. سیاسی شدن پول در هیچ یک از اقتصاد های جهان، پدیده مطلوبی نیست. ولی پول نمی تواند از کشمکش های سیاسی برکنار بماند، مگر آن که از پشتیبانی یک بانک مرکزی مقتدر و مستقل برخوردار باشد.

## بحران صادرات فرش

خبر کاهش چشمگیر صادرات فرش ایران، که خبرگزاری فرانسه با استناد به آمار گمرک جمهوری اسلامی ایران از تهران مخایره کرد، بهیچوجه نامنتظر نبود. بر اساس گزارش این خبرگزاری، صادرات فرش ایران در چهار ماهه اول سال جاری خورشیدی، با کاهش معادل سی در صد نسبت به مدت مشابه سال قبل، از ششصد میلیون دلار به چهار صد میلیون دلار تنزل یافته است. این کاهش یکی از پی آمد های آئین نامه ارزی است که در اردیبهشت ماه گذشته به تصویب هیئت وزیران دولت جمهوری اسلامی رسید. آئین نامه ای که صادر کنندگان را وادار میکند برای بازگرداندن صد در صد ارز حاصل از صادرات کالا های خود به کشور تعهد بپردازند و ارز به دست آمده را با نرخ هر دلار سیصد تومان، به بانکهای دولتی بفرشوند. هدف دولت از تصویب این آئین نامه، جلوگیری از فرار سرمایه به صورت کالا های صادراتی است، زیرا در سال ۱۳۷۳، از حدود ۴/۵ میلیارد دلار ارز حاصل از صادرات غیرنفتی، هشتاد در صد به شبکه بانکی کشور باز نگشت، تازه برخی از صاحب نظران میگویند که ۲۰ در صد بازگشت واقعی ارز، مبتنی بر یک محاسبه بسیار خوشبینانه است.

ناگفته پیداست که اجرای آئین نامه ارزی، مستلزم قیمت گذاری، کالا های صادراتی است. مثلاً اگر یک صادر کننده بخواهد فرش خود را به آلمان بفرستد، گمرک جمهوری اسلامی باید بهای فرش صادراتی او را به مارک در بازار آلمان ارزیابی کرده و صادر کننده هم باید نسبت به بازگرداندن همان مقدار ارز به ایران تعهد بپردازد، طبعاً قیمت گذاری کالا های صادراتی کاری است کارستان و پیچیدگی آن در صادرات فرش بیش از همه نمایان است.

گمرک جمهوری اسلامی ارزیابی خود را کاملاً واقع بینانه تلقی کرده و میگوید که صادر کنندگان، با کم وانمود کردن ارزش کالا های خود، میخوانند بخشی از ارز دریافتی را در خارج نگاهدارند. در عوض صادر کنندگان فرش معتقدند که گمرک، کالا های صادراتی آنها را سی تا پنجاه در صد بیش از قیمت واقعی محاسبه کرده و به همین سبب انگیزه آنها برای صادرات از میان رفته، بازار بلا تکلیف شده و صدور فرش به حد اقل تنزل یافته است. با توجه به نقش صنعت فرش در ایران، و وابسته بودن حدود هشت میلیون نفر به تولید و صدور این کالا، افول ناگهانی صادرات آن پی آمد های اقتصادی و اجتماعی در بردارد. تردیدی نیست که اگر وقفه در صادرات فرش ایران ادامه یابد، بازار های صادراتی این کشور در اروپا، که اخیراً پس از سالها تلاش، دوباره به دست آمده، از نو در اختیار فروشندگان چینی و هندی و پاکستانی، که سخت در کمین نشسته اند، قرار خواهد گرفت.

ایراد ها و شکایات صادر کنندگان فرش هر چه باشد، یک چیز از هم اکنون مسلم به نظر میرسد و آن کاهش حتی میزان واقعی صادرات غیر نفتی ایران در سال ۱۳۷۴ است. برخی از مقام های بلند پایه جمهوری اسلامی سخت خوشبین اند و تصور میکنند که این کشور ۶ میلیارد دلار ارز غیرنفتی بالنده در اختیار دارد که ۴/۵ میلیارد دلار آن از محل صادرات غیرنفتی و بقیه از طریق پول هائی تامین میشود که ایرانیان مقیم خارج با هدف های گوناگون به کشور می فرستند. همان مقام ها امیدوارند که در صورت کنترل صادر کنندگان و نظارت دقیق بر بازار ارز، بخش بزرگی از این ارز سرگردان جذب نظام بانکی ایران بشود و این کشور بتواند در شرایط دشوار مالی کنونی، این مقدار ارز را به نیاز های وارداتی خود اختصاص دهد.

ولی کارشناسان اقتصادی در پایتخت جمهوری اسلامی میگویند که در سال جاری، امید بستن به جذب مقدار قابل توجهی ارز غیر نفتی چندان واقع بینانه نیست. تجربه کالا هائی چون فرش و پسته نشان میدهد که در بافتار اقتصادی کنونی، اگر صادر کنندگان مجبور شوند ارز حاصل از صادرات خود را به کشور بازگردانند، رغبت کمتری به صدور کالا نشان خواهند داد.

# ایبانه

تنظیم و یادداشت ها: محسن حیدریان

## گزارش کنفرانس همبستگی هامبورگ

به گزارش کمیته همبستگی هامبورگ (جمهوری خواهان ملی، سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، حزب دمکراتیک مردم ایران در هامبورگ) در روز های ۲۴ و ۲۵ ژوئن ۱۹۹۵ کنفرانس همبستگی پیرامون «موانع و مباحثی همکاری در بین نیرو های اپوزیسیون دمکرات» برگزار گردید که در آن آقایان قربانعلی عبد الرحیمی و بهزاد کریمی از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، آقایان علی یمنی و داریوش همایون از سازمان مشروطه خواهان ایران، آقایان حسن شریعتمداری و بیژن حکمت از سازمان جمهوری خواهان ملی ایران، آقایان بابک امیرخسروی و فرهاد فرجاد از حزب دمکراتیک مردم ایران و آقای عبد الرضا کریمی از حزب دمکرات کردستان ایران به بحث تبادل نظر پیرامون موضوع مزبور پرداختند. سازمان نهضت مقاومت ملی ایران با ارسال پیام و اعلان آمادگی برای پیوستن از عدم شرکت بعثت تنگی وقت پوزش خواست و نماینده سازمان سوسیالیستهای ایران بعنوان اعتراض علیه برخورد نامتناسب با ایشان و همچنین اعتراض علیه پخش نا دقیق نظرات ایشان از شرکت در این نشست خود داری نمود. در این کنفرانس عده کثیری از علاقمندان و همچنین نمایندگان رسانه های گروهی حضور داشتند.

در بخش اول کنفرانس گفتار سخنرانان عمدتاً حول موانع موجود در راه همکاری و نزدیکی اپوزیسیون و بویژه میان دو بخش جمهوریخواه و مشروطه خواه آن دور می زد. اکثر نمایندگان معتقد به نظام جمهوری عدم برخورد جدی مشروطه خواهان به عملکرد و راه و رسم استبدادی رژیم پیشین را از جمله موانع عمده در این راه می دانستند. آنها در عین حال از رویکرد سازمان مشروطه خواهان به اصول و موازین دمکراتیک استقبال کرده و اظهار امیدواری نمودند که پیشرفت این روند به کاستن از موانع موجود و هموار تر کردن راه تفاهم و همکاری بیانجامد.

همه نمایندگان به این اصل معتقد بودند که گذار مسالمت آمیز به نظامی مردمی، نظامی که ضامن حفظ وحدت ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور و استقرار دمکراسی باشد فقط زمانی میسر و ممکن است که کلیه نیرو های دمکرات از هر جناح و هر مسلکی بتوانند متحداً در یک صف برای الغای روابط حاکم عمل نمایند. کلیه نمایندگان مکرراً یادآور شدند که برخورد به موانع نه برای دامن زدن به پراکندگی بلکه بیشتر در جهت تحکیم و توسعه اصول همبستگی بوده و این درسی است که همگان از تحولات گذشته آموخته اند.

در روز دوم کنفرانس ابتدا برخی از حاضرین ضمن طرح پرسشهای خود کندی روند تفاهم و همکاری میان نیرو های

اپوزیسیون را مورد انتقاد قرار داده و تاکید بر موانع را تا درست و غیر سازنده ارزیابی کردند. در پاسخ به این انتقادات سخنرانان بر تمایل واقعی خویش در تسریع روند تفاهم و همکاری تاکید نموده و ضرورت این تبادل نظر ها و مفید بودن طرح این موانع را برای نزدیکی بیشتر توضیح دادند. پس از پرسش و پاسخ نمایندگان مطبوعات و دیگر رسانه های گروهی و شرکت یکساعته حاضرین در بحث، سخنرانان یکبار دیگر ارزیابی خود را از این نشست عرضه نمودند. کلیه نیرو های دمکرات دستاورد این گردهمایی را گامی مثبت و مفید در جهت نزدیکتر نمودن کلیه نیرو های دمکرات دانسته و کوشش برای جلب و جذب دیگر سازمانهای دمکرات را جزو وظایف بعدی این نوع تلاشها دانستند. نمایندگان سازمانهای جمهوریخواه اعلان نمودند که هم اکنون پس از یکدوره از مشاورتهای داخلی موفق به تنظیم یک منشور مشترک گردیده اند و سعی دارند که قبل از انتشار این منشور دیگر نیرو های جمهوریخواه را به پیوستن به این جمع ترغیب نمایند.

نماینده سازمان مشروطه خواهان این موفقیت جمهوریخواهان را تبریک گفته و آن را بعنوان گامی مثبت تلقی نمود. او اظهار امیدواری نمود که توسعه اینگونه تلاشها به نزدیکی و همبستگی سازمان یافته کلیه نیرو های دمکرات بیانجامد.

چو حاکم علیرغم قاطعیت تک تک سخنرانان در طرح موانع بسیار سازنده و دوستانه بود و کوشش کلیه سخنرانان برای پیدا کردن مسیر اصولی و مطلوب در جهت توسعه نزدیکیها و همکاریها ملموس بود.

## گسترش تلاش ها برای مطالبه

### قانون در جمهوری اسلامی

۱۰۷ تن از استادان و چهره های فرهنگی و علمی و اجتماعی در نامه ای خطاب به هاشمی رفسنجانی با انتقاد از رفتار گروهی که در هنگام سخنرانی دکتر سروش در دانشگاه اصفهان به وی یورش کرده و جلسه سخنرانی را بر هم زدند، خواستار آن شدند که حرمت و امنیت جلسات سخنرانی حفظ شود. انتشار نامه ۱۰۷ تن، واکنش هایی را برانگیخت و روزنامه های دولتی جمهوری اسلامی با حمله به امضاء کنندگان نامه، خود دکتر سروش را نیز مورد شدید ترین اتهامات قرار دادند. دکتر سروش در نامه ای خطاب به کیهان با رد اتهامات وارده و تشریح رفتار اوپاشانه کسانی که مانع ادامه آرام سخنرانی او در دانشگاه اصفهان شده بودند، اتهام ملاقات با «سیاستمداران غربی در یک فضای بسته» را رد کرده و به این گونه برخورد ها اعتراض کرد.

نهضت آزادی نیز در نامه ای خطاب به رئیس جمهور با اشاره به حمله به سخنرانی دکتر سروش خواستار امنیت جلسات سخنرانی شد. مدیر مسئول روزنامه رسالت مرتضی نبوی که نماینده مجلس نیز می باشد طی سخنرانی در مجلس تاکید کرد که «یک آقایی رفته در دانشگاهی سخنرانی کند و به اصطلاح خود ریشه ولایت فقیه را بزند اما ملاحظه می شود جمعی در حدود ۱۰۷ نفر نامه ای به رئیس جمهور می نویسند و از آن فرد حمایت می کنند. افرادی که تفکرات ضد روحانی داشته و نسبت به ارزشهای اسلامی و انقلاب توجه ندارند، بزرگترین خطر در انتخابات مجلس آینده خواهند بود.»

از سوی دیگر در پی آتش زدن کتابفروشی مرغ آمین در تهران مباحث بسیار گسترده ای در اکثر مطبوعات کشور در لزوم پیروی و اجرای قانون برای افتاد که طی ۱۶ سال گذشته کم سابقه بوده است. انتشار رمان «خدایان دوشنبه ها می خندند» که به علت به آتش کشیدن کتابفروشی مرغ آمین بود بحثهای جنبی دیگری در مطبوعات کشور برانگیخت. این رمان چهره ای تیره و تار از اوضاع ایران ترسیم می کند و جامعه ای را نشان میدهد که در آن فساد، نفل کاری و چنایت همه جا را فرا گرفته است و فقر عاملی است که انسانها را به هر کاری می کشاند و کشتن و مردن و سیله خرسندی و آرامش است. حجت اسلام معزی عضو شورای سیاست گذاری ائمه جماعت در خطبه پیش از نماز جمعه تهران با اشاره به این کتاب گفت که «با نوشتن رمانی که به هرزگی و آلودگی و بی بند و باری به گونه ای در آن است که موی بر تن انسان راست می شود، عوامل ضد جمهوری اسلامی می خواهند بدانند میزان حساسیت جامعه در برابر تهاجم فرهنگی کاهش پیدا کرده است یا نه»

روزنامه سلام که بدلیل اعتراض به آتش زدن کتابفروشی مرغ آمین و خواست قانونی مقالاتی درج کرد، نیز مورد تهاجم حزب اله قرار گرفت. آیت اله چنتی در نماز جمعه تهران خواستار عدم تعقیب قانونی کسانی شد که کتابفروشی را به آتش کشیدند. در ادامه این جدالها، مدیران مسئول روزنامه های تهران که در میان



آنها شهردار تهران و مدیر مسئول نشریه همشهری هم دیده می شد، مخالفت خود را با تغییر قانون مطبوعات که به سخت تر شدن کار روزنامه ها در کشور منجر خواهد شد اعلام کردند و مخالفت خود را با لغو امتیاز روزنامه ها توسط هیئت نظارت بر مطبوعات اظهار داشتند.

همزمان با گسترش بحثهایی در مطبوعات و جامعه که اصل ولایت فقیه را به زیر سؤال می برند و یا از تعدیل آن سخن می گویند و موضوع رعایت قانون و حتی جدایی دین از سیاست را به میان می کشند، تالطق توری رئیس مجلس اسلامی در یک سخنرانی در کرمان نسبت به آنچه که تلاش برای حذف روحانیت از اداره امور جمهوری اسلامی خوانده شد، به شدت هشدار داد. ناطق توری که نامزد انتخابات ریاست جمهوری آینده است تاکید کرد که: «جدایی دین از سیاست یک فکر ارتجاعی است که امروز به شیوه مدرن در جامعه تزریق می شود.»

در ادامه این واکنش ها خامنه ای با طرح اینکه «رادیو های خارجی دارند آتش می سوزانند و مردم را بیچاره می کنند» موضوع تهاجم فرهنگی و روحانیت ستیزی را پیش کشید و پس از آن آیت اله آذری قمی در مقاله «بیچاره فقه» با اشاره به آنچه که فعالیت های مربوط به متزلزل کردن اعتقادات مردم به اصل ولایت فقیه نامید ترشست که «نشریات مانند پیام دانشجو از یکسو و اطلاعات و مجله صبح از سوی دیگر و همشهری از سوی سوم ولایت فقیه را محاصره کرده و هر یک به سهم خود آنرا می کوبند.»

## جمهوری اسلامی ایران رو در رو با جامعه مدنی

پنجاهمین شماره نشریه آرش مقاله اریک رولو روزنامه نگار فرانسوی را که توسط بهزاد ذو الانوار از نشریه لوموند دیپلماتیک ژوئن ۹۵ به فارسی ترجمه شده به چاپ رسانده است که در بخشهایی از آن از جمله می خوانیم که: «بدون شك هرگز در ایران مباحث فلسفی تا این حد مورد توجه روشنفکران روحانی و غیر روحانی قرار نگرفته است. بطوری که برخورد های شدید انتقادی بین دو دسته که اولی طرفداران هایدگرو نزدیک به قدرت کنونی اند و شگفت آورانه بر این باورند که بین فلاسفه المانی و بزرگان عرفان ایران نزدیکی بسیاری وجود دارد، و دسته دوم که طرفداران مدرنیته و پرچم داران تفکرات کارل پوپر هستندی به امری روزمره بدل شده است. اریک رولو که اخیراً سفری به ایران داشته و حاصل مشاهدات خود را تحریر کرده است همچنین به نویسد: نظرات عبد الکریم سروش که مطمئناً دو گانه ترین فیلسوف مسلمان ایرانی است در جامعه دارای برد سیاسی زیادی است. او مورد تمجید عده زیادی است که افکارش را شیطنانی تلقی می کنند. حضور او در رسانه های جمعی و بویژه رادیو و تلویزیون متنوع شده است اما جمعیت زیادی در کنفرانس هایی که در دانشگاه میدهد و سخنرانی هایش شرکت می کنند. سروش عقیده دارد که با اینکه آیات مقدس جاودانه اند اما از آنجا که نگرش انسانها به آن از منشأ ذهنی سرچشمه می گیرد، باید قابل تفسیر باشند. به اعتقاد او باید اسلام را از خشک مقدس های دیرینه آزاد کرد و با مدرنیته پیوند داد و از آنجا که از نظر او واقعیت مطلق وجود ندارد، سرش به هر کس که تفسیر خویش از آیات الهی را مطلق میدانند معترض است... وی یوضوح در برابر سیستم ولایت فقیه که یکی از ستونهای جمهوری اسلامی است می ایستد. تمجیب اینجاست که مبارزه سروش مورد توجه عده ای از طلاب بویژه طلاب جوان قرار گرفته است.

حجت اسلام محسن کدیور استاد فلسفه اسلامی در چند دانشگاه مذهبی می گوید که نود و هشت در صد از هشتاد هزار طلبه ایرانی که در قدرت مشارکت ندارند، از نامردمی بودن روزافزون در عذابند و همگی این بشواریها را از چشم معدود مذهبیون در قدرت می بینند که با اشتباهات بزرگ و پی در پی و سوء استفاده های زیاد مردم را از خود زده کرده اند. کدیور می گوید: سؤال اصلی که امروز همگی طلاب مطرح می کنند این است که چگونه می توانند در برابر یک حکومت اسلامی، استقلال را که قرنهایست با تلاش حفظ کرده اند همچنان پابرجا نگاهدارند، زیرا آنها نمی خواهند به همان صورتی ملاحظه شوند که احزاب مارکسیست در دولتهای سابق کمونیستی به حساب میآمدند.

نویسنده مقاله درباره نشریات لائیک داخل کشور یاد آور می شود که حتی آنهایی که خود را غیر سیاسی معرفی می کنند از آنجا که مسائل فلسفی، اقتصادی، اجتماعی، ادبی و یا هنری را به طریقی غیر از روند سیاسی و ایدئولوژیک دولت مطرح می کنند در واقع غیر سیاسی نیستند. از میان نشریات دیگر درست همانهایی که به حاکمیت معترض ترند که طرفداران یک اسلام رفرمیست می باشند.

محمود شمس سردبیر جوان و پر تحرك نشریه کیان می گوید: آنها ما را جزو دشمنان واقعی خود می دانند ولی فراموش می کنند که ما فرزندان انقلاب و جمهوری اسلامی هستیم. «زنان» و «فرزانه» نام دو نشریه دیگرند که در همین خط فکری قرار می گیرند و مبارزه شان برای دریافت حقوق زنان است.

اریک رولو در مقاله خود به «جمهوری نوم» تاکید می کند که در آن فضایی نو از آزادی که به مردم اهدا نشد، ولی شهروندان خود با تلاش به آن دست یازیدند و وجود تشریفات متعدد از مشخصات آن است، شکل گرفته است.

نویسنده در ادامه یادآور می شود: کلمه «گفتگو» که در جامعه شهری جمهوری دوم به کلمه ای کلیدی بدل شده است، نام نشریه ای است که مراد ثقفی، پلی تکنیسین از دانشگاه لوزان آنرا سر دبیری می کند. «نشریه گفتگو» که از دو سال پیش شروع به انتشار کرده، بر خود رنگ نشریه لائیک زده است که به مسائل مذهبی نمی پردازد و قصد نهایی آن که در شرف انجام آن می باشد آن است که به گفتگویی سه جانبه دست یازد. اول بین اسلامی ها و طرفداران لائیسیت، سپس بین لائیک ها و طرفداران عقاید گوناگون دیگر و سرانجام بین نمایندگان جامعه مدنی و دولت. از میان موضوعات مورد بحث می توان به سه مورد آزادی ها، مدارای متقابل در جامعه و نیز چند حزبی بودن آن اشاره کرد. برنامه چندان هم خیالی به نظر نمی آید. این نشریه سعی دارد عاملین جامعه شهری را که از سانسور روی خویش تدارک (مثل نویسنده ها) و افرادی را که مورد خود سانسوری هستند (مثل روزنامه نگاران) را به همراه همگرانی که زیر فشار های گوناگون دیگر قرار دارند (مثل اساتید دانشگاه و هنرمندان) یکپارچه سازد.

چند حزبی شدن سیستم حکومتی در ایران نیاز به توافق بخش بزرگی از شهروندان دارد که از سیاستمداران گرفته تا طلبه ها در آن نقش بازی می کنند. آیت اله منتظری، موسوی خوئینی ها و موسوی اردبیلی از جمله افرادی هستند که به وضوح خواهان گشایش دمکراتیک شده اند. آیت اله اردبیلی در مصاحبه ای در قم به ما گفت که دلیلی نمی بیند که احزابی چون جبهه ملی و حزب توده که از نظر قانون اساسی ممنوعیتی ندارند به آزادی دست یابند. باید دانست که قدرت حاکمه کنونی در بحرانی فرو رفته است که به اشکال گوناگون خود را نشان می دهد. خوشبین ها بر این باورند که دادن آزادیهای واقعی تر، از آنجا که نه اساس رژیم را مورد تهدید قرار می دهد و نه شخصیت سیاسی دیگری در کار است امکان پذیر بنظر میرسد. خصوصاً اینکه رژیم تهران به حمایت عظیم مردمی در داخل و منزه جلوه دادن خود در صحنه های بین المللی نیاز فراوان دارد. دیگران از خود می پرسند که چگونه رژیم می که به تمامی در تضاد های خود غوطه ور است قادر به بازسازی خود خواهد بود. اینها همان کسانی هستند که عقیده دارند مسئله با راه حلی قهر آمیز حل خواهد شد.

## سمینار یکروزه احزاب و سازمانهای سیاسی

سمینار یکروزه ای با شرکت نمایندگان پنج حزب و سازمان سیاسی و یک فعال منفرد در روز ۱۷ سپتامبر به دعوت و کوشش فرهنگسرای اندیشه در شهر گوتنبرگ سوئد برپا گردید. موضوع اصلی بحث سمینار تمامیت ارضی ایران یا حق سرنوشت بود و شرکت کنندگان آن عبارت بودند از: کرمی عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، فاتح شیخ اسلامی عضو کمیته مرکزی حزب کونیست کارگری ایران، ایلخانی عضو کمیته مرکزی حزب کونیست ایران، سروش غازیان نماینده سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، طیفور بطحایی از فعالین جنبش کرد و محسن حیدریان عضو شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران. نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران بر پایه استدلالهای مختلف و بویژه تاکید بر یک نظام غیر متمرکز به حل مسئله قومی و ملی در چهارچوب ایران و دفاع از تمامیت ارضی ایران تاکید داشتند با درکها و برداشتهای متفاوت در مخالفت با تمامیت ارضی ایران اشتراک نظر داشتند.

فاتح شیخ اسلامی مولاتی نظیر ملت ایران و فرهنگ ملی و قومی را امری بورژوازی و خرافی دانست و از مبارزه طبقاتی در کردستان و انقلاب کارگری سخن گفت. وی ضمن رد موضوع تمامیت ارضی ایران، خواست خودمختاری را نیز مورد مخالفت قرار داد و تاکید کرد که تحقق این خواستن تنها به تبدیل اقلیتهای ملی به شهروندان درجه دوم کشور منجر خواهد شد. وی بر استقلال کامل کردستان و دیگر اقلیتهای ملی بعنوان تنها راه حل سیاسی این مسئله انگشت گذاشت و اظهار کرد که در شرایط برگزاری فرزاندم و نظرخواهی از اقلیتهای ملی این حزب از نظریه استقلال آنها از ایران دفاع خواهد کرد و برای تحقق آن با همه قوا خواهد کوشید.

ایلیخانی هر گونه واقعیت‌های مرزی و موضوع تمامیت ارضی ایران را ساخته و پرداخته بورژوازی دانست و از جمله با استناد به نظریات لنین از حق سرنوشت خلفها برای جدائی از طریق رجوع به همه پرسی از اقلیت‌های ملی ساکن ایران دفاع کرد. سروش غازیان ضمن انتقاد از مدافعان تمامیت ارضی ایران، تاکید کرد که حق تعیین سرنوشت خلفها جزئی از حقوق دمکراتیک است و نمی توان خواستار دمکراسی بود و از این حق دفاع نکرد. وی همچنین گفت که با وجود این، سازمان راه کارگر ضمن برسمیت شناختن حق جدائی خلفها، در ترویج و تبلیغ سیاسی خود برای جدا نشدن خلفها از ایران تاکید می ورزد زیرا عواقب این جدائی ها فاجعه بار خواهد بود. وی بر اتحاد داوطلبانه خلفهای ایران انگشت گذارد. طیفور بطحانی یگانه راه حل مسئله ملی در ایران را با توجه به سوابق امر جدائی خلفها و پذیرش حق تعیین سرنوشت دانست. به عقیده وی امکان تأمین حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی بویژه ملت کردستان با اکثریت ساکنان کشور در هیچ شرایطی بدون تأمین امکان جدائی، قابل دستیابی نیست. کریمی تاکید کرد که کرد ها خود را کاملاً ایرانی میدانند و در طول تاریخ ایران در همه مسائل و حوادث آن شرکت مؤثر داشته اند و هرگز تجزیه طلب و جدائی خواه نبوده و نیستند. مبارزه کرد ها علیه دولت مرکزی برای تقسیم دمکراتیک قدرت بوده که در همان شعار اساسی حزب دمکرات کردستان یعنی دمکراسی برای ایران خودمختاری در کردستان تیلور یافته است. وی تاکید کرد ما باید مسئله ملی را در چهارچوب ایران و بر اساس واقع بینی و بدون از خیالپردازیهای ایدئولوژیک حل کنیم. وی گفت که از هر نظر یسود خلق کرد است که در چهارچوب ایران به خواستهای دست یابد. وی نظر دیگر سخنرانان را هم به تاریخ گذشته ایران و هم به جنگ افروزان و دیکتاتور هایی که در مناطق حساس اطراف ایران در کمین نشسته اند جلب کرد و هشدار داد که آرمانهای انقلابی خود را جایگزین واقعیت‌های جاری و جستجوی راه حل‌های عملی نسازند.

محسن حیدریان از حزب دمکراتیک مردم ایران پس از توضیح دلایل ۸ گانه خود در دفاع از تمامیت ارضی ایران و مخالفت با فرمول حق تعیین سرنوشت گفت که در شرایطی که تئوریهایی کمونیستی در هیچ زمان و مکانی حتی در کشور های زادگاه خود نتیجه ای جز دیکتاتوری و عقب ماندگی و قهقرا نداشته است. اکنون چگونه می توان با اتکاء به آنان به نیاز های جامعه ایران پاسخ دمکراتیک داد. وی ضمن موافقت با شعار حزب دمکرات کردستان مبنی بر دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان، به نیرو های کمونیستی گفت که منظور ما این نیست که حتماً به اندیشه های سوسیال دمکراسی روی بیاورید، بلکه آن است که چند مسئله کلیدی را در مبارزه سیاسی پذیرا شوید: اولاً چهارچوب همزیستی مسالمت آمیز و نیز گرایشهای گوناگون سیاسی و پذیرش اینکه در شرایط تحقق دمکراسی در ایران از توسل به شیوه های غیردمکراتیک و غیرقانونی مبارزه جایز نیست. ثانیاً کنار گذاشتن هرگونه برتری طلبی قومی و طبقاتی و پرداختن به نیاز های مشخص اقوام و جامعه ایران، بجای ارائه فرمولهای کلی که در برنامه همه احزاب کمونیستی دنیا کمابیش یکی است و سرانجام تکیه بر رای و اراده مردم ایران برای تحقق هر هدف سیاسی.

این سمینار که به مدت ده ساعت بطول انجامید هر يك از سخنرانان پس از نقد نظرات مخالف به سؤالات حضار پاسخ دادند. این سمینار با استقبال چشمگیر هموطنان روبرو شد و فضای گفت و شنود دمکراتیک آن با وجود اختلافات جدی فکری و سیاسی سخنرانان مورد توجه حضار قرار گرفت و همت و تلاش فرهنگسرای اندیشه در برگزاری آن مورد قدردانی واقع شد.

## تجربه دردناک کردستان عراق

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی «نقطه» که بنژاگی در خارج از کشور شروع به انتشار کرده است در شماره دوم خود متن مصاحبه ای با دکتر خزانه دار استاد دانشگاه صلاح الدین اربیل در کردستان عراق را به چاپ رسانده که در آن از جمله آمده است که: در حال حاضر در کردستان عراق در حزب بزرگ که یکی از درون دیگری (۱۹۶۴) بیرون آمده سرگرم فعالیت هستند. این دو حزب از همان روز های نخست با هم کنار نیامدند و هیچ وقت هم کنار نخواهند آمد. توافق اخیر آنها جنبه تاکتیکی داشت برای تقسیم قدرت. آنان همیشه در پی سود و تأمین خواسته های خود بوده اند. نهایت آزادی ما این است که سخنانی که در گذشته ممکن نبود ابراز کنیم اکنون می توانیم بر زبان آوریم و اینهم به این دلیل است که این سخنان فعلاً به ضرر آنها نیست. تمام کسانی که اکنون دم و دستگاه این دو حزب (حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی) را اداره می کنند قبل از اینکه وزیر و مسئول

حکومت باشند، اعضای دلسوز حزب خود هستند... در حرف، همه در دریای خیرخواهی و کرد دوستی و میهن پرستی غرقند اما عملاً آنچه است سیاست بازی و به دنبال نفع و مصلحت خود رفتن است. در هر حال احزاب فرمانروا مسئول تمام بدبختی و بیچارگی این مردم هستند و اگر هم چیزی بنام خوشبختی و کامرانی باشد ملت مظلوم ما را از آن بی نصیب ساخته اند و هر چه بوده و نبوده را به خود اختصاص داده اند. این احزاب جز به مصالح و منافع خود به چیز دیگری نمی اندیشند. آنان نمی بایست آینده و آرزو های ملت را اینگونه لگد مال کنند و همه چیز را قربانی خود سازند. اینهمه مردم بی گناه تلف می شوند، خانه ها ویران می شود اما کسی نیست در پی حق و حقوق مردم باشد. چون نه قانونی هست و نه دولتی. اگر فردی بدست این حزب کشته شود، حزب دیگر نوری انتقام می گیرد و در این میان بسیاری از افراد بی طرف و بی گناه از میان می روند... این دو حزب بر دانشگاه هم مسلط شده اند و مسئولان دانشگاه تحت فرمان این دو حزب درآمده اند و جدا از تصمیم آنها قادر به اخذ تصمیمی نیستند. احزاب مزبور این حق را بخود داده اند که استادان دانشگاه و دبیرتانیهای علمی را به چشم سرباز نگاه کنند. در دانشگاه حق کشتی و ندانم کاری فراوان است... افرادی وارد پارلمان شده اند که فاقد شرایط صلاحیت انتخاب شدن هستند. حتی اشخاصی در پارلمان دیده می شوند که از نظر اجتماعی عناصر ناسالم و غیر صالحی هستند. در کشور های اروپایی و آمریکایی از ورود چنین افرادی به پارلمان و وزارتخانه ها جلوگیری می شود. تشکل چنین پارلمانی جز نقاط منفی، جنبه مثبتی ندارد. در ابتدای کار فقط برای تظاهر و اینکه بگویند انتخابات به شیوه دمکراتیک برگزار شده است، گفتیم پنجاه، پنجاه، اما اگر روابط این دو حزب بهبود نیابد با کوچکترین برخوردی همه چیز زیر و رو خواهد شد. هیئت وزراء و پارلمان و ارتش از هم گسیخته می شود. ما همه شاهد این وقایع هستیم و آنچه که انتظارش را می کشیدیم به چشم خود می بینیم.

در همین شماره نشریه نقطه مطلب دیگری با عنوان برتری جوشی احزاب کرد در کردستان عراق به قلم خسرو آشتیانی به چاپ رسیده است که در آن آمده است که: «اختلاف بین این حزب به سهر موضوعی می تواند به سرعت تفنگ ها را به سخن گفتن وادارد. هر کدام از آنها در پی حاکمیت انحصاری خویش اند. روزی هزار بار در حرف سوگند آزادی و دمکراسی یاد می کنند. اما در عمل گلوله را به کلمه ترجیح میدهند... و در پایان این سؤال را مطرح می کند آیا احزاب و نیرو های حاکم بر منطقه از توانایی لازم برای اداره امور خویش به نحوی دمکراتیک برخوردار نیستند؟»

## سخنرانی مرضیه در کنگره آمریکا

به گزارش شماره ۶۵ نشریه ایران زمین خاتم مرضیه روز ۲۹ شهریور ماه در خیابانی که توسط نمایندگان کنگره آمریکا ترتیب داده شده بود شرکت و سخنرانی کرد. در این سخنرانی وی از جمله تاکید کرده است که تحریم آمریکا هیچ تاثیری به روی زندگی مردم ایران نمی گذارد و مردم از تحریم تجاری دولت آمریکا علیه ایران استقبال می کنند. این تحریم فقط آخوند ها را تضعیف می کند. اما اگر واقعاً می خواهید کمز م را بشکنیم، باید در کنار سیاست تحریم اقتصادی، از تنها آلترناتیو مشروع، یعنی شورای ملی مقاومت حمایت همه جانبه بکنید، تحریم به تنهایی بدون حمایت از آن چه مورد پشتیبانی مردم است نمی تواند کارگر باشد. در يك کلام مقاومت ایران با حمایت اکثریت قاطع مردم ایران شب سپاه حکومت آخوندی را از هم خواهد برد. من در ایران که بودم می دیدم که سازمان مجاهدین و شورای مقاومت و رهبری پاکباز و هوشمند و دمکراتیک آن یعنی آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، خانم مریم رجوی رئیس جمهور برگزیده مقاومت از چه حمایت گسترده و بی نظیری در میان همه قشر های جامعه ایران برخوردارند.

## برگزاری چهارمین کنگره سازمان

### فدائیان خلق ایران (اکثریت)

چهارمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در مرداد ماه امسال برگزار شد و خط مشی سیاسی این سازمان، راستا های علمی فعالیت آن و عملکرد شورای مرکزی و انتخاب رهبری جدید سازمان را به مدت ۵ روز مورد بررسی و تصویب قرار داد. بتوشته شماره ۱۱۴ نشریه کار بیشترین توجه و داغترین مباحث این کنگره درباره خط مشی سیاسی سازمان بود که از میان ۴ طرح و سند جداگانه سرانجام سند پیشنهادی شورای مرکزی پس از



اصلاحات و تغییراتی به تصویب رسید. در سند مصوبه خط مشی سیاسی از جمله آمده است که: ما برای گذار از استبداد حاکم به دموکراسی و نهادی ساختن آن، بر روشهای دموکراتیک مبارزه تکیه می کنیم و می گوئیم این گذار از طریق انتخابات آزاد انجام پذیرد. از جمله پیش شرطهای تحقق انتخابات آزاد، تأمین آزادیهای سیاسی و بویژه آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی است. برای برگزاری انتخابات آزاد، باید مقاومت رژیم حاکم از طریق فشار جنبش سیاسی و توده ای و فشار های بین المللی خنثی شود. در سند همچنین قید شده است که «ما خواهان تشکیل جبهه ای از جمهوری خواهان هستیم و اتحاد نیرو های چپ و ملی را پایه این جبهه می شناسیم. آلترناتیو دموکراتیک مورد نظر ما باید بگردد با سایر آلترناتیو ها بر سر چگونگی گذار به نظام منتخب مردم به توافق برسد. کنگره قطعنامه هایی نیز درباره زنان و یاری به خانواده شهدا و زندانیان سیاسی و مسائل مالی به تصویب رسانده است. کنگره بیژن جزئی را در بیستمین سالگرد شهادت او «رهبر فقید سازمان» نامیده و به همین مناسبت خود را کنگره بیژن جزئی نام گذاری کرده است. علاوه بر این بنا به گزارش تشریحی کار کنگره با سخنرانی برخی از بازماندگان کشته شدگان فدائی و تجدید پیمان با خاطره شهدای «فاجعه ملی» که شورانگیز ترین لحظات کنگره بوده فدائیان اکثریت را با همه اختلاف نظرات «همچون تنی واحد» بهم پیوند داده است. کنگره همچنین با سیاست و اعمال ضد دموکراتیک مجاهدین خلق و از سوی دیگر با بازگشت رژیم پهلوی و سلطنت مخالفت خود را اعلام کرده است.

## داریوش فروهر در اروپا

در پی ورود داریوش فروهر رهبر حزب ملت ایران به پاریس به منظور ادامه درمانهای پزشکی وی در گفتگویی با همایون مقدم سخنگوی سازمان برون مرزی این حزب درباره سخنان بشارتی وزیر کشور جمهوری اسلامی که اخیراً اعلام کرد انتخابات مجلس پنجم سالم و قابل قبول برگزار می شود، اظهار نظر کرد. وی گفت که در چهارچوب قانون اساسی کنونی که تار و پودی واپسگرایانه دارد و به حاکمیت ملی بیهی پایسته ن داده است و با پیرایه های بسته شده بر آن در این سالهای اختناق آمیز، انجام انتخابات آزاد تجلی بخش مردم ممکن نمی باشد. بویژه که فصل سوم همین میثاق خود پرداخته پیش رانده شدگان پس از پیروزی انقلاب پیرامون «حقوق ملت» نیز بکلی پامال گردیده است. به همین دلیل حزب ملت ایران که خواستار گذار آرام از وضع یکه تازانه کنونی به مردم سالاری است، پیش شرطهای ضروری برای انجام انتخابات آزاد را طرح کرده و باور دارد که نخست باید فضای سیاسی و ایمنی قضایی در کشور برقرار گردد و سپس از هر گونه گزینش همگانی سخن به میان آورده شود. اکنون نیز همه زمینه چینی ها نشان میدهد، بر کرسی قدرت نشستگان باز در صدر روی صحنه آوردن نمایش انتخابات در شکل همیشگی هستند که بهیچوجه نمی توانند در نزد مردم «سالم» قابل اعتماد تلقی شود. از سوی دیگر سخن از حذف روحانیت» (که رئیس مجلس اسلامی مطرح کرده است) در میان نیست. ولی با تجربه تلخ شانزده سال و نیم گذشته «جدایی دین از دولت» به یک خواست ملی بدل گردیده است و ناسازواران با آن چه عمامه به سر داشته باشند و چه فکل بر گردن دیگر از پشتیبانی مردم برای تصدی کار های کشور برخوردار نیستند. وگرنه در جنبش خواستار برقراری مردم سالاری در ایران دست رد بر سینه هیچ گروه اجتماعی زده نمیشود و روحانیون درست اندیش، همچنان جایگاه شایسته خود را خواهند داشت و بی شک در یک انتخابات آزاد می توانند همچون دیگر شهروندان نقش آفرین باشند، نامزد گردند و رأی بیاورند.

## مصدق، سنجابی - پیوند ها و گسست ها

به مناسبت درگذشت دکتر کریم سنجابی یکی از آخرین بازماندگان قدر اول نهضت ملی کردن نفت، شماره ۱۰۲ نشریه آدینه دو مقاله به قلمهای مسعود بهنود و علی اردلان عضو رهبری جبهه ملی در بررسی کارنامه جبهه ملی و دکتر سنجابی چاپ کرده است. مسعود بهنود از جمله می نویسد: چون نیک ینگریم در ذهن اکثر افراد دو نسلی که پس از ۲۸ مرداد متولد شده و اینک به جمع سازندگان افکار عمومی پیوسته اند، چنین نقش است که گویی جبهه ملی حزبی بود که دکتر مصدق آنرا ایجاد کرد و خود رهبر آن شد. این حزب در سال ۱۳۳۰ به قدرت رسید و یک دوره در مجلس هم اکثریت یافت. اما پس از خیانت حزب توده به دولت

جبهه ملی، امریکا و انگلیس به یاری دربار کودتایی ساختند و مصدق را برانداختند... حکایت جبهه ملی بعد از مصدق، حکایت آن مرد چینی است که پس از ماهی گیری خسته به ساحل میرسد و به زحمتی قایق را به خشکی می کشاند و در حالیکه صید و قوت روزانه خود را در آن نهاده، قایق را در سربالایی در خشکی و سنگلاخ می کشد تا آنرا به کلیه خود در بالای تپه رساند و مضحک تر آنجاست که می خواهد آنرا به داخل کلیه برد. روانشناسان می گویند مرد ماهی گیر این رنج را می برد که تاب از بست دادن ندارد و عقل می گوید او نمی داند که قایق برای راندن در دریاست و در خشکی کاری ندارد.

گروه کثیری از جوانان ضد ظلم و سلطه که در ۲۵ سال آخر رژیم شاه در خارج از ایران چه در خاورمیانه و چه در اروپا یا امریکا، علیه رژیم شاه می جنگیدند، چه جنگ سیاسی و تبلیغاتی، چه مسلحانه، چه چپ و چه مذهبی - نیک می دانند نیروی خود را در آن سالها صرف ماجرا های جبهه ملی (سوم) و حزب توده کردند، آنها مصدق را ملک طلق خود می دانستند و اینان کشته شدگان راه فعالیتهای کمونیستی... باید مردانی را که در این چهل سال از عنوان جبهه ملی بهره گرفتند در معیار مقدور دید و از همین جا حکم داد که اکثر آنها همین قدر که خود را به زیر این سقف کشیدند، کمتر مشخصه شان این بود که دلشان برای وطنشان می تپید و به سرنوشت جمعی ایران پیش از خود اهمیت می دادند. همین که جاهدت ملی می خواستند یعنی باید از بسیار مراهب می گذشتند، همان الهیار صالح که در انتقادش بسیار گفته اند، سر و گردنی از رجال دوران خود بلند تر بود. همان دکتر صدیقی و دکتر شایگان و همین خانواده ایلپاتی دکتر سنجابی به روزگاری که همدرسان و همکلاسان او، از زندگی دنیوی بهره ای به تمامی بردند، در همان تبعیدگاهش در امریکا، پایان عمر را در آسایش و راحت می گذرانند، قضیلت آنرا که چند ماهی وزیر فرهنگ کابینه مصدق بود و قاضی انتخابی ایران در دادگاه لاهه نفروخت. علی اردلان در مطلبی با عنوان «از مکتب سلیمان میرزا تا وزارت مصدق و بازگان» به بررسی دوره های گوناگون فعالیت جبهه ملی و احزاب تشکیل دهنده، آن پرداخته و درباره دکتر کریم سنجابی قید کرده است که «کارنامه سیاسی سنجابی از ۲۸ مرداد تا انقلاب کارنامه انسانی است که در وطن دوستی و استقامت و آزادیخواهی و استقلال خواهی او را هیچ کس شک نیست، هر چند موضع گیریهای او را می توان در هر مرحله ای بررسی کرد. سنجابی در این دوران کوشید تا نام و یاد و راه زنده یاد دکتر مصدق و جبهه ملی بجای بماند و به عنوان یک میراث گراندتر سیاسی و تجربی ای از مبارزه برای آزادی علیه استعمار به نسل های بعدی منتقل شود.»

## آسانگیری و ساده اندیشی

داریوش آشوری در مقاله ای با عنوان زبان علمی و زبان ادبی در پنجاهمین شماره نشریه آرش پس از بررسی رابطه زبان با ذهنیت علمی و فلسفی مدرن و تفاوتهای اساسی زبان ادبی با زبان علمی از جمله یادآور شده است که همان نسبیستی که میان مردمان و کشورهای علوم و تکنولوژی مدرن با مردمان و کشورهای دیگر است، همان نسبیست میان زبانهای آنها و زبانهای دیگر نیز برقرار است. یعنی زبانهایشان در مقام زبان های پیشرفته ای چیره ی جهانگیر، دیگر زبانهای واپس مانده ی تسخیر شده را یا از میان برداشته اند و جانشینشان شده اند و یا آنها را واداشته اند تا به دنبالشان بروند و از آنها الگوبرداری کنند.... بی خبری ما از اینکه این رویداد های شگرف، یعنی جهان مدرن چگونه پدید آمد و چه کوششهای عظیم انسانی در ازای چند قرن برای برپا داشتن هر نوشته ی آن شده و در نتیجه، دست یافتن به حاصل کوششهای عظیم و شریک شدن در آنها با این مایه از ذهنیت و رفتار چه اندازه بشوار است، سبب می شود که همواره بدنبال دستاویز ها و بهانه های بسا کودکانه برای توجیه «عقب ماندگی» خود برویم که آسانترین راه آن نیز انداختن گناه به گردن دیگران است و «آنها» را مسئول تمامی وضع ناهنجار خود دانستن و خود را قربانی معصوم توطئه های این و آن شمردن. ما تا کنون همانگونه که خواسته ایم با کمترین زحمت در دستاورد های تکنولوژی نیز بیشترین شتاب را کرده ایم. در حالیکه کمترین زحمت را برای فهم منطق آن بخود داده ایم. در کار زبان نیز چه بسا به همین شیوه خواسته ایم از آسانترین راهها و با همان آسانگیری، به یاری تنک و آشنا که از زبان کوچ و بازار گرفته ایم یا از زبان روز و روزنامه و با سر هم بندی خود های ریز دم بست از پس این کار شگرف برآییم و به حجم عظیم نیاز های زبانی امروزین خود بظاهر پاسخ گوئیم و در واقع تا آنجا که می شود آنها را به گونه ای از سرباز کنیم. بی آنکه در معنا و منطق رابطه ی علم و تکنولوژی با زبانشان درنگی کرده



باشیم. و چه بسا دامان زبان شناسی و اصطلاحهای این علم نیز می آویزیم تا بنام آنها راه چاره اندیشیهای اساسی را درباره ی مسائل زبانییمان سد کنیم و همچنان از زبان فردوسی و سعدی و حافظه لاف می زنییم، بی آنکه از تسیت زبان شعر و ادب با زبان علم پرسشی جدی و زبانشناسانه کرده باشیم. پرخاش ها و جوش و خروشهای ادیبانه بنام دفاع از زبان فردوسی و حافظ و سعدی و میراث زبان فردوسی و یا دفاع از «زبان مردم» در بسیاری موارد، بیش از آنکه حرفی جدی و تامل انگیز در برداشته باشد، نشانه نبود فکر تحلیلی و علمی و کوشش جدی برای فهم مساله ای است که در بنیاد نه چندان ربطی به «زبان فردوسی و سعدی و حافظ» دارد و نه ربطی به «زبان مردم». سد کردن راه رشد زبان علم و اندیشه مدرن به این نام ها بیش از هر چیز زورآور کردن ذهنیت آسانگیر و آسانخواهی است با خوی استبدادی، از نوع معروف به «استبداد شرقی» و یا در بسیاری موارد زورآور کردن ذهنیت آسانگیر و آسانخواه ساده اندیش که مساله علم و زبان علمی از اساس چندان ربطی با کار وی ندارد، یعنی، کار کسی که سر و کارش با ادبیات قدیم است یا نسخه شناسی متن های کهن.

## سال جدید تحصیلی

۲۰ میلیون دانش آموز ایرانی و یک میلیون دانشجو در سراسر کشور سال تحصیلی جدید را آغاز کردند. رفسنجانی رئیس جمهور در مراسم بازگشایی دانشگاهها گفت که «دانشجویان ما از جهت ایمان و دانش از نمونه های خوب دنیا به شمار میروند». اما چندی پیش رئیس دانشگاه صنعتی امیر کبیر (فنی سابق) اظهار داشت که وضع فعلی دانشگاهها به مراتب بد تر از وضعیت پیش از انقلاب است و دانشگاههای ما به دبیرستان شبیه شده اند. وی افزود کار بجایی رسیده که و که می زنییم و دو نفر استاد موقت می آوریم و اسم این مکان را دانشگاه می گذاریم. اشاره وی به رشد بی سابقه دانشگاه آزاد اسلامی بود که طی حدود ۱۰ سال فعالیت با تکیه بر شهریه دانشجویان شمار دانشجویان خود را افزایش داده است. میدانیم که هر سال نیز یک میلیون متقاضی پشت کنکور مانده و اکثراً به خیل جوانان بیکار جامعه می پیوندند. همزمان با گشایش مدارس کشور مطبوعات کشور از گرانی بی سابقه لوازم التحریر خبر دادند. بنوشته روزنامه اطلاعات ۸۰ درصد مردم به سختی امکان تهیه لوازم التحریر را دارند. امسال قیمت نوشت افزار نسبت به سال پیش ۲ تا ۳ برابر شده است. در فروشگاههای زنجیره ای یک دفتر ۶۰ برگ ۸۵ تومان و خودکار بیک ۱۸ تومان بفروش میرسد. بخش بزرگی از دانش آموزان نیز با کمبود و گرانی کتابهای درسی مواجه اند.

## هشتمین جایزه «بنیاد کرایسکی» در زمینه حقوق بشر به جامعه دفاع از حقوق بشر ایران - در وین اهدا گردید

هیئت داوران هشتمین دوره اعطاء جایزه «بنیاد کرایسکی» در زمینه حقوق بشر به اتفاق آراء «جامعه دفاع از حقوق بشر ایران - در وین» را به دریافت این جایزه مفتخر ساخت. اهداء جایزه «بنیاد کرایسکی» که از مؤسسات وزین و شناخته شده جهانی است طی مراسم رسمی در تاریخ جمعه ۲۹ سپتامبر، از ساعت ۶ تا ۹ بعد از ظهر در دانشگاه وین، با حضور «ورانسکی» صدر اعظم کشور اتریش و بیش از ۱۰۰۰ تن از شخصیت های سیاسی و علمی برگزار گردید. در این مراسم غیر از «جامعه دفاع از حقوق بشر ایران - در وین»، از فلسطین: سمیه فرحات - ناصر، نیجریه: کن ساروویوا، ترکیه: لیلیا زانا، و از روسیه: سرگئی کاولیوف به دلیل فعالیت مستمر و چشمگیر در دفاع از حقوق بشر به عنوان برندگان اصلی هشتمین دور اعطاء جایزه «بنیاد کرایسکی» معرفی گردیدند.

## پیام فردا مجدداً منتشر شد

نشریه «پیام فردا» وابسته به چنانی از اعضای جدا شده رهبری حزب توده ایران، پس از مدتی تعطیل دوباره انتشار خود را از سر گرفت.

در شماره ۳ این نشریه، مقاله های تحت عناوین: تحرك سیاسی جدید در ایران، انتخابات مجلس و اپوزیسیون، نکاتی درباره «سوسیالیسم واقعاً موجود» و دموکراسی، بحثی پیرامون

چهارمین کنگره سازمان فدائیان اکثریت، توده ای ها و راه آینده، به ویژه جلب توجه می کند.

«پیام فردا» بر خلاف بعضی نشریه های وابسته به حزب توده ایران که همچنان کلیشه ای و دکماتیک باقی مانده اند، از پویایی و خلاقیت فکری امیدبخشی برخوردار است.

تعمق در مندرجات «پیام فردا» نشان می دهد که نویسندگان آن، تحولات جهان پیرامون را واقعاً درک کرده، از گذشته درس آموخته و به تفکر و بینش دمکراتیک دست یافته اند. و این چنین گلزار نشریات چپ آزادی خواه را رنگین تر ساخته اند.

## اعتراض به اعدام فرزندان خلق کرد

هیات اجراییه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران طی بیانیه ای به اعدام ۹ نفر از هم میهنان کرد ما در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۵ یکی دیگر از فرزندان خلق کرد، به نام رشید ابوبکری در زندان ارومیه به «اتهام همکاری با حزب دموکرات کردستان ایران» اعتراض کرد.

در این اطلاعیه، ضمن محکوم کردن سیاست سرکوب و کشتار چندین ساله رژیم جمهوری اسلامی علیه هم میهنان کرد ما که «چرمی» جز خواست دموکراسی برای ایران و خود مختاری برای کردستان ندارند، از تمام سازمان ها و احزاب ایرانی و محافل حقوق بشر و مجامع بین المللی خواسته شده است که از دولت جمهوری اسلامی بخواهند از کشتار مردم کردستان دست بردارند.

## اعتراض به اعدام يك زندانی سیاسی

### سیاسی

پیرو اطلاعیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، اسد آخوان، عضو آن سازمان پس از تحمل پنج سال زندان و شکنجه های فراوان، در شهریور ماه سال جاری در زندان لنگرود اعدام گردیده است. این در حالی است که مقامات بالای رژیم جمهوری اسلامی بار ها به دروغ ادعا کرده اند که در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد و کسی به خاطر عقیده سیاسی تحت پیگرد قرار نمی گیرد و مجازات نمی شود!

ما ضمن اعتراض شدید به این اقدام غیرانسانی و مغایر با منشور حقوق بشر سازمان ملل و محکوم کردن آن، مراتب همدردی و همبستگی خود را با سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و خانواده آن شهید راه آزادی، ابراز می داریم. هیات اجراییه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

مهر ماه ۱۳۷۴

## تصحیح و پوش

در شماره پیش در صفحه آیینته خبر مرگ محمد علی جمالزاده نویسنده سرشناس ایران چاپ شده بود. این خبر را نویسنده صفحه آیینته با شنیدن از يك رادیو محلی فارسی زبان در سوئد در آخرین لحظه تنظیم کرد. خوشبختانه این خبر درست نبود و ما بدینوسیله از آقای جمالزاده و خانواده و دوستان وی و همه خوانندگان خود پوش می خواهیم.

## تسلیت

درگذشت تاسف بار جوان ناکام هومن خوشی را به آقای اسمعیل خوشی عمیقاً تسلیت گفته، سیر و بردباری به آن دوست و شاعر ارجمند آرزو می کنیم.

هیات تحریریه راه آزادی

## تسلیت

مرگ نابهنگام و غیر عادی هاشم عبد الهی این جوان برومند را به پدر ارجمند او آقای عبد الهی و خانواده محترم تسلیت گفته، بردباری و آرامش برای بازماندگان او را آرزومندیم

هیات تحریریه راه آزادی

## چند نوشته منتشر نشده از شهید راه آزادی حسن ضیاء ظریفی

چندی پیش، آقای دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی چند نوشته با ارزش از زنده یاد حسن ضیاء ظریفی که در زندان به سال ۱۳۴۹ نوشته است در اختیار من قرار داد تا در فرصت مناسبی آن ها را به چاپ برسانم. آقای دکتر ظریفی در نامه خود شرح داده است که «آنچه درباره حسن برایت فرستادم، مستقیماً از خود او رسید که به برادرم داد و او به من رساند و مدت ها در تهران در مخفی گاه پنهان کردم. در اوایل انقلاب قرار بود جزوه ای از شرح حال او منتشر شود و خلاصه ای از آن را خانم جزئی از من گرفت، ولی هیچ وقت منتشر نشد».

اقدام شایان تحسین نشریه کار در زندان خاخره بیژن جزئی - ضیاء ظریفی و همزمان آن ها به مناسبت بیستمین سال قتل ناجوانمردانه این رادمردان، مرا بیاد این نوشته ها و آن فرصت مناسبی که پی آن بودم انداخت. اینک برای بزرگداشت خاطره او، این نوشته ها را در چند شماره راه آزادی در اختیار هم میهنان و علاقه مندان به سرنوشت جنبش چپ و قهرمانانی که مشعل دار آن بوده اند، قرار می دهم. در مقدمه، زندگینامه کوتاه حسن ضیاء ظریفی را که برادر بزرگ او دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی تنظیم شده است، از نظر خوانندگان می گذرانیم. اضافه کنم که در نشریه ۱۹ بهمن تنوریک، شماره ۴ تیر ماه ۱۳۵۴، زندگینامه مشروح تری از او به چاپ رسیده است.

بابک امیرخسروی

### زندگینامه شهید حسن ضیاء ظریفی

حسن ضیاء ظریفی در نیم روز بیست و یکم فروردین ماه ۱۳۱۸ در لاهیجان متولد شد. هنوز کودکی دانش آموز بود که در تحت تاثیر محیط سیاسی خانوادگی به جریانات سیاسی کشیده شد. حوادث کودتای مرداد ۱۳۲۲ در روحیه او تاثیر زیادی گذاشت زیرا موفقیت کودتا با دربر شدن برادران او همراه بود. حسن در دبیرستان از کلاسهای انشاء استفاده میکرد و در قالب وظایف تحصیلی مطالب جالبی از دیکتاتورهای دوران شاه به دانش آموزان می گفت بهمین جهت خیلی زود شاخص شد. هفده ساله بود که برای نخستین بار گرفتار زندان حکومت نظامی شد و مدتی در رشت زندانی بود. اقدامات خانوادگی (پدر او یکی از بازرگانان خوشنام و سرشناس گیلان بود) از زندان آزاد گردید ولی هنگام آزادی سرهنگ بازپرس نظامی چنان سیلی به گوش او نواخت که مدتها از درد گوش مینالید. حسن پس از پایان دبیرستان وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و برای هم آهنگ کردن فعالیت دانشجویان با جبهه ملی دوم همکاری نزدیکی داشت و دو بار بعنوان نماینده دانشجویان برای کنگره انتخاب گردید که با مخالفت دکتر شاهپور بختیار نتوانست به کنگره راه یابد ولی مطالب او را آقای ابوالحسن بنی صدر در کنگره قرائت کرد. در تظاهرات مختلف دانشجویی چندین بار به زندان افتاد و در حوادث مبارزات دانشجویی و ملی که منجر به کشته شدن معلم شهید خانعلی شده بود به شدت زخمی و در بیمارستان بازرگانان بستری گردید. پس از پایان دانشگاه به خدمت وظیفه فراخوانده شد و با وجود آنکه باید افسر میشد بصورت سرباز ساده در سرشته داری خدمت میکرد. در مدت خدمت وظیفه با دزدبهای سردمداران ارتش از نزدیک آگاهی یافت و بهمین جهت ضمن تماس خانوادگی موفق شد که با تیمسار فرسیو دانستان وقت ارتش ملاقات کند و حقایق دزدی سران را به او اطلاع دهد. حسن پس از پایان خدمت وظیفه در شرکت بهشهر به خدمت مشغول شد و در ضمن تماس خود را با بیژن جزئی که در طی دوران دانشجویی بستگی فراوانی به هم داشتند حفظ کرد. مدتها نقشه مبارزات مخفی را می کشیدند که متأسفانه بعلت نفوذ پلیس در دستگاه حزب توده و لو دادن کادر های حزب بوسیله شهریار در روز ۲۶ بهمن ۱۳۴۶ دستگیر گردید و پس از شکنجه های فراوان در قزل قلعه زندانی شد. پس از حوادث سیاهکل و لو رفتن جریان، حسن

را مجدداً به دادگاه کشاندند و به اعدام محکوم شد. در اثر اقدامات سازمانهای بین المللی، عفو بین المللی و احزاب آزادیخواه شاه مجبور شد که او را با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم کند. مدتی در کرمان زندانی بود و در اواخر سال ۱۳۵۰ او را به تهران منتقل کردند و در سحرگاه ۲ فروردین ۱۳۵۱ همراه جزئی و هفت تن دیگر در تپه های اوین بوسیله تهرانی جلاد و حسین زاده (اسم اصلی حسین زاده عطارپور مجرد) و سعدی به شهادت رسید.

### چه میگفتم؟

چه میگفتم؟ چه تزی مرا بدینجا کشاند؟ آیا یکمده جوان مخبط بی برنامه و تئوری بودیم که در جویای نام بودیم و سرانجام در درون زندانها باید روزگار بگذرانیم؟ این مختصر را من برای آنکه بماند و شاید روزی نیاز به آن باشد که عده ای بدانند چه میگفتم مینویسم زیرا همیشه این احتمال وجود دارد که از زندانها یکسره روانه گورستان شوم. پایه تئوریک نظرات من درباره وظایف کنونی مبارزین چنین بود که در زیر میآورم و بدیهی است که این بسیار مختصر و فهرست مسائل است و شرح هر قسمت خود نیاز به بحث و فحص مفصل دارد و خواننده هشیار باید متوجه این مسئله باشد:

رؤیسی که اکنون بر ایران حاکم است از نظر تاریخی دوره جدید حاکمیتش با ۲۸ مرداد شروع میشود، علیرغم همه ادعا های اصلاحات عمده ترین خصوصیاتش همچنان تمام و کمال دست نخورده باقی ماند و این عمده ترین خصوصیات عبارتست از شیوه استبدادی حکومت در داخل، ضد ملی و ضد دموکراتیک بودن، وابستگی تام به امپریالیسم جهانی و هرم و تکیه گاه امپریالیسم در خاورمیانه بودن و از نظر اقتصادی و اجتماعی و سیاسی نمونه و تیپیک کشوری که نتوکلینالیسم و استراتژی جدید جهانی امپریالیسم در آن اعمال میشود. در ۲۸ مرداد حزب یک فرصت بزرگی تاریخی را برای شروع موفقیت آمیز انقلاب از دست داد. میگویم شروع نه پیروزی، زیرا پیروزی قطعی و یقین انقلاب پس از شروع بستگی به فعل و انفعالات و تناسب قوای بین المللی و نحوه عکس العملها و رهبری انقلاب در ادامه پیروزمندان آن شروع است ولی بدلائل زیر احتمال پیروزی انقلاب در ۲۸ مرداد حد اقل در بخشی از کشور بویژه بخش شمالی که تهران را نیز

بقیه در صفحه ۲۴

# سیاست به مثابه علم و جستجو برای نظام آرمانی

ب. شباهنگ

انسان موجودیست اجتماعی و لذا به طور قانونمند در نظامهای گوناگون سیاسی زندگی می کند. از همین رو کوشش برای دستیابی به یک نظام اجتماعی مطلوب، از دیرباز مشغله فکری انسانها بوده است و سیاست همواره موضوعی برای اندیشه منظم و مستمر آنان.

نخستین کوشش های متکی بر خود برای درک جهان، در قرنهای ۵ و ۶ پیش از میلاد آغاز شد. تا آن زمان درک از جهان جنبه اسطوره ای داشت. فلسفه و تاریخ نگاری یونانی در همین دوره، گام عظیمی به پیش برداشت و سیاست چه در فلسفه و چه در تاریخ نگاری، از همان ابتدا جای ویژه ای را اشغال نمود و به موضوع شناخت جامعه انسانی یا بهتر بگوئیم کوشش برای شناخت آن تبدیل گشت.

اینکه اندیشیدن به موضوع سیاست به طور منظم، همچون فلسفه و تاریخ نگاری نزد یونانیان باستان آغاز شد، تصادفی نیست. در «پولیس های» یونانی بود که نخستین بار اندیشه و عمل آزاد شهروندان - در مقابل اشکال استبداد سلطنتی در شرق - پدیدار گشت؛ اندیشه و عمل مجمعی که در آن شهروندان آزاد بتوانند آزادانه و برابر حقوق، مسائل مشترک خود را به طور مشترک حل کنند.

اندیشه منظم درباره سیاست، از سه نوع سمتگیری فکری الهام گرفته است: نخست، به مثابه بازتابی فلسفی با هدف شناخت مسائل پیرامون و ساختن مدلی آرمانی برای مناسبترین نظام اجتماعی. دوم، به مثابه پژوهشی علمی و تجربی که به دنبال توصیف و توضیح واقعیت، فرا تر از امیال و خواسته های انسانی است. سوم، به مثابه تحلیل متمایل به پراتیک اجتماعی که صرفاً به دنبال دادن رهنمود های لازم و مناسب به دست اندرکاران سیاست می باشد.

بدیهی است که میان این سه گرایش نمی توان دیوار چین کشید، چرا که این سمتگیریهایی فکری در اندیشه سیاسی، اغلب با هم تلفیق و ترکیب شده و یا جنبه های گوناگونی از مشربهای فلسفه سیاسی را به نمایش می گذارند.

همانگونه که ذکر آن رفت، یونانیان دارای این سنت هستند که برای اولین بار ضرورت دستیابی به نظامی درست برای زندگی مشترک انسانها را مستدل ساختند. آنان به این ترتیب به اندیشه سیاسی گامی بزرگی دادند که قرنهای بر روی اندیشه بشری تأثیر گذاشت. پرسشی که توسط آنان مطرح شد این بود که کدام نوع دولت و کدامین قانون اساسی بهترین است؟ این پرسش - در جلوه های گوناگون - در اصل به کلیدی ترین پرسش همه فلسفه های سیاسی تبدیل شد. جالب اینست که برای نخستین بار این هرودوت، یعنی پدر تاریخ نگاران یونانیست که نسبت به مقایسه منظم قوانین اساسی نظامهای گوناگون می زند و نه یک فیلسوف. هرودوت در اواسط قرن پنجم پیش از میلاد، تاریخ جنگهای ایران و یونان را به رشته تحریر در می آورد. او در جلد سوم کتاب تاریخ خود، گزارشی از هفت حاکم ایرانی نقل می کند که پس از سرنگونی شاه، به مشورت پرداخته اند تا صحیح ترین قانون اساسی را برای ایران برگزینند و نوع دولت را تعیین کنند. هرودوت از قول یکی از حکام، دموکراسی را در مقایله با سلطنت بهتر می داند. دومین حاکم، مخالف دموکراسی و نیز سلطنت و طرفدار الیگارشی و بالاخره سومی طرفدار سلطنت و مخالف دموکراسی و الیگارشی است. سرانجام اکثریت این جمع تصمیم می گیرند، طبق سنن ایرانی، سلطنت را ادامه دهند. در همین اثر هرودوت است که برای نخستین بار نظامهای گوناگون سیاسی با هم مقایسه می شوند و کوشش به عمل می آید با استدلالات عقلی بهترین آنها نشان داده شود.

یکصد سال پس از این تاریخ، اندیشه و فلسفه سیاسی به یکی از قله های خود رسید. حتی بسیاری از مراجع علم سیاست، امروز در آستانه قرن بیست و یکم، آنرا منفذ یکی از قله های معرفت بشری می دانند، صحبت از نوشته های دو فیلسوف بزرگ یونانی، افلاطون و ارسطوست.

در کتاب «دولت» اثر افلاطون که به صورت گفتگو به تحریر درآمده است، ما در خلال دیالوگ ها شاهد شکل گیری دولت دلخواه هستیم. پرسشی برای دستیابی به نظام صحیح برای زندگی مشترک انسانها در این اثر با دقت مطرح می شود و پاسخ نیز به طور معقول داده می شود. افلاطون در این اثر به دنبال نظام ممکن و عملی مطلوب نیست، او در جستجوی نظام کامل و بی عیب و نقص است. «آیا چنین نظامی وجود دارد و یا به وجود خواهد آمده؟ پاسخ افلاطون از زبان سقراط بدینگونه است: «این اهمیتی ندارد. شاید این نظام در آسمان موجود باشد. مهم اینست که ما از آن تصویر برداری کنیم و روح خویش را با آن منطبق سازیم.»

افلاطون معتقد بود که نظام دلخواه تنها هنگامی پدیدار خواهد شد که فلسفه به قدرت برسند: «اگر در دولت فیلسوفها به شاهان تبدیل نشوند و یا شاهان کنونی صادقانه به فلسفه روی نیاورند، اگر قدرت سیاسی و فلسفه یکی نشوند، تباهی و نکبت نه در دولت و نه در جامعه بشری پایان نخواهد یافت.»

افلاطون در همین اثر خود به چهار نوع حکومت ناقص، غلط و فاسد اشاره می کند. این چهار حکومت عبارتند از: «تیموکراسی» یعنی دولت متشکل از یک کاست نظامی و جنگ طلب؛ «الیگارشی» یعنی حکومت اقلیتی صاحب ثروت بر تهیدستان؛ «دموکراسی» یعنی حکومتی ملایم و بی رهبر و سرانجام «جباریت» که افلاطون از قول سقراط از آن به عنوان «بدترین بیعاری در دولت» یاد می کند. جالب آنکه افلاطون حکومت نوع آخر یعنی جباریت را پیامد قانونمند حکومت دموکراتیک می داند، چرا که «در حکومت دموکراسی است که آزادی بی حد و مرز، امکان رشد جباریت را فراهم می آورد». پیشنهاد افلاطون برای رسیدن به نظام مطلوب، منتقدین بسیاری پیدا کرد. تعداد زیادی تفکر او را توتالیتار خواندند. اما با اینحال این یک واقعیت انکار ناپذیر است که این افلاطون بود که برای نخستین بار ذهن بشریت را به طور جدی و پیگیر با این مساله مشغول کرد که به راستی نظام آرمانی چگونه نظامی است؟

معروف ترین شاگرد او، یعنی ارسطو که خود به یکی از بزرگترین متفکرین تاریخ بشریت تبدیل شد، همانند افلاطون، هسته مرکزی اندیشه فلسفه سیاسی را جستجو به دنبال مطلوب ترین نظام برای زندگی انسانها می داند. بنابراین موضوع اصلی در اندیشه ارسطو، همان موضوع اساسی نزد افلاطون است، منتها پاسخ او در مورد بهترین نظام اجتماعی و راه او برای دستیابی به چنین نظامی، کاملاً با افلاطون متفاوت است. ارسطو به دنبال نظام بی عیب و نقص و کامل نیست، او در جستجوی بهترین نظام ممکن است. این جستجو نیز صرفاً پندارگرایانه نیست، او بر منطق و تجربه یعنی مهم ترین منبع دانش بشری تکیه می کند. متدولوژی او را می توان با اصطلاح امروزی، علم و تجربه نامید. او واقعیات را مد نظر قرار می دهد، توصیف و مقایسه می کند و سپس از آنها نتیجه گیری به عمل می آورد. نسخه ارسطو برای بهترین نظام ممکن با نسخه آرمانی افلاطون کاملاً متفاوت است. قانون اساسی پیشنهادی او برای جامعه انسانی، معتدل و میانه است. او طرفدار برقراری تعادل میان منافع مختلف و همزیستی اغنیا و فقرا در کنار هم است. از دید او اختلاف طبقاتی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است و ایجاد تساوی در



میان انسانها تنها تا حد معینی عاقلانه است، چرا که خصوصیات چون روشن بینی، قابلیت و فضائل و مکارم اخلاقی نیز به طور مساوی میان انسانها تقسیم نشده اند. بینش ارسطویی نیز به دنبال نظام ایده آل است، ولی این بینش بر خلاف افلاطون خواهان نمونه برداری از «تصویری آسمانی» نیست. ارسطو خواهان ایجاد بهترین نظام ممکن در میان انسانهای موجود با همه فضائل مثبت و منفی آنانست.

در قرون وسطی، فلسفه سیاسی حاکم، التقاطی است از بینش ارسطویی و آموزشهای کلیسای مسیحیت. این تلفیق را باید مروهون کار منظم خدا شناسانی از نوع «توماس» و «مارسیلیوس» دانست. آنان توانستند سنتزی از درون فلسفه بیرون کشیده و آنرا با مسیحیت ترکیب نمایند. به عقیده آنان انسان مسیحی نمی بایست صرفاً به مقدسات و سرچشمه آنها یعنی وحی آسمانی پایبند باشد، بلکه خرد طبیعی انسان نیز برای شناخت خوب و بد در جهان قابل اتکاء است.

در آغاز مطلب سه نوع سمتگیری در اندیشه منظم سیاسی به میان آمد: نگرشی فلسفی که در جستجوی مطلوبترین نظام انسانی است و باید افلاطون را پدر این بینش نامید و دوم، سیاست به مثابه علمی تجربی که خود را عمدتاً متوجه بررسی و پژوهش واقعیات موجود می نماید و بانی آن را باید ارسطو نامید و سرانجام سیاستی که بلاواسطه متوجه کار عملی است. معروف ترین و بارز ترین نمونه این گرایش سوم را به طور همزمان چرخشی بنیادین در تفکر سیاسی است، می توان در آثار ماکیاوولی متفکر اواخر قرن پانزدهم و اوائل قرن شانزدهم یافت. رهنمود برای سیاست عملی، از ابتدا در آثار و نوشتار متفکرین فلسفه سیاسی وجود داشت. در این آثار که به طور عمده صاحب منصبان و دولتمردان را مخاطب قرار می داد، ما بیشتر شاهد پند و اندرز هائی اخلاقی برای بهتر و مردمی تر کردن حکومت ها هستیم. ماکیاوولی یکسره با تمام نرملهای اخلاقی در سیاست علمی وداع می کند. تنها مسئله ای که توسط او - در جلوه های گوناگون مطرح می شود، اینست که چگونه می توان به قدرت دست یافت - چگونه می توان این قدرت را حفظ کرد. انقلابی که ماکیاوولی در تفکر سیاسی عصر خود ایجاد کرد، پیگیری بی قید و شرط این باور است که تنها و تنها معیار برای ارزیابی سیاست درست، موفقیت است و در سیاست عملی تنها موفقیت است که به حساب می آید و لاغیر. برخی، این تحول در علم سیاست را با تحولی که کپرنیک در علم ستاره شناسی ایجاد کرد، مقایسه کرده اند و برای ماکیاوولی مقامی شامخ قائل شده اند. اما به هر حال بینش او در فلسفه سیاسی همچنان بحث انگیز باقی مانده است.

\*\*\*\*\*

با بیداری اروپا از خواب قرون وسطی و طلوع اندیشه های رنسانس و هومانیزم، جستجو برای نظام مطلوب، جستجویی که علیرغم اختناق کلیسا طی قرنهای هیجگاه به طور کامل متوقف نشده بود، ادامه یافت. اما اینبار نقطه حرکت جدیدی مطرح بود: در مرکز همه نگرش های فلسفه سیاسی، فرد یا انسان آزاد و مستقل ایستاده بود. یکی از بنیادی ترین دستاورد های معرفتی که در عصر جدید امکان بروز یافت، این بود که انسان موجودیست آزاد و خودمختار که قوانین اجتماعی را خود به وجود می آورد، آری انسان تنها خالق مشروع نظامهای اجتماعی است که خود در آنها زندگی می کند. به این ترتیب وظیفه جدیدی در مقابل فلسفه سیاسی قرار گرفته بود: دیگر هیچ وظیفه ای برای قانونیت و مشروعیت یک نظام وجود نداشت، به جز اداره انسانهایی که در آن زندگی می کنند. اما چنین نظامی برای زندگی مشترک انسانها چگونه می توانست پدیدار شود؟ این پرسش بنیادینی بود که متفکرین فلسفه سیاسی عصر جدید، با مقوله «میثاق اجتماعی» به آن پاسخ دادند: نظام سیاسی قانونی تنها هنگامی پدیدار می شود که انسانها قادر باشند در میان خود به یکسری توافقهای اجتماعی دست یابند. «میثاق اجتماعی» در اندیشه سیاسی عصر خود نقشی کلیدی ایفا نمود. اما میثاق اجتماعی به خودی خود می توانست نخستین گام در راستای یافتن مطلوبترین نظام اجتماعی باشد. دومین گام، یعنی تبیین مضمون چنین میثاقی، با تفسیر گوناگونی که وجود داشت، بسیار دشوار می نمود.

«توماس هابز»، فیلسوف انگلیسی، متأثر از تکلیت و خرابیهای جنگهای داخلی قرن هفدهم در انگلستان، کوشید اثبات کند که انسانها در صورت رفتار عاقلانه، می بایست بر سر آنچنان میثاق اجتماعی به توافق برسند که همه آنان را به زیر سلطه یک حاکم قدرتمند متحد می کند، زیرا تنها در صورت وجود یک حاکم قدرتمند است که صلح و آرامش دوام پذیر خواهد بود. «هابز»، صلح و آرامش را پیش شرط دستیابی به یک نظام انسانی می دانست.

«جان لاک»، متفکر دیگر انگلیسی که در همان دوران می زیست، به نتایج کاملاً متفارقی رسید. اگر برای «هابز» مضمون میثاق اجتماعی چیزی جز آمدن به زیر پرچم حاکمی قدرتمند

نیود، برای «لاک» میثاق اجتماعی تنها برای ایجاد دولتی قانونی، برای دستیابی به اهداف محدود و مشخصی مصداق می یافت.

لاک اینطور استدلال می کرد که هدف بزرگ و اصلی وفاق انسانها، برای ایجاد حاکمیتی واحد و مورد قبول همگان، پاسداری از حقوقی است که به طور طبیعی به آنان تعلق دارد یعنی حیات، آزادی و ثروت قانونی. بنابراین برای هر حکومتی هیچ وظیفه ای والاتر از حفظ این حقوق برای شهروندانش وجود ندارد و هیچ دولتی مشروع تر از دولتی نیست که در خدمت چنین وظیفه ای قرار دارد. از نظر «لاک»، نظام سیاسی قانونی، ضرورتاً نظامی است که در آن قدرت دولتی از نهاد قانونگزاری متمایز است. «لاک» نیز مانند «هابز» در شرایط توفانی قرن هفدهم و در میان آتش و خون جنگهای داخلی انگلستان می اندیشید. اما وی بر خلاف «هابز» که فلسفه ایجاد صلح به هر قیمت را تبلیغ می کرد، اندیشه خود را به طور جانبدارانه به ابزار معنوی پیروان پارلمانی که شدیداً برای محدود کردن قدرت سلطنتی در انگلستان مبارزه می کرد، تبدیل نمود. تفکیک قوای مجریه و مقننه مصرح در قانون اساسی انگلستان در قرن هفدهم، ثمره این مبارزات و نمونه نظام سیاسی مشروع و مطلوب «لاک» بود. با اینحال «منتسکیو» را باید مبتکر و خالق واقعی تفکیک قوای سه گانه در جامعه مدنی دانست. وی کامل کننده آموزش تقسیم قوا میان نهاد های مستقل از دولت، برای جلوگیری از سوء استفاده حکومت های مطلقه و مستبد در فرانسه است. بینش سیاسی «منتسکیو» عمیقاً واقعگرایانه و کاربرد عملی آن تجربه گرایانه است.

«ژان ژاک روسو»، متفکر فرانسوی نیز که اندیشه هایش یک دهه پس از مرگش انقلاب فرانسه را تحت تاثیر خود قرار داد، از این اصل حرکت کرد که یک نظام سیاسی قانونی، مبتنی بر توافق آزادانه شهروندان جامعه است. اما «روسو» گامی فرا تر رفت و برای تدقیق موضوع اصافه می کرد که مساله اساسی این نیست که چنین نظامی می بایست متقابلاً آزادی اولیه شهروندان خود را بی کم و کاست تضمین نماید و لذا تنها آن قانون اساسی مشروعیت دارد که بتواند چنین امری را تحقق بخشد.

با انقلابهای بزرگ قرن هیجدهم در فرانسه و آمریکا، مارش پیروزمند دمکراسی آغاز شد. البته این امر به این معنی نیست که دمکراسی به نظامی فراگیر و جهانشمول تبدیل شده است. حتی امروز نیز، در اواخر قرن بیستم، کشور های دارای نظام دمکراتیک اقلیت ناچیزی را تشکیل می دهند. صحبت بیشتر بر سر محتوای نظام دمکراتیک است. به یقین می توان گفت که در حال حاضر دمکراسی تنها نظام سیاسی مشروع در جهان است. با پیروزی دمکراسی به مثابه تنها نظام سیاسی مشروع، می شد پذیرفت که فلسفه سیاسی، در آن زمینه که به دنبال درست ترین نظام برای زندگی مشترک انسانهاست، به هدف تاریخی خود رسیده است. اما مارکس یکی از بزرگترین متفکرین سیاسی قرن نوزدهم، نشان داد که چنین نیست. برای مارکس که در دوران پیامد های موحد ناشی از انقلاب صنعتی در اروپا می اندیشید، مساله بر سر اشکال قانون اساسی یا نظام سیاسی، به مفهوم سنتی خود مطرح نبود. مساله اساسی نزد مارکس، مساله تقسیم ثروت اجتماعی یا به گفته خود او «مالکیت یا عدم مالکیت بر وسائل تولید» بود. مارکس معتقد بود که صاحبان وسائل تولید، اربابان واقعی جامعه اند و آزادی و برابری واقعی تنها در جامعه ای ایجاد خواهد شد که در آن مالکیت بر وسائل تولید، اجتماعی باشد. ایده های عدالتجویانه مارکس یک قرن بر اندیشه سیاسی تأثیری انکار ناپذیر داشت. بزرگترین اندیشمندان فلسفه سیاسی در قرن بیستم از مشربهای فکری گوناگون، همواره اذعان داشته اند که بیش از همه تحت تاثیر اندیشه های مارکس بوده اند. با مارکسیسم، ثقل اندیشه سیاسی، از جستجو به دنبال نظام سیاسی مطلوب، به مساله مرکزی تقسیم عادلانه ثروت یا به عبارتی دیگر «عدالت اجتماعی» معطوف شد. اما هر آینه که این موضوع به مساله کلیدی تبدیل شود، مباحث فلسفی درباره نظام مطلوب، با وصول به توافق بر سر آرمان دمکراسی پایان نمی پذیرند، بلکه این مباحث تازه در آنجا آغاز می شوند. به عبارت دیگر، دمکراسی خود مناسب ترین زمینه برای گسترش و ژرفش اندیشه های عدالتخواهانه و مآلاً وصول به برابری و عدالت اجتماعی است.

نسخه مارکس برای دستیابی به عدالت اجتماعی، همانا برچیدن مناسبات سرمایه داری و دمکراسی بورژوازی و «الزاماً» گذار از مرحله ای کمابیش طولانی به نام دیکتاتوری پرولتاریا بود. چنین نگرشی از طرفی وفاق همگانی و میثاق اجتماعی را در معرض توفانهای ناشی از مبارزه طبقاتی و از سوی دیگر دمکراسی را هدف تیر دیکتاتوری یک طبقه اجتماعی - با مضمونی مبهم و نا روشن - قرار می داد. خطراتی که در بطن چنین اندیشه ای نهفته بود، بعد ها در تجربه ای تلخ و نسبتاً طولانی در کشور های سوسیالیستی به طور کامل رخ نمود. اما

شامل میشد وجود داشت و بعلاوه این احتمال، ۲۸ مرداد آن لحظه تاریخی بود که وظیفه شروع انقلاب را بدون کوچکترین تردیدی برعهده حزب گذاشته بود زیرا:

الف: از نظر اجتماعی توده های شهری بنحو فعالانه در حیات سیاسی شرکت داشتند، اکثریت شکننده طبقه کارگر در شهر های کارگری در زیر پرچم حزب متحد بودند و متشکل شده بودند و انتشار دیگری نیز در صفوف حزب متحد بودند و آماده قبول دستورات رهبری. سایر قشر هایی که از مصدق حمایت میکردند نیز آماده شرکت و یا حد اقل حمایت از هر نوع جنبشی بودند که به حمایت از مصدق بر میخاست و حتی انتظار شان این بود که حزب دست به اقدام زند و حتی برخی از رهبران احزاب طرفدار مصدق نیز آماده بودند در صورت اقدامی از جانب حزب از آن حمایت کنند و بر فرض هم که نمیکردند فوراً منفرد میشدند و جبهه واحد تحت هدایت حزب طبقه کارگر بنحو واقعی عملی میشد.

ب: توده دهقان البته در مجموع آمادگی انقلابی کامل نداشت ولی حزب در بسیاری از نقاط از جمله در نقاط شمالی - اراک و قزوین عده زیادی از دهقانان را جمع کرده بود و در سازمانهای خود متحد ساخته بود و با توجه بفوریت مسئله فتوالمیسم، بسیار زود میتوانست با اعلام شعار های مترقی آنها را بصوف انقلاب بکشد.

ج: با توجه به نفوذ حزب در ارتش و نقشی که عده ای از افسران حزب در جریان کودتا داشتند در همان لحظات اول کودتا میتوانستند رهبری کودتا را فلج ساخته و ضربه جدی به آن وارد سازند.

د: تمامی جامعه از هر اقدامی در سرکوب کودتا پشتیبانی میکردند و این اقدام متطابق با خواست و آرزویشان بود، ارتجاع و امپریالیسم میترک کودتا نیز چنین انتظاری داشت و کودتای ۲۸ مرداد را با نا امیدی و بعنوان آخرین اقدام شروع کرد و حتی آمیدی به فتح تهران نداشت. بهمین جهت نیرو های رهبری بختیار و یک افسر دیگر در نزدیک همدان و تبریز برای حمله به تهران تدارک دیده بودند، بنابراین چنانکه می بینیم همه شرایط عینی و ذهنی برای اقدام متناسب با کودتا یعنی حمله قهرآمیز و مسلحانه به آن آماده بود ولی رهبری حزب با بی لیاقتی و ضعف و اپورتونیسم از این موقعیت استفاده نکرد و پس از کودتا نیز که تا قریب یک سال امکان اقدام و شروع موفقیت آمیز را داشت از اینکار سرباز زد تا بالاخره نیرو های حزب و تمامی مبارزان نه در یک نبرد بلکه در یک هزیمت و فرار بی نقشه و هدف گروه گروه به زندانها و چوبه های دار سپرده شدند. این عدم اقدام نتایج مصیبت باری برای نهضت ضد استعماری و کمونیستی ایران داشت. که حتی در حال حاضر نیز غلبه بر آنها از مهمترین وظایف مبارزان بشمار میرود و این نتایج همچنان بعنوان مسئله در مقابل ما قرار دارد. مهمترین این نتایج چنین است. این توضیح را بدهم که این نتایج ارتباط ارگانیک با هم دارند و هیچکدام بر دیگری رجحانی ندارند.

۱ - عدم اقدام در روز ۲۸ مرداد موجب شد که حیات سیاسی در جامعه پس از مدت کوتاهی فروکش کند و شور انقلابی توده ها خاموش شود و سیاست که کار روزمره توده ها بود بدست فراموشی سپرده شود و مبارزه به محفلهای کوچک روشنفکری و کارگری محدود شود.

۲ - عدم اقدام در روز ۲۸ مرداد باعث شد که تکلیف رهبری نهضت ضد استعماری در ایران که در آستانه ۲۸ مرداد میرفت که بدست طبقه کارگر بیفتد دوباره در زیر علامت سؤال قرار گیرد و برای مدتی دوباره بتعویق بیفتد.

۳ - عدم اقدام در روز ۲۸ مرداد باعث شد که حزب طبقه کارگر کاملاً متلاشی شود بطوریکه بخاطر اینکه صلاحیت رهبری - بحق - شدیداً مورد تردید یوده هرگز نتوانست وحدت و جامعیت کمونیستهای ایران را تا کنون تأمین کند.

۴ - عدم اقدام در روز ۲۸ مرداد باعث شد که جبهه واحد ضد استعمار که در صورت اقدام رهبری به عمل متقابل با کودتا تحت رهبری حزب طبقه کارگر عملی میشد دوباره بعده تعویق افتد و همچنان لاینحل بماند و نیرو های نهضت ملی پراکنده و با شصتی شدید تر بهم بنگرند. چنین است نتایجی که از عدم اقدام حزب در روز ۲۸ مرداد پوچود آمد و چنین است مسائلی که امروز نیز در مقابل ما شدیداً مطرح است و ما باید راههای غلبه بر آنها را با صداقت و گذشت و فداکاری بیابیم.

ادامه دارد

چگونه می شد با حفظ اندیشه های بنیادین درباره میثاق اجتماعی، دمکراسی و آزادی، یعنی با حفظ همه دستاوردهای معنوی بشریت در راستای استقرار نظام آمرانیت، به سوی گسترش عدالت اجتماعی نیز شتافت؟ «جان راولز» فیلسوف آمریکائی. به سهم خود کوشید به این پرسش پاسخی منقول دهد. او به عنوان استاد فلسفه دانشگاه هاروارد، در سال ۱۹۷۲ دست به انتشار کتابی تحت عنوان «نظریه ای در باب عدالت» زد. این کتاب در سراسر جهان و در میان اندیشه وران سیاسی بازتاب عجیبی یافت و سالها در مرکز مباحثات زنده و موضوع صد ها سمینار، مقاله و کتاب بود. این اثر، مدوک زنده دیگرست برای این مدعا که نیاز به مجادلات و مباحثات فلسفی برای دستیابی به نظام سیاسی مطلوب - حتی امروز در آستانه قرن بیست و یکم - نه تنها فروکش نکرده، بلکه با شدت و حدت وجود دارد. موضوع این کتاب، همانگونه که از نام آن بر می آید مساله «عدالت» است، یعنی همان مساله کلیدی که در کتاب «دولت» اثر افلاطون نیز مساله کلیدی بود. پرسمان اصلی که در خلال دیالوگ افلاطون تجلی یافته بود، کوشش برای توضیح ماهیت و جوهر عدالت و مدل افلاطونی دولت (حکومت فیلسوفان) در حکم پاسخی برای این پرسمان بود.

نزدیک به ۲۵۰۰ سال پس از افلاطون، جان راولز موضوع عدالت را بار دیگر در مرکز توجه قرار می دهد و می کوشد با تلفیق عدالت، دمکراسی و میثاق اجتماعی، مدل جدیدی از نظام سیاسی مشروع ارائه دهد. در مقابل این پرسش گزینی که اصول یک نظام عادلانه، قانونی و مشروع چه اصولی هستند، راولز به عنوان فرزند زمانه خود پاسخی امروزی می دهد: این اصول، اصول «عدالت منقسم» یا «تقسیم عدالت» اند و دو وجه را در بر می گیرند: «وجه نخست، اصل بالا ترین حد آزادی برای هر انسانی است که با آزادی مشابه برای دیگران تلفیق پذیر باشد». و اما وجه دوم، پاسخ به این پرسش اساسی است که کدام نوع نابرابری اجتماعی با یک نظام مشروع تلفیق پذیر و لذا قابل توجیه است؟ پاسخ موشکافانه راولز چنین است: «تنها آن نوع نابرابری که در خدمت منافع همگانی و به ویژه کسانی باشد که از نظر اجتماعی در موقعیت ضعیف تری قرار دارند». می توان مشاهده کرد که در هر دو وجه این اندیشه، ایده عدالت حاکم است. وجه نخست، نظام مشروع، نظامی را می داند که در آن حق آزادیها به تساوی تقسیم شده اند و وجه دوم، توجیه اجباری ناشی از بیعدالتی موجود اما با هدف تخفیف و تحمل پذیری آن به ویژه برای تهیدستان و مالا حفظ منافع کل جامعه که این خود متکی بر ایده عدالت است.

\*\*\*\*\*

قرن بیستم را می توان قرن گذار و از جمله برای اندیشه سیاسی دانست. در آغاز این سده است که فلسفه سیاسی و «علم سیاست» از یکدیگر جدا شده و هر کدام راه خویش را در پیش می گیرند. این روند از دهه های میانی این قرن ژرفش بیشتری می یابد. وحدت ارسطویی نگرش فلسفی برای یافتن بهترین نظام و علم واقعی و واقعیت و به عبارت دیگر آنچه که باید باشد آنچه که واقعاً هست، تاب فشار علم به معنای مدرن کلام را نیاورد و از هم گسیخت. درک جدید از علم، برای علوم اجتماعی و از جمله سیاست نیز معیاری چون علوم طبیعی خواستار است. از این دیدگاه، «علم سیاست نیز باید چون علوم طبیعی: یعنی، بیطرف، عقلانی، واقعگرا و به دور از احساسات و تعصبات باشد. مساله صرفاً و صرفاً باید مطالعه متدولژیک برای دستیابی به شناخت هر چه بیشتر واقعیت موجود، با این هدف باشد که تاثیرات متقابل در پدیده های سیاسی، حتی المقدور به شکل توضیحاتی قانونمند درک شوند.

«علم سیاست» هیچ موضعی راجع به نظام خوب و یا درست اتخاذ نمی کند و این کار را به فلسفه سیاسی و مسائل آینده واگذار می نماید. دست اندرکاران علوم سیاسی مدرن، در این نکته اتفاق نظر دارند که باید میان فلسفه سیاسی و بینش اخلاقی و سیاست به مثابه علم تجربی، تفاوت جدی قائل باشد. آنان بدون اینکه ضرورت مباحث و مجادلات فلسفی - سیاسی را نفی کنند، برای «علم سیاست» وظیفه ارزیابی خوب و بد را قائل نیستند. چرا که اظهار نظر های اخلاقی و فلسفی نه حقیقی و نه غیر حقیقی اند و توسط بررسی واقعیت، برای هر کسی قابل تأیید یا ابطال نمی باشند.

در این نوشتار، به طور گذرا و مختصر از «علم سیاست» و نیز سه گرایش در اندیشه سیاسی، یعنی گرایش فلسفی، علمی و عملی سخن رانده شد. همانگونه که در آغاز یادآوری شد، این سه گرایش اغلب در هم گره می خورند و تفکیک آنها از یکدیگر بسیار دشوار است. اما این امر از ضرورت گوناگونی اهداف و اشکال اندیشه سیاسی نمی کاهد. تنها در سایه یک چنین آگاهی در مورد این تفاوت هاست که اندیشه سیاسی می تواند روشن تر، دقیق تر و غنی تر بیان شود.



# اکنون توپ در میدان نورالدین کیانوری است تنها اوست که باید پاسخ دهد

## فریدون آذرنور

انتصاری را به رسالتی جلب میکنم که حزب دموکراتیک مردم ایران، جدا شده از حزب توده ایران با کادر هائیکه دهها سال بار سنگین این حزب را در مسئولیتهای مختلف بدوش کشیده اند، آگاهانه و بحکم وجدان بیدار از همسال قبل پرچم «سیاهی» نوده ها را بزدا کنیم، را در قالب علمی، در شکل و محتوای تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی باهتر از درآورده اند و با افتخار آنها به پیش می روند. این همان سیاستی است که سالها بعد بوسیله گورباچف آغاز، به شفافیت و نوسازی مشهور گردید و تسلیحات پیاده شد. «راه آزادی» هم ناشر افکار حزب دموکراتیک مردم ایران است و انتشار اسناد به آن پر اهمیت که می رفتند برای همیشه مدفون گردند و در پیرو آن مصاحبه درباره کودتای ۲۸ مرداد از وظایف این نشریه بود که با استقبال وسیعی چه در ایران و چه در مجامع ایرانیان مقیم خارج روبرو گردید.

البته رویداد و حوادث مربوط به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ میتواند به تاریخ سپرده شود، اما انداختن آن به زباله دان تاریخ؟ اگر آقای انتصاری احساسی از اندیشه چپ دموکرات در خود دارند از این تحقیر نا آگاهانه از تاریخ پرورش بخواهند.

درباره نوشتار بسیار طولانی رفیق محمدی که در شش شماره «راه آزادی» بالغ بر ۱۹ صفحه کامل درج شده است. ر. محمدی انگیزه خود را، در پاسخ به یک مسئله اساسی در مخالفت با تحلیل فریدون آذرنور دایر به توانائی سازمان نظامی در کودتای ۲۸ مرداد بیان میکند، بعلاوه بموازات آن میخواند با انتشار بخشی از یادنامه های خود، از دوران پرچوش و تاریخی، به روشن شدن گوشه هایی از تاریخ این ایام کمک کند. این نوشتار هر بار با خطوط درشت زیر عنوان «سازمان نظامی هرگز قادر نبود کودتا را به شکست بکشاند» به قلم کشیده شده است که با کمال تعجب و مقداری تأسف باید گفت که در سراسر مصاحبه فریدون آذرنور نه تنها کلمه ای درباره چنین مقوله موهومی بر زبان وی جاری نشده است بلکه از روح، مضمون و محتوای این مصاحبه، حتی بطور غیر مستقیم و کنایه نمیتوان نشانه و قرائنی یافت که چنین ادعا و اندیشه ای را بتوان به مصاحبه شونده نسبت داد.

در حقیقت آقای محمدی با طرح یک مسئله من درآوردی و گسترش خیالیافته آن به حالات مختلف، بحثهای بی حاصلی را پیمان کشیده اند که تازه اگر هم چنین موضوعی بمنظور یک بررسی فشرده - نظری به مصاحبه گذاشته میشد، استدلالهایی که ایشان برای اثبات «تزه» خود ابراز داشته اند، اکثراً بر مبنای شایعات، نقل قولهای غیر معتبر، تکیه به ارقام، داده ها و معلومات نادرست و تحریفی است که بررسی را در مجموع سمیت و صغیف نموده و آنرا از چارچوب یک دید کارشناسانه سیاسی - اجتماعی و نظامی خارج میسازد.

اصولاً هر گونه تجزیه و تحلیلی زیر هر عنوانی که بخواهد امکانات سازمان نظامی را در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد، مستقل از شرایط و عوامل زمانی و مکانی و جدا از خواست و تمایل توده های مردم و آندگی آنها، نیز مواضع دیگر نیروی های سیاسی - اجتماعی مورد بررسی قرار دهد، بویژه برای من که مطلقاً چنین ادعائی نکرده ام که سازمان افسری قادر بود کودتا را به شکست بکشاند و آقای محمدی آنرا بی انصافانه به من نسبت میدهند، پرداختن به یک عمل بیهوده و بدون حاصلی است که جز اتلاف وقت و سیاه کردن صفحات نشریه نتایجی ندارد.

نوشته رفیق بابک تحت عنوان «ماجرای دستگیر شدن کیانوری» در حاشیه مصاحبه فریدون آذرنور میباشد که حاوی برخی مخالفت ها، برخورد های انتقادی، و گاه همراه با بعضی سوء تفاهم ها و چند اظهار نظر شخصی مربوط به موضوعات مورد بحث است که پاسخ بدانها تاگزیر با اطلاعات جدید تکمیلی تازه ای همراه خواهد بود و گفتگوی مفصل تری طلب میکند.

در این راستا، مهمترین مسئله مورد اختلاف دستگیری کیانوری در ایران، پس از کشف سازمان نظامی در سال ۱۳۳۲ و «رهاش» وی از دست مأمورین فرمانداری نظامی است. بابک امیرخسروی مانند گذشته یعنی از پلنوم چهارم وسیع ۱۳۳۶ ببعده، گزارش صمد زرندی، اظهارات خود کیانوری و نوشته چند سطری سرهنگ زیبایی را در کتاب «گمونیم در ایران» مبنی بر اینکه «کیانوری در حین دستگیری تیراندازی نمود و فرار کرده معتبر میدانند. مزید بر آن آنچه وی را بر صحت این روایات مطمئن میسازد شهادت سالها پیش یکی از دوستان امیرخسروی است که کیانوری به فاصله یکساعت بعد از وقوع حادثه عین واقعه را بهمین ترتیب به کسانی گفته است که متأسفانه رازی بیهوشچه نمیخواهد نامش برده شود و اظهار امیدواری میکند تا روزی بتواند با جلب موافقت آن دوست کمک مؤثری به روشن شدن این بحث نماید.

نگارنده این ستور فریدون آذرنور نیز گزارش صمد زرندی را که در پلنوم چهارم در اختیار شرکت کنندگان گذاشته بودند خوانده، اظهارات کیانوری را هم که در مسیر مشابهی سیر میکرده شنیده و بیش از ۴۰ سال هم آنها را باور داشته است. لیکن سیاستهای یک تازانه کیانوری در مقام دبیر اولی حزب توده ایران، در دوران فعالیت قانونی حزب، نقش خائنانه

## پیشگفتار

خوانندگان عزیز «راه آزادی» بخاطر دارند که در دو سال پیش چند مدرک تاریخی بوسیله نگارنده این ستور انتشار یافت که در پرونده شخصی ایرج اسکندری فقید بایگانی شده بود. این مدارک مربوط به نامه های پنج نفر اعضای هیئت اجرائیه حزب توده ایران مقیم کشور بود که اندکی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پاسخ اعضای کمیته مرکزی مقیم شوروی، درباره چگونگی راتمه کودتا و مواضع حزب ارسال گردیده بود. این نامه ها تنها یکبار در پلنوم چهارم وسیع برای شرکت کنندگان قرائت شده بود. انتشار این اسناد توسط «راه آزادی» بازتاب وسیعی داشت تا جائیکه «مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه» در ایران که انتشار خاطرات کیانوری را بعهده داشت، اسناد مزبور را در اختیار وی قرار میدهد تا موافقت او را برای انتشار در خاطرات جلب نماید. کیانوری ضمن موافقت، توضیحاتی در چند سطر میدهد که فقط ارزیابی خود را درباره ۲۸ مرداد نادرست میدانند. زیرا در انوعق از تدارکات کودتاجپان که چنین وسیع بود اطلاع نداشتند.

نشریه «راه آزادی» نیز پس از انتشار این نامه ها مصاحبه ای با من ترتیب داد که شامل وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ میگردد. در این مصاحبه من عدم تحریک حزب توده ایران را در روز ۲۸ مرداد یک جرم عظیم تاریخی خواندم که مسئولیت آن به گردن هر پنج نفر اعضای هیئت اجرائیه است، اما عمل بازدارنده و مخرب کیانوری را در جلوگیری از پیشنهاد اعتصاب بمنظور ریختن به خیابانها و مقابله با کودتاجپان خیانت آشکاری برآورد کردم که در عین حال نست بیگانگان در آن دخالت داشته است. زیرا بنظر من:

۱- کیانوری از سالها پیش عامل کا. گ. ب شوروی بود و در این رابطه کسی کوچکترین تردیدی نمیتواند بخود راه بدهد. اعترافات او در دادگاه، میز گرد های تلویزیونی، خاطرات و اعمال چندین دهساله بویژه انتصاب غیرقانونی وی در اثر مداخله خشن کا. گ. ب بجای ایرج اسکندری چند هفته قبل از پلنوم ۱۶ همگی گواه پارز این امر هستند.

۲- در مرکزیت رهبری حزب توده ایران یک فرد نفوذی از سازمانهای جاسوسی غرب وجود داشت.

۳- نقشه و برنامه کودتا به ابتکار انگلیسیها و با توافق و سرکردگی امریکا توسط سازمان «سیا» تنظیم و بموقع اجرا درآمده است.

۴- آگاهانه یا نا آگاهانه، در هر حال برای مردم ایران بدبختانه، اهداف اولیه امپریالیستها از کودتا با خواستها و سیاست روز اتحاد شوروی در آن دوران، همخوانی پیدا کرده بود.

۵- کودتا در اساس برای روز ۲۶ مرداد برنامه ریزی شده بود که با شکست مفتضحانه ای روبرو گردید. اقدام ۲۸ مرداد متعاقب این شکست، پشابه یک عمل مذبوخانه ای بود که خود گردانندگان با حد اقل امید به آن نست زدن و پیروز شدند. نقطه اصلی و مرکزی در همین جاست. امکان جلوگیری از بصر رسیدن توطئه وجود داشت اما حزب توده ایران در یک فرصت طلایی و سرنوشت ساز، نست روی نست گذاشت و زمین گیر شد. علل آن چه بود؟

در خاتمه این مصاحبه از خوانندگان خواسته شده بود تا هر نوع نظری اعم از انتقاد، اصلاح و یا مخالفت و رد هر موضوع و مطلبی را دارند، با تکیه به اسناد و مدارک معتبر و موثق ارائه دهند تا بتوانیم منافع تنگ نظران گروهی، تعصبات، پیشداوریا و صحنه سازبیهائیرا که در طول چهل سال گذشته نقش نه چندان کم اهمیتی در وارونه جلوه دادن حقایق تاریخی معاصر کشور ما داشته اند از چهره تاریخ بزدا کنیم.

در این رابطه سه نوشته در «راه آزادی» درج گردید که از بین آنها نظرات رفیق بابک امیرخسروی در خور توجه بود که انگیزه عمده در نگارش این مقاله است. دو نوشته دیگر تعلق به آقای پرویز انتصاری و رفیق محمد جعفر محمدی دارد که در ستور زیر بطور مختصر بانها اشاره میشود.

آقای انتصاری زیر عنوان «سیاهی» نوده ها را بزدا کنیم، انتقاد خود را بیشتر متوجه گروه نویسندگان «راه آزادی» کرده اند که چون این نشریه محصول تولات سیاسی و فرهنگی بوده و باید در چارچوب نگرش نوین و اصل احترام افراد و گروهها عمل کند، چرا صفحات مجله را در چهار شماره به مصاحبه فریدون آذرنور اختصاص داده است. ایشان برای توجیه «انتقاده» خود سطح بررسیهای مهم تاریخی را به بحث عامیانه تعداد سرنیزه، کلت، فشنگ تنزل داده و جای وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را زباله دان تاریخ خوانده اند و با این نتیجه گیری: «راه آزادی» را سوزنش می کنند که چرا بازار سرد شده را داغ میکند. در پایان، انگیزه اصلی از نگارش این ستور روشن میشود و قتیکیه یا «دلسوزی» نسبت به دموکراسی می نویسمند «چرا باید به مصاحبه فردی رفت که بدون حضور مخالف ایشان یک چانه و یک سو نگرانه گروه و یا حزبی را به باد انتقاد و افترا بگیرد؟» پاسخ این قبیل اظهار نظر های سطحی، مذهبی وار و آلوده به تعصبات اعتقادی نه در وظیفه من است و نه در گنجایش نشریه «راه آزادی» است. فقط توجه آقای



وی در سلسله حوادثی که بعد از پورش اسلامی بوقوع پیوست سبب شد تا کفه ترازوی را که گذشته نیمه تاریک، تردید آمیز و مرموز او به همراه خصوصیات منفی اخلاقی در یک تعادل مصنوعی نگه داشته شده بود با سنگینی فوق العاده ای، با سرعت و صدای مهیبی تا آخرین حد ممکن سقوط کند.

حزب شکست فاجعه باری خورده بود. متعاقب این شکست و در مهاجرت تعمیلی - اجباری مجدد، برای ما چند نفر زنده ماندگان انگشت شمار (و در رأس آن بابک امیرخسروی اوچمند) رفتن به دنبال علل و ریشه های این بدفرجامی های مکرر، علی که بویژه در ذهن ما پیشینه های دراز مدتی داشتند و اعلام آن برای درس آموزی مشتاقان و «گنگشتگان وادی حیرت» به نخستین وظیفه اساسی و اساسی ترین اولویت ها تبدیل گردید. در این راستا اقدامات وسیعی در کلیه ابعاد انجام شد که شرح آنها از چارچوب این نوشتار خارج است. در این جا مرکز ثقل بحث، نقش مخرب کیانوری در رویداد های سرنوشته ساز حزب است که مدت ها مسیر فعالیت مرآه پس از آشنائی با محتویات هولناک نامه محرمانه - مستقیم «ساواک» ایران در سفارت آلمان شرقی در جهت تلاش در تعیین صحت و سقم مواردی متمرکز ساخت که در نامه مزبور به کیانوری و همسرش مریم فیروز نسبت داده میشد.

یادآوری میشود که سند ساواک، تاریخ ۲۰ اذر ۱۳۵۴ دارد و در ۱۳۵۵ بدست ایرج اسکندری دبیر اول حزب رسیده و اصالت آن از سوی سازمانهای امنیتی آلمان دموکراتیک تأیید گردیده است و اصولاً هم نیازی به اثبات اصالت آن نیست زیرا مندرجات آن بطور عمده در عمل پیاده شده اند. نامه مفصل است اما قسمتی که با بحث ما ارتباط مستقیم دارد اینست که سیمونکرک رابط حزب کمونیستی شوروی با حزب توده ایران که کیانوری و مریم رابطه بسیار نزدیک دارند به مریم فیروز قول داده است که بزودی شوهرش را به دبیر کلی حزب برساند. این اطلاع از طریق آمریکا نیز تأیید میشود و بر اساس آن «ساواک» مرکز طرح بهره برداری خود را برای پیشرفت نقشه «سینه خیز» چنین مقرر میدارد «اینکه کیانوری و زنتی که با روسها نزدیکی بسیار دارد و مورد پشتیبانی آنها قرار دارند از نظر سازمان مرکزی امر مثبتی است زیرا پتانسیل اقداماتی که در سال ۱۳۳۲ شوه شده است و شائبه ای که از او در دست است مشخص زیر سنگ است و در آینده میتوان از او استفاده نمود. از طرف دیگر زنتی مورد اعتماد کامل است و با ارتباط وسیعی که او و خانواده اش دارند وثیقه مطمئنی برای سازمان است. بطوریکه دیده میشود، در این بیان صریح معمای بزرگی نهفته است. ماهیت اقدامات کیانوری در سال ۱۳۳۲ نامه ای که از او در اختیار «ساواک» میباشد و از چنان اهمیتی برخوردار است که برای اجرای نقشه «سینه خیز» بر علیه حزب توده ایران میتوان از آن استفاده کرد چه میتواند باشد؟

من با سوایق ذهنی کم و بیش ابهام آمیزی که از کیفیت مرموز برخی رویداد های حزبی داشتم، (و این منحصر به من نبود) قویاً معتقد شدم که کشف این معما میتواند بعنوان شاه کلیدی برای روشن شدن زوایای تاریک باور های مشکوک و نیز تعبیرات، تفسیرات و تکرشهای مختلفی که در معاللی غربی وجود داشت و دارد به تصحیح و تکمیل آنها کمک کند و بر این محبت نقطه پایانی بگذارد.

با چنین ایده و اعتقادی نست بکار شدم و با استفاده از آشنایان و همقطاران سابق در ارتش، افسرانی که در بخش های امنیتی (فرمانداری نظامی و ساواک) عهده دار مسئولیتهای کلیدی و از مقامات عالیترتبه و موثر محسوب میشدند تماس حاصل کردم. با وجود پراکندگی و نشواری ارتباطات قاره ای، خرابی احتیاطی شدیداً محافظه کارانه و «خست واره» یک از صفات مشخصه امنیتی ها است و بویژه با توجه به تضاد مواضع سیاسی طرفین که مشکلات کار را بیشتر میکند. و بالاخره پس از دیر کرد ها نتیجه بدست آمده حیرت انگیز و غیرمنتظره بود بدین معنی:

پس از کشف سازمان نظامی در مرداد ماه ۱۳۳۲، یکپار شور الدین کیانوری بوسيله مأمورین فرمانداری نظامی نستگیر و پس از بازداشت کوتاهی ازاد گردیده است.

این اطلاع از سوی افسری است که نستگیری کیانوری بوسيله شخص وی صورت گرفته است. اطلاع نست اولی که با داستان چندین دهسال قبل پذیرفته شده، مبنی بر اینکه کیانوری پس از نستگیری با تیراندازی و مجروح ساختن مأمورین فرار کرده است تناقض اساسی دارد و قبول آن، دگرگونیهای بنیادی گسترده ای در تعبیر و تفسیر رویداد های گذشته بهار میاورد که کیانوری در آنها نقش داشته است.

رفیق بابک امیرخسروی روایت جا افتاده گذشته را بدلائل زیر معتبر میداند:

مطابقت گزارش رزندی و کیانوی با هم و نوشته سوهنگ زببانی در کتاب «کمونیسم در ایران» با این عبارت: «کیانوری در حین نستگیری تیراندازی نمود و فرار کرده. که ظاهراً در تأیید این دو گزارش میباشد بویژه با اعتماد به گواهی موثق از دوستی سه صحت سه روایت مشابه اطمینان حاصل میکند. بابک از زبان یکی از دوستان خود که شخصاً شاهد بوده شنیده است، کیانوری عین واقعه را همانطوریکه رزندی گزارش داده است بلافاصله یکساعت بعد از وقوع حادثه به کسانی گفته است و یکی از دلائل قانع کننده این نوست که بابک آنرا در نوشته خود نیاورده است این بوده که پیراهن کیانوری در آن هنگام بکلی خدیس عرق و شده بود.

در عین حال امیرخسروی در رد اظهارات آذرنور به تناقضاتی تکیه میکند که در اطلاعات بدست آمده مورد استناد قرار گرفته و آنها را بشرح زیر بیان میکند:

۱ - نستگیری کیانوری، بشابیه مهره بسیار حساس در رهبری حزب توده، نستوارد بزرگی بود که نمیتوانست با تلفن ساده بختییار به یک خارجی بدون پرس و جو از وی مانند اینکه دربان کلوب حزب را نستگیر کرده اند ازاد نماید.

۲ - در این اطلاع از حضیره القدس بعنوان مقر فرمانداری نظامی یاد میشود در حالیکه استقرار این سازمان در حضیره القدس، دیر تر یعنی بعد

از اردی بهشت ماه ۱۳۳۴ صورت گرفته است.

۳ - روایت حسن نظری از قول کرد بارزانی که سید ضیاء الدین طباطبائی باعث خلاصی کیانوری شده است صرفنظر از تناقض آن با آنچه که از قول مقام فرمانداری نظامی نقل شد قانع کننده نیست. باین دلیل سانه، چو این شایبه با وجود انبوه زندانیان تازه ای بجز از زبان رفیق کرد جای دیگری روایت نمیشود؟ علاوه همین حسن نظری روایت دیگری از ماجرای نستگیری کیانوری را بدیگران، از جمله باقر مؤمنی تعریف کرده است که کیانوری بر سر قرار با ملکه محمدی نگاهان متوجه میشود که تحت تعقیب است. لذا آندو از هم جدا میشوند. ملکه محمدی راه خود را ادامه میدهد و کیانوری داخل يك كوچه میشود. محمدی حکایت میکند پس از طی مقداری راه متوجه میشود بکسی دنبال او نیست برمیگرد به بند به سر کیانوری چه آمده است می بیند او را مأمورین نستگیر کرده و بطرف جیب فرماندار نظامی می برند. بابک چنین اداه میدهد، شگفت آور است که نظری از يك واقعه دو داستان کاملاً متفارت میسازد. آنچه موا بیشتر مشکوک میکند اینست که خانم ملکه محمدی و همسرش پوره‌رمزان از مخالفان سرسخت کیانوری بودند و چگونه است که همزوجه باین مهی را با کامبختش مطرح می کنند نه با اسکندری و رادمش... و در نوزاد رها پنجاه که آتش اختلافات میان اسکندری و کیانوری دوباره زبانه کشید، ملکه محمدی آنرا از همه کس (جز نظری) پنهان نگه دارد؟ مگر نظری در حزب چکاره بود؟ و بعد ستایش از شخصیت ملکه محمدی که بیهی قدرتی وابست نبود. بالاخره نتیجه می گیرد که نیمه اول روایت نظری بر اساس همان اطلاعاتی که در نامه رزندی آمده است تنظیم گردیده و نیمه دیگر آن ثمرات تحلیلات وی میباشد.

باید قبول کرد که برخی تناقضاتی که در روایات و شایعات منتشره بانها اشاره میکند وجود دارد و بهمین دلیل نیز خود من در مصاحبه در سال قبل از دوروی قطعی خودارادی نموده بودم. اما باید این احتمال نزدیک به یقین را هم قبول کرد که وجود این تناقضات بویژه وقتی دهها سال از وقوع حوادث میگذرد و مدرک نوشته مستندی در دسترس نیست یک امر طبیعی میباشد. کما اینکه ما باقیامندانگاران شرکت کننده در پلنوم چهارم حزب، وقتی نیاز به توضیح مسئله ای پیش میاید، به تعداد افراد راوی، در مورد امر واحدی روایتهای کاملاً متفارقی نقل میشود. لیکن چنین پدیدههای نمیتواند اصل قضیه را منتفی سازد. بعنوان مثال نستگیری کیانوری را من در خیابان نادری، برخی خیابان شاهرضا و خود کیانوری در خیابان سیمه (ثریای سابق) ذکر کرده است و اکنون که مسئله بطور حادی مطرح شده است برخورد عقاید نشان میدهد که نظر کیانوری دقیق است. و یا اگر حسن نظری درباره ازاد کردن کیانوری در روایت متفارت نقل کرده است که اولی از کرد بارزانی شده است و ازانی او را نتیجه وساطت سید ضیاء الدین بیان میکند و دیگری را را از ملکه محمدی که قسط شاهد نستگیری کیانوری بوده و به واقعیت نزدیکتر است. قبل از اینکه دلیل عدم صحت موضوع ما باشد بیانگر اثبات وجود آنست در واقع این در روایت آن تناقض یکدیگر بلکه مکمل همدیگر هستند. با این توضیح که فقط روند آتی آن که ترخیص کیانوری است بطور دقیق مشخص نیست. دلیل دیگری که در رد نقل قول کرد بارزانی به است متوسل میشود اینست که چرا در بین انبوه زندانیان توده ای، شایبه فقط از دهان او شنیده شده است. این نظر هم نمیتواند قابل قبول باشد زیرا چنین شایبه ای در ایران وجود داشته است مثلاً در شماره ۷۸ سال ۱۳۳۱ حمله کاره نامه مفصلی از احمد لنکرانی، خطاب به مریم فیروز درباره فاجعه قتل برادرش یوسف لنکرانی درج شده است که پس از پایان این نامه فردی بدنام مستعار حسین، که گویا یکی از اعضای قدیمی حزب توده ایران بوده تحت عنوان «توضیح و تکمله» ضمن محکوم کردن اعمال کیانوری و ارتباطش با سید ضیاء الدین مینویسد «در برابر اینهمه خدمت» به کودتاچیان بود که نوه شایخ فضل الله توری با اونفورم سرهنگی برادرش بازداشت میشود بلافاصله ازاد و بنا بر توضیح سید ضیاء الدین طباطبائی با گذرنامه يك مهندس خارجی از فرودگاه مهرآباد به پاریس پرواز مینماید. مریم فیروز هم بدون هیچ اشکالی خارج میشود. ملاحظه میشود که متن فوق، مشابه مضمونی است که کرد بارزانی نقل کرده است و پیدایش آن بطور یقین ریشه در عینیت نستگیری کیانوری دارد. منتها رها کردن وی در شرایط زمانی آن ایام (مقارن با قلع و قمع توده ایها و اندکی پس از تیورباران گروه اول و دوم افسران) بقدری امر مبهم و فوق العاده ای بوده که آنرا به وساطت سید ضیاء الدین (بر پایه سوایق ذهنی از شایعات پیشین) مربوط ساخته اند. در دستور آینده با آراه مدرک جدیدی مسئله روشن خواهد شد.

آقای باقر مؤمنی از کادر های سابق حزب توده ایران نیز در رابطه با نستگیری کیانوری اشاراتی دارد. مؤمنی در نشریه «راه آزادی» شماره ۲۷ در توضیح علت عدم تمایل و امتناع وی برای انجام ملاقاتی که کیانوری در سال ۵۵ - ۱۳۵۴ از وی خواست بود چنین شرح میدهد «اساساً من بخود کیانوری مشکوک بودم زیرا میدانستم که او در ایران نستگیر شده و معلوم نیست با چه قول و قرار ها و نوع معامله ای ازادی خود را بازخرید و بخارج رفته است» و در عین حال بخش شایبه نستگیری و فرار او را در انزمان که گویا پس از تیراندازی صورت گرفته است مشکوک میخواند.

آقای مؤمنی که با رادمش در اواخر عمر وی تماس داشت مینویسد. رادمش نیز وقتی در عراق بود از نستگیری و ترخیص کیانوری اطلاع پیدا میکند و وقتی این موضوع را به هیئت اجراییه گزارش میکند، کامبختش در پاسخ رادمش میگوید کیانوری خودش پس از ورود به شوروی در تماس با «رفقاء» تمام ماجرا را شرح داده و رفقا خوششان در جریان هستند (\*).

در آنچه مربوط به شك و تردید و شگفتی رفیق بابک است. که چگونه نظری از يك واقعه دو داستان کاملاً متفارت میسازد و روابط دوستانه پوره‌رمزان و همسرش ملکه محمدی با اسکندری و مخالفت سرخستانه آنها با کیانوری که چرا ماجرا را به آن نگفتند و باین گفتند، چرا ملکه محمدی که از کامبختش نستورد داشت جریان را بکسی نکوید از همه کس (جز نظری)

پنهان داشت، مگر نظری در حزب چکاره بود؟، که به عنوان دلایلی در رد اظهارات آذرتور مینتی بر تکذیب ماجرای «تیراندازی و فرار کیانوری» است. برای آنکه خوانندگان «راه آزادی» را نیز به شک و تردید و اندارد بطور مختصر توضیحاتی داده میشود:

اگر به مندرجات مصاحبه گذشته من بدقت توجه شود. پس از تمهید مقدّماتی بمنظور بیان خیر مهم دستگیری کیانوری، نظری منتظر توضیح چگونگی رویداد از طرف من نمیشود و با پیشدستی برای مهم جلوه داین... میگوید پلی من اطلاع دست اول دارم و این موضوع یکی از مطالب مهم یاد داشت های من است که در بخش های بعدی خاطرات، آنرا بطور مبسوط شرح خواهم داد (که بدیختانه مرگ مهلتش نداد). پس از ذکر این مقدمه به شرح احضار خود از طرف ملا مصطفی بارزانی پرداخت که فقط برای شنیدن گواهی کرد بارزانی ویرا خواسته بود.

اما چرا نظری روایت ملکه محمدی را برای من نگفته ولی آنرا برای باقر مؤمنی تعریف کرده است. اگر در این خود داری قصد و نیتی داشتی است در غیبت همیشگی او اکنون هر تعبیری از آن جنبه ذهنی خواهد داشت. در هر حال شنیدن در چور روایت (شاید هم بیشتر) از واقعه واحدی و تعریف آن به بیگران نه بیانگر است که راوی آنها را خودش ساخته است و نه دلایل قانع کننده ای در رد وجود عینی رویداد مورد بحث است. اما در حالت اخیر وقتی خاطره آن صحنه را بیاد میارم، ادامه صحبت به گزارش حسن نظری از جریان مذکور به کامبخش، دستور وی دایر به کتمان آن، بعد از مدتی تشکیل جلسه ای با حضور انیسیموف، کامبخش و نظری رسید و بحث بدرازا کشید که چالب ترین قسمت آن تاکید انیسیموف بود که کیانوری شخصاً گزارش کامل مارتع را داده و در مورد این مقله بناید با کسی صحبت شود. مجموع این داده ها در تلفیق با اخبار رسیده از افسران امنیتی رژیم سابق برای کشف معمای هفتت در نامه «سوارک» برای من کافی و ارضاء کننده بود. با نظری قرار گذاشتیم حد اکثر تا نه روز دیگر برای تنظیم و تایپ چک نویسیهای بخش های آینده خاطراتش به پاریس نژد من بیاید که متشرفانه سویم سکتة مغزی او را با در آورد و یادداشتها بدست اشخاص نامعلومی افتاد... اما پاسخ این سؤال «نظری در حزب چکاره بود؟»:

حسن نظری، از اوکین کسانیت که در تشکیل هسته های اولیه شکل افسران در رسته هوایی ارتش شرکت داشته است. سوابق، مقام و موقعیت حزبی نظری بیشتر در فرقه دموکرات آذربایجان شکل گرفته است. پس از انتقال رهبری حزب به آلمان شرقی، سر و کله نظری هم در آن کشور پیدا میشود. نظری کله اثر و معمولی نداشت. مدتی بود بعد حزب و دولت آلمان در اخراج وی به نظر واحدی رسیدند با این تصمیم با سرمتی همراه با تهرین و تحقیر انجام شد. نظری به شوروی مراجعت کرد و مدت کوتاهی بعد مجدداً به آلمان برگشت (در آنموقع مهاجرین سیاسی حتی برای مسافرت از شهری به شهر دیگر در داخل شوروی میبایستی اجازه بگیرند) و در دانشگاه شغل گرفت، در حزب پذیرفته شد بعنوان مسئول یکی از حوزه ها انتخاب شد و بعد با رادمنش دبیر اول حزب چند سالی به عراق رفت و در پلنوم وسیع هفتم فعالانه شرکت نمود. در این پلنوم من طبق توصیه شتابخش از کاندیداتوری خود بکنف نظری صرفنظر کردم که مورد سرزنش و انتقاد شدید طبری واقع شدم. اما نظری رای کافی نیارده. من در مصاحبه خود نظری را با این فرمولبندی معرفی کرده بودم: «دکتر حسن نظری سوابق و روابط نزدیکتری با ارگانها، شخصیت های حزبی و روابط بین المللی داشته. در رابطه با استدلالات پیرامون موافقت یا مخالفت پورهرمزگان و ملکه محمدی با این یا آن جناح و تعمیم این تمایلات به رویداد های حزبی در هر شرایط زمانی و مکانی، باید گفت اینگونه استدلالات در حقیقت ناپایده گرفت و کم بها دادن به تصمیمات تقریباً مقاربت ناپذیر و مردافکن مهاجرت لعنتی است که در فعل و انفعالات مهم حزبی عامل تعیین کننده بشمار میروند. افزون بر این نظری دهها سال نوست و رفیق چون جونی و بنیامین نزدیک پورهرمزگان همسر ملکه محمدی بوده و از اسرار مربوط به مناسبات خود با «دوستان» که کامبخش یکی از سر شیکه های اصلی این ارتباطات بود و به کوه آحدو «کعبه آماله» تکیه داشت با خبر بودند. این تمجب دارد که در یک محفل خودمانی سه نفری اگر صحبت از ماجرای کیانوری پیش بیاید، ملکه محمدی از چگونگی دستگیری وی که قطعاً همسرش پورهرمزگان را از آن آگاه کرده است اطلاع میدهد؟ و حسن نظری پس از مدتها که از گردونه خارج شده است آنرا برای دیگری نقل کند؟ و اصولاً قضایات در مورد تمایلات، اقوال و افعال این قبیل افراد در چارچوب مناسبات فوق الذکر قابل بررسی است انهم بشرطیکه داده های معتبری در دسترس باشد.

اگر چه سخن بدرازا کشیده میشود ولی مفید میدانم در این مورد چند فاکت زنده مثال بیاورم، شاید بررسی برای آیندگان باشد و حیف است اینها را بگور ببریم.

زنده یاه ایرج اسکندری برای شرکت در یکی از کنگره های حزبی مجارستان پورهرمزگان را همراه داشت. من در اولین برخورد با اسکندری سؤال کردم چگونه و بر اساس چه معیاری در هیئت نمایندگی حزب توده ایران، بمنظور شرکت در کنگره یک حزب برادر دبیر حزب با یک فرد ساده حزبی مانند پورهرمزگان (هنوز به کمیته صعود نکرده بود) مانند پورهرمزگان تعیین میشود؟ اسکندری پاسخ داد خود من بعنوان مستیار او را انتخاب کردم. چرا پورهرمزگان؟ بدلیل آنکه او همیشه مخالف غلام یحیی و جناح چپ گرای رهبری است! صحبت در اطاق مهمانخانه حزبی جریان داشت. ر. اسکندری را دعوت کردم کمی بیرون با هم قدم بزنیم. گفت رفیق محترم، این فرد عامل ک. گ.ا. ب. است. این انتخاب اگر هم بابتکار شخصی بعمل آمده باشد، توری است که برای شکار تو گسترده شده است. اسکندری خوش قلب با سراسیمگی پرسید، پس چطور او همیشه بر علیه غلام حرف میزند. بر این زمینه ها اسکندری به پورهرمزگان اطمینان پیدا کرده و در گفتگو های خود با وی جانب احتیاط را رعایت نکرده بود، لذا پس از شنیدن توضیحات من هراسان من را حجاب احتیاط را رعایت نکرده بود، لذا تا تودیع از همدیگر کلامی در این باره بر زبان نیارده.

کیهان را نیز بر پایه همین نوع تظاهرات، قبلاً به لایپزیک آورد و پس از مدتی با استفاده از اختیارات دبیر اولی او را برای مدیریت دبیرخانه کاندیدا کرد تا تمام اسناد و مدارک حزبی در اختیار فرد طرف اطمینان خود قرار گیرد یعنی آن چیزی که سیمورخ خواهان و مشتاق آن بود. این هر دو از مخالفین سرسخت و آشتی ناپذیر کیانوری و طرفدار اسکندری بحساب می آمدند. اما در پلنوم شانزدهم حزب به پیشنهاد من که گزینش کیانوری بجای اسکندری به دبیر اولی حزب در غیاب پلنوم مخالف اسامنامه حزبی است از لیمیک پورهرمزگان که شدید تر از دار و دست غلام یحیی بود، در لحظه سرنوشت همانگونه که «ضرورت» ایجاب میکرد هر دو به نفع کیانوری رای دادند.

در این بحث ما، نکته حساسی وجود دارد که باید در موزک توجه قرار گیرد و آن اینست که در تمام روایت های ذکر شده، وقتیکه گزارش به کامبخش میرسد بلافاصله دستور سکوت میدهد و سپس پای شورویها را بعنوان «اتوهش» بمیان میکشد: «کیانوری همه چیز را به رفقای شوروی گزارش داده و در این باره باید سنگ روی سنگ گذاشت» این تدبیر در انموقع بمثابة دستور بلامنازع بود. در بین این روایت ها گفته حسن نظری درخور توجه بیشتری است که مضمون فوق بوسیله خود انیسیموف یکی از کار های برجسته حزب کمونیست شوروی، عضو ک.ا. گ. ب. در حضور کامبخش و با تکمک بوی ابلاغ شده است. البته تردیدی نیست که کیانوری مسئله را به مقامات شوروی گزارش داده است. در کجا؟ کی و با چه محتوایی فعلاً بر کسی آشکار نیست. اما یک نکته غیرعادی که من آنرا بدون هیچگونه تفسیری میتویسم در خروج کیانوری از ایران بششم میخورده که در جلد سوم خاطرات اسکندری به آن اشاره شده است. اسکندری شرح میدهد، پس از ۲۸ مرداد که جلسات کمیته مرکزی در مسکو تشکیل میشد، خروج باقیمانده افراد رهبری از ایران مطرح شد که موضوع بانها اطلاع داده شد. کیانوری پاسخ داده بود «من در این جا میمانم و سنگر را ه ما نمیکنم» ولی یکدفعه دیدیم رادمنش آمد و گفت «رفقای شوروی گفتند این مختصر را برای کیانوری بنویسید فقط یک سطر «فوراً حرکت کنید» نه یک جمله کمتر و نه بیشتر همین را بنویسید. رادمنش آنرا امضاء کرد بعد از آن کیانوری آمد. بنظر میرسد توضیحات کافی باشد و صفحات محدود «راه آزادی» اجازه

بیش از این را نمیدهد. بطوریکه بابک امیرخسروی نیز اشاره کرده است و خود من نیز تعهد کرده بودم که برای روشن شدن هر چه بیشتر مسئله، موضوع را پی گیری نمایم بر این اساس تصمیم گرفته شد با مراجعه مجدد به مقامات امنیتی، طی نوشته ای پرسش های لازم را تنظیم و تقاضای توضیحات روشنتری بنماییم. تنظیم این سؤالات بااضافه چند پرسش تکمیلی بوسیله خود. ر. بابک صورت گرفت که من عیناً آنرا برای افسر بلند پایه اطلاعاتی ارسال داشتم تا ضمن تماس با افسر مأمور دستگیری کیانوری چگونگی را بطور کتبی توضیح دهند.

اینک با این در پی پاسخ رسیده که بنظر من آخرین سند معتبر میباشد، بویژه از آنجهت که نویسنده در قید حیات بوده و صحت کلیه مندرجات نامه را تضمین میکند با این شرط که هنوز اجازه نمیدهد نام وی فاش شود. از نظر خوانندگان «راه آزادی» میگذرد. (در داخل [ ] توضیحاتی از آذرتور برای روشن شدن مطلب میباشد)

۱ - مقدمه:  
افسر مسئول دستگیری اعضای حزب توده خاطرات خود را چنین شرح میدهد:  
با وجود گذشت چهل سال که از دستگیری دکتر نور الدین کیانوری میگذرد چون ترتیب ترخیص او غیر عادی و جالب بود کاملاً در خاطر مانده است.  
از علت و سبب ترخیص کیانوری بدون اطلاع میباشد فقط شاه و فرماندار نظامی میدانسته اند (هیچ گونه گزارش کتبی روی کاغذ نیامده).  
به سندی که آقای فریدون آذرتور در صفحه ۶۲ و ۶۳ جزوه اشاره نمودند ممکن است مربوط به دستگیری دیگر کیانوری بود که دکتر حسن نظری برای ایشان تعریف کرده اند باشد. افسر از آن بی اطلاع میباشد. [اشاره به مطالبی از مصاحبه آذرتور است که در جزوه عبیده ای انتشار یافته است]

۱-۱- تدریس:

۱-۱-۱- آرتسزول دستگیری اعضای حزب توده خاطرات خود را چنین شرح میدهد.

۱-۱-۲- دو روز گذشت چهل سال که از دستگیری دکتر نور الدین کیانوری میگذرد چون ترتیب ترخیص او غیر عادی و جالب بود کاملاً در خاطر مانده است.

۱-۱-۳- از علت و سبب ترخیص کیانوری بدون اطلاع میباشد فقط شاه و فرماندار نظامی میدانسته اند (هیچ گونه گزارش کتبی روی کاغذ نیامده).

۱-۱-۴- به سندی که آقای فریدون آذرتور در صفحه ۶۲ و ۶۳ جزوه اشاره نمودند ممکن است مربوط به دستگیری دیگر کیانوری بود که دکتر حسن نظری برای ایشان تعریف کرده اند باشد. افسر از آن بی اطلاع میباشد. [اشاره به مطالبی از مصاحبه آذرتور است که در جزوه عبیده ای انتشار یافته است]

۱-۱-۵- آرتسزول دستگیری اعضای حزب توده خاطرات خود را چنین شرح میدهد.

۱-۱-۶- دو روز گذشت چهل سال که از دستگیری دکتر نور الدین کیانوری میگذرد چون ترتیب ترخیص او غیر عادی و جالب بود کاملاً در خاطر مانده است.

۱-۱-۷- از علت و سبب ترخیص کیانوری بدون اطلاع میباشد فقط شاه و فرماندار نظامی میدانسته اند (هیچ گونه گزارش کتبی روی کاغذ نیامده).

۱-۱-۸- به سندی که آقای فریدون آذرتور در صفحه ۶۲ و ۶۳ جزوه اشاره نمودند ممکن است مربوط به دستگیری دیگر کیانوری بود که دکتر حسن نظری برای ایشان تعریف کرده اند باشد. افسر از آن بی اطلاع میباشد. [اشاره به مطالبی از مصاحبه آذرتور است که در جزوه عبیده ای انتشار یافته است]

۱-۱-۹- آرتسزول دستگیری اعضای حزب توده خاطرات خود را چنین شرح میدهد.

۱-۱-۱۰- دو روز گذشت چهل سال که از دستگیری دکتر نور الدین کیانوری میگذرد چون ترتیب ترخیص او غیر عادی و جالب بود کاملاً در خاطر مانده است.

۱-۱-۱۱- از علت و سبب ترخیص کیانوری بدون اطلاع میباشد فقط شاه و فرماندار نظامی میدانسته اند (هیچ گونه گزارش کتبی روی کاغذ نیامده).

۱-۱-۱۲- به سندی که آقای فریدون آذرتور در صفحه ۶۲ و ۶۳ جزوه اشاره نمودند ممکن است مربوط به دستگیری دیگر کیانوری بود که دکتر حسن نظری برای ایشان تعریف کرده اند باشد. افسر از آن بی اطلاع میباشد. [اشاره به مطالبی از مصاحبه آذرتور است که در جزوه عبیده ای انتشار یافته است]

۱-۱-۱۳- آرتسزول دستگیری اعضای حزب توده خاطرات خود را چنین شرح میدهد.

۱-۱-۱۴- دو روز گذشت چهل سال که از دستگیری دکتر نور الدین کیانوری میگذرد چون ترتیب ترخیص او غیر عادی و جالب بود کاملاً در خاطر مانده است.

۱-۱-۱۵- از علت و سبب ترخیص کیانوری بدون اطلاع میباشد فقط شاه و فرماندار نظامی میدانسته اند (هیچ گونه گزارش کتبی روی کاغذ نیامده).



استگیری بکسی ابراز و منتشر نشود و کیانوری را تحت مراقبت کامل در ماشین نگهداری شود.

۳- دستگیری دکتر کمازوس:

در ساعت شش روز ۲۸ آبان ۱۳۳۳ دکتر کمازوس که مجلس پهلای افسری سرنگ بود بر وسیله خود در نزد دروغیان (؟) شناسایی شد که بر وسیله مامورین زما ناداری دستگیر میگردد.

پرونده سرگرد داشت در سرورنیکه ضابطه رکنی یا کاره نامی در حین یک حزب توده دستگیر شده قبل از بهر تاسیس راتب را فوراً بر فراز ندر نظامی اطلاع داده و کسب دستورهای تلقین گزارش داد.

زما ناداری نیز تاسیس خواسته و دستور داد در جریان دستگیری بکسی ابراز و منتشر نشود

افسر در ساعت ۸ شب بدفتر فرماندار رفت فرماندار پس از خلوت کردن دفتر خود مشورتی راجع به نحو دستگیری محل نگهداری و مامورین نمودند پس از توضیح فرماندار نظامی به افسر مزبور گفت مراتب دستگیری کیانوری بر عرض امینحضرت رسید مقرر فرمودند دستگیری و ترخیص او بایستی سری و محرمانه بماند. شما حق ندارید حتی فرماندهان مستقیم خود نه حالا و نه در اتیه مطلبی بپرواز دهید. سپس با تلفن به زبان فرانسه (در حدود ۱۵ یا ۲۰ دقیقه) صحبت کردند آنگاه دستور دادند که خود افسر با یک پاسدار مورد اعتماد کیانوری را بخیابان (۲) برده و بشخصی که شما را خوب میشناسد در ساعت ۹/۳۰ چند قدم بالا تر از حضیرة القدس خواهد آمد که کیانوری را از شما تحویل بگیرد و در صورت خواستن کمک با آنها همکاری کنید، نتیجه در اولین ساعت بمن هر کجا باشم اطلاع دهید.

در رأس ساعت ماشین بزرگ تیره رنگ جلو پای افسر ایستاد پس از نامیدن نام افسر گفت تیمسار بختیار موافقت کردند که کیانوری را از شما تحویل بگیرم و خواهش کرد که کیانوری را از ماشین پیاده کرده راننده و مامورین را مرخص سپس کیانوری را سوار ماشین کنید ضمناً گفت یکساعت دیگر شما مقابل محل طرف در غرب خیابان باشید. در ساعت ۱۰/۴۵ شب ماشین مراجعت و افسر را سوار نمودند داخل ماشین ۴ نفر بود در جلو راننده و یک محافظ در سندی عقب ماشین کیانوری و آن شخص بودند. پس از حرکت شخص مزبور گفت میخواهیم داستانی برای آزادی کیانوری تهیه کنیم که او بتواند دوستان خود توجیه و شما هم بتوانید مامورین خود را متقاعد کنید که کیانوری فرار کرده است داستان تهیه شد. (کیانوری در موقع تحویل به افسر دیگر با استفاده از اسلحه خود افسر مراقب را مقتول و از سراسیمه شدن مامور دیگر استفاده کرده و فرار مینماید).

خوب بخاطر دارد که پیشنهاد تیراندازی و مقتول نمودن افسر مراقب را شخص کیانوری پیشنهاد نمود و استدلال میکرد چون بین افراد حزب شهرت دارد که خسرو روزبه و کیانوری همیشه مسلح حرکت مینمایند این شایعه تیراندازی و فرار مورد قبول همه خواهد بود.

مراتب در حدود ۱۲/۲۰ شب به فرماندار نظامی که در کاخ والا حضرت شمس مهران بود گزارش میشود.

۴ - مریم فیروز

مامور ویژه رکن دو بنام سیامک در فروردین ۱۳۳۴ گزارش مینماید مریم فیروز چند روزی است که در خانه وثوق زمانی قاضی دانگستری سکونت دارد. چون وثوق زمانی قاضی نشسته بود و مصونیت داشت برای کسب اجازه دستگیری آنها به فرمانداری نظامی مراجعه شد فرماندار نظامی گفت فعلاً کار به مریم فیروز نداشته باشید.

۵ - صمد رزندی

در تاریخ ۲ مهر ماه ۱۳۳۳ بهدایت حسن سبزواری چاپخانه حزب توده در داروبه کشف و صمد رزندی مسئول آن دستگیر میگردد. در بازجویی اطلاعات زیادی افشاء و شناسائی زیادی از کادر های مهم و اعضای حزب توده نمود. با دادن این اطلاعات تقاضای همکاری و بخشش از جرم خود مینماید که مورد قبول قرار گرفت.

از شب ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۳ رزندی در ماشین جیب فرمانداری نظامی می نشست و افراد حزبی را به مامورین معرفی میکرد ترتیب کار طوری بود که پس از شناسائی و معرفی رزندی برای اینکه دیده و شناخته نشود با ماشینی که سوار بود از محل خارج میشد و از نحو دستگیر و مراتب بعدی بی اطلاع بود. نامبرده در مرداد سال ۱۳۳۴ نو مرتبه به حزب توده پناهنده و گذارش که به حزب داد در خانه قریشی بدست آمد. او علت پناهندگی خود را دانستن مطالب زیادی از کثافت کاری حزب توده بوده که نمیخواندگی در زندان بماند که مجبور به افشاء آنها بشود به وسیله کیانوری به روسیه فرستاده شد.

رزندی در روسیه گزارش دیگر داده شرح داستان منتشر شده فرمانداری نظامی را با تغییرات مختصری نوشت و علت پناهندگی خود را ابراز شجاعت کیانوری را در فرار نکر نمود همین داستان در پلنوم چهارم به نفع کیانوری تمام شد. تعداد دستگیر شدگان بوسیله رزندی بیش از ۶۰ نفر بوده است نه ۲۵ نفر

۶- راجع به گزارش مامور ساواک مورخه ۲۰ آذر ۱۳۵۴ هیچگونه اطلاعی ندارد. [منظور گزارش فتح اله بهزانی مسئول ساواک در آلمان شرقی است].

۷ - فرج اله میزانی:

پس از دستگیری قرار همکاری را گذارده و چند نفر را معرفی نمود که پس از مسافرت او بخارج دستگیر میشوند. ساواک مبلغ ۲۵ هزار تومان با او عدد بلیط هواپیمائی (ایران آر) یکی برای خودش بمقصد اسلامبول بوده و دیگری بنام زتش برای یکماه و نیم بعد به مقصد وین داده شد پس از

مسافرت میزانی دو یا سه گزارش عانی وضع زندگی اعضاء حزب و مسئولیت آنها را و شرح زندگی خود داده بعداً در ساواک تصمیم گرفته شد که او را به اداره سوم مربوط کرده که در آن موقع سرهنگ خدیو زاد بود از بقیه چریان بی اطلاع میباشد.

۸ - علی متقی:

خود را به معاونت سازمان امنیت معرفی نمود گرفتن اطلاعات از او به افسر مربوطه داده شد متقی اطلاعات خود را حدود ۴۰ صفحه بود تهیه نمود بدون زندانی شدن آزاد میگردد برای استفاده از او پرونده به رئیس اداره سوم داده شد. قطعاً نمیتوان گفت اما گمان میکند تا سال ۱۳۳۹ هر دو نفر آنها مورد استفاده ساواک بوده اند.

۹- فرج میرزا:

فرج میرزا افسر تیراندازی را که در دهه ۲۰ و ۳۰ میلادی سران نزدیک می ازسازت ا.م.راج دستگیر شد ساواک مع ۱۰ هزار تومان با عدد بلیط هواپیمائی (ایران انکی) که برای آموزش مخصوصه ساواک بود دستگیری تا آموزش برای یکماه نیم به مقصد وین داده شد پس ازسازت فرج را دو بار دستگیر سازی وضع زندان ا.م.راج حزب دستگیرت آن را شرح زندگ خود داده بعداً دستگیر شد که در اداره ابراز مامورین فرار کرده آن شرح سرنگ قدر نامور و زما ناداری بی اطلاع میباشد

باید نکته ای را درباره اطلاعاتی فوق افزود که نویسنده با صلاحیت مطلق که دارد گواهی میدهد که شرح مختصر درباره کتاب سرهنگ زیبایی «دکتر کیانوری» که با لباس سرهنگی و اسلحه شب ها در خیابان ها می گشت، یک شب در حین دستگیری تیراندازی نمود و فرار کرده در مطابقت کامل با تصمیمی است که بامر مقامات عالی در توجیه آزادی کیانوری ساخته شده است. اگر چه در این مورد باز هم میتوان از ذره بین دیربازی ابهامات و تناقضاتی پیدا کرد ولی این پذیرفتنی است که ابهام و تناقض ناشی از گذشت چهل سال از یک حادثه بویژه برای سالفوردگانی که هشتمین دهسال عمر خود را میگذرانند طبیعی بوده و نکاتی را در بر می گیرند که جنبه فرعی دارند. اما هرگز تردیدی در این مطلب بوجود نمیآورد که کیانوری بعد از دستگیری بدنبال تیراندازی به مامورین فرار نکرده بلکه دستگاه حکومت کودتا بمناسباتی و بر پایه محاسباتی او را پس از چند ساعت آزاد نموده است.

نظر باینکه من با دریافت اطلاعاتی فوق و نیز شناسائی با دلایل مخالفت های یاد شده که در عین حال با داده های جدیدی همراه بودند و هم چنین انتشار خاطرات کیانوری که در این زمینه چگونگی فرار خود را شرح داده و بعد از مصاحبه دو سال قبل من انتشار یافته است، اعتقاد راسخ پیدا کرده ام که داستان تیراندازی و فرار کیانوری بکلی ساختگی بوده و دستگیری و ترخیص او بهمان شکلی صورت گرفته است که در اطلاعاتی فوق ذکر میشود، لذا مقتضی میدانم با جمع بندی مواردی که با مسئله ارتباط مستقیم دارد، او را به خوانندگان و احیاناً پژوهشگران واگذار نمایم.

کیانوری در خاطرات خود ماجرای دستگیری خود را چنین شرح میدهد: «در همان زمان خیانت رزندی، یعنی در مهر یا آبان ۲۳، من با رابط روزبه در خیابان سمیه فعلی (ثویبای سابق) قرار داشتم (قبلاً در صفحه ۱۷۲ شرح میدهد که پس از ۲۸ مرداد ۲۲ رابط مستقیم من و روزبه بانو ملکه محمدی بود) که برای روزبه پیامی را بفرستم. در آنموقع من برای پوشش از لباس نایب سرهنگی استفاده میکردم و رزندی این را میدانست. در حالیکه ما مشغول صحبت بودیم یک جیب نظامی در آن طرف خیابان توقف کرد و دو نفر از آن پیاده شدند و بطرف ما آمدند و گفتند: چنان سرهنگ، فرماندار نظامی شما را خواسته اند. گفتم مرا خواسته اند؟ خوب برویم! از آن طرف معکوس چپ راه افتادم. گفتند: نه، بفرمائید آن طرف، اتومبیل حاضر است. تا این را گفت من اسلحه کمرب را. که همیشه در جیب داشتم و آماده شلیک بودم. بیرون کشیدم و به صورتش شلیک کردم. او افتاد و خون زیادی ریخت و پشت سر هم شلیک کردم و دویدم تا به یکی از پارکی های خیابان سمیه رسیدم ( در آن زمان سرتاسر خیابان سمیه ساختمان نبود و خرابه های وجود داشت که بعضاً به خیابان شاهرضا راه داشت). از آنجا به خیابان شاهرضا رفتم و پالتویی را که دو رویه بود، پشت و رو کردم. تصادفاً یک تاکسی رسید، سوار شدم و رفتم. خاطرات کیانوری صفحه ۲۴۲.

در شرح بالا اظهارات ملکه محمدی نیز، تا لحظه ایکه با مشاهده مامورین برای فرار از تعقیب از هم جدا می شوند مطابقت دارد. اما اختلاف در شرح واقعه از همین جا شروع میشود.

نقش محمدی کوتاه است و هیچگونه تعمیر و تفسیری نمی طلبد. پس از جدا شدن از کیانوری چون احساس میکند خطری نیست، برمیگردد به بینه چه بر سر او آمده است. مشاهده میکند مامورین کیانوری را دستگیر کرده بطرف جیب می برند.

اما روایت کیانوری، حتی اگر محتویات اطلاعاتی معتبر فوق را هم ندیده بگیریم، به دلایل زیر بکل مشکوک و غیرواقعی است.

۱- در یومین ماه پائیز تهران معمولاً کسی پالتو نمی پوشد. با این حال با حسن نیت میتوان فرض کرد که هوای پائیز سال ۱۳۳۳ تهران بسیار سرد بوده است.

۲- پالتو افسری هرگز دو رویه نمیشود (بعلمت دو ردیف دکمه های بزرگ شیر و خورشید در طرفین سینه، سردوشی ها با چهار ستاره ۸ پر گنده، اپول، روی هم سوار شدن سرتاسری قسمت جلو، چاک عقب از کمر تا آغذ، آسترو و غیره). کیانوری ادعا میکند پس از تیراندازی، فرار و خروج از صحنه «عملیات» و رسیدن به خیابان شاهرضا آنرا پشت و رو کرده و پوشیده است!

۳ - اسلحه کمربند لخت و آماده شلیک را هیچکس و هیچوقت داخل جیب پالتو نمی گذارد. این کار بدان معنی است که اسلحه لخت، یا یک تشنگ در داخل لوله و ضامن آزاد شده بطور ولو در جیب گذاشته شود که هر لحظه خطر در رفتن تیری، در هر حرکت غیرمترقبه احتمالی و یا حتی به هنگام خارج ساختن آن از جیب به بار میآورد که قبل از همه به حامل اسلحه اصابت میکند. این شکرده کیانوری لابد بمنظور اقتناع مخاطب خود در یکارگیری سریع و غافلگیرانه اسلحه است. ولی نمیداند در عمل، عکس آن صادق است مگر اینکه نسبت در جیب و اسلحه در دست قرار گرفته باشد.

۴ - حال دو نفر درجه داری را که خود شاهد هیجان رزندی بودند که پس از مشاهده شاخص ترین شکار مورد نظر یعنی کیانوری را در لباس سرهنگی به افسر مأمور فرمانداری نظامی نشان میدهند، سپس توقف ماشین و دریافت دستور مؤذک از فرمانده مستقیم شان را در نظر بگیریم که بطور قطع مسلحانه (حالتی که در اصطلاح نظامی حاضر بجنگ میگویند)، مسلط به شیوه کاری که مدتها تجربه کرده اند به کیانوری نزدیک میشوند و خطاب به وی میگویند. جناب سرهنگ، فرماندار نظامی شما را خواسته اند، کیانوری از طرف منکوس جیب راه می افتد (که این خود به هشیاری مأمورین می افزاید) وقتی میگویند نه، اتومبیل آنطرف حاضر است کیانوری اسلحه آماده به شلیک را از جیب پالتو خود درمی آورد و پس از تیراندازی به صورت یکی از مأمورین و مشاهده زمین افتادن و جاری شدن خون زیاد، با شلیک پشت سر هم فرار میکند. (لابد افسر مسئول که نور تر و مأمور مستگیری در نزدیکیترین فاصله، مات و مبهوت فقط ناظر این عملیات حیرت انگیز بزن بهادری خشکشان میزند). کیانوری پس از طی ۳۰۰ متر از محل حادثه و خروج از میدان معرکه، چون دیگر کسی در آن تعقیب نمی کرد وارد خیابان شاهرضا میشود. سپس پالتو سرهنگ دومی را برمیآورد و آنرا پشت و رو می کند. چرا؟ خیابانی که اوایل شب آنهوه جمعیت در رفت و آمد هستند، وضعیتی که یک سرهنگ نوم خوش تپشی میتواند آزادانه به راه خود ادامه دهد. میادرت به این کار چه معنی دارد؟ تصادفاً یک تاکسی میرسد و کیانوری سوار شده و به سوی اقامتگاه خود میرود.

اگر سمد رزندی ۲۸ سال قبل این ماجرا را بهمین شکل فوق که کیانوری شرح میدهد گزارش میداد، از همان لحظه شک و تردید هر خواننده ای را کم و بیش برمی انگیزد. از سوی دیگر گزارش رزندی هم با توجه به داده های جدید بدلیل زیر نمیتواند کوچکترین اعتباری داشته باشد:

۱ - رزندی مینویسد، تحت تاثیر «شهامت» کیانوری به بهانه لزوم فوری حمل درجه دار مجروح به بیمارستان، مانع تعقیب وی شده است. (این قسمت از نوشته رزندی مورد تایید هر سه نفر، کیانوری، امیرخسروی و من میباشد که در پلنوم چهارم آنرا قرائت کرده ایم)

۲ - افسر مأمور فرمانداری نظامی مینویسد: «ترتیب کار طوری بود که پس از شناسایی و معرفی رزندی برای آنکه شناخته نشود با ماشینی که سوار بود از محل خارج میشد و از نحو [ه] مستگیری [ی] و مراقب بدی بی اطلاع بوده. آیا همین یک دلیل برای رد ادعای رزندی کافی نیست؟ با این حال بررسی را بر پایه گزارش او ادامه میدهم.

۳ - اگر چه برای ما معلوم نیست خودرو های فرمانداری در این شکار، یک یا دو دستگاه بوده است. یا وجود این به احتمال مناسب تر به حال رزندی، فرض می کنیم او در فاصله سی متری، در داخل ماشین شاهد ماجرا بوده است. بنابراین از لحظه تیراندازی، شاهد افتادن درجه دار، و اکتشاف مأمورین، حمل مجروحی که به آن شدت جراحت برداشته است تا ماشین، یا توجه باینکه مأمور دیگر پهلو سستش به نتهاش قادر باینکار نبوده، و راننده یا فرد دیگری به کمک وی بشتابد و استدلال رزندی که از تعقیب صرفنظر کند اقلا سه دقیقه وقت لازم دارد. در این برهه زمانی کیانوری از خیابان سمنیه تا شاهرضا را که ۳۰۰ متر فاصله دارد حتی اگر با اهنگ پیاده طی کند (در حالیکه پس از شلیک های انچنانی و مجروح کردن مأمور و وحشت مضاعف از مستگیری میبایستد هر چه سریعتر خود را از معرکه خارج سازد) به خیابان شاهرضا رسیده و بقول خود، پالتو را پشت و رو کرده و سوار تاکسی شده است. در اینصورت اگر هم بر عکس، مأمورین را تشویق می کرد که شما «مجرم» را تعقیب کنید و من مجروح را با راننده به بیمارستان میبرسانم تعقیب به نتیجه و اثری نمیتوانست داشت باشد.

در بحث مربوط به این واقعه اگر هنوز کسانی معتقد هستند که فرد کیانوری در نتیجه غافلگیری کردن گروه مستگیری، تیراندازی، مضروب ساختن یکی از مأمورین صورت گرفته است. لازم میاید دلایلی هم از فیهت و نبود هرگونه بازتابی که متناسب با وقوع چنین حادثه ای باشد نشان بدهند. مثلاً خیابان شریای سابق که طول آن در حدود یک کیلومتر و نیم و در بین دو تا از اصلی ترین خیابانهای موازی هم و پر جمعیت تهران یعنی شاه رضا و تخت چمشید قرار دارد و در سال ۱۳۳۲ شمالی ترین ساختمانهای فشرده تهران تا چند صد متر شمال تخت چمشید قرار داشت، صدای شلیک تیراندازیها در اول غروب و در یکی از نقاط خیابان سمنیه (ثریا) و سر و صدای ناشی از واقعه مزبور ممکن نبود کنجکاری مردم و اضطراب و تشویش رهگذران و بخصوص ساکنان محل را برنیزانگیزد (در آنروز های بگیری و به بند و هشتنگ فرمانداری نظامی و چند روز بعد از تیر باران سومین گروه افسران سازمان نظامی) و همان شب یا فردا مشاهده خونهای ریخته شده ناشی از تیراندازی شب نمیتوانست توجه عابریین و ساکنان محل را جلب و در گفتگو ها و مطبوعات انزمان در مقیاس گسترده ای انعکاس پیدا نکند. یا درمورد درجه داری که از صورت مجروح و زخمی شده و به بیمارستان حمل گردیده است، ممکن نیست در دفتر بیمارستان ثبت نشود و پزشکان و پرستاران معالج چنین مجروحی که به دهنه قضیه پی نبرند نسبت برادر نیستند و در هیچ جا سخنی بمیان آورده نشده است. و نیز از جانب دهنها و دهنها نفر ابوابجمعی فرمانداری نظامی از افسر، درجه دار و سرباز گرفته بالاخره صد ها و صد ها نفر درجه دار و سرباز واحد سازمانی مأمور تیرخورد به آن تعلق دارد، حتی

اگر فرض کنیم سه هفته بعد از معالجه و بهبودی و خروج از بیمارستان، و حضور در سه خدمت یا تغییر در قیافه و صورت، کمترین نشانه و شایعه ای پخش نشده است. لازم به تاکید است که در هیچکدام از این دو مورد، نستور از بالا مبنی بر رعایت مخفی کاری مطلقاً کارساز و قابل اجرا نیست. اما بطوریکه معلوم است تنها بازتابی که وجود داشته در همان حدی بوده که بر طبق تصمیم و قراری که به آن اشاره رفت، برای متقاعد ساختن مأمورین شاهد مستگیری کیانوری، از سوی افسر مسئول بخش پخش شده بود که طبیعتاً و بر طبق عادت هر کس به سلیقه خود شاخ و برگهایی به آن می افزاید.

در متابعت از همان تصمیم است که ۸ سال بعد، سرهنگ زبانی در کتاب خود تحت عنوان «کمونیسم در ایران» حادثه پابین مهمنی را در عبارت کوچکی چنین خلاصه میکند «دکتر کیانوری که با لباس سرهنگی و اسلحه شویها در خیابان ها می گشت، یک شب در حین مستگیری تیراندازی و فرار کرده (صفحه ۲۱۸). فرمولبندی ظریفی است که امروز مورد استفاده هر دو طرف مخالف در بحث قرار گرفته است.

انچه مربوط به اطلاع موثقی که رفیق امیرخسروی را به صحت گزارشات مشابه کیانوری، رزندی و زبانی مطعن میسازد، روایتی است که سالها قبل از دوست نزدیک خود که خصماً شاهد بوده شنیده است، کیانوری یکساعت بعد از وقوع حادثه جریان را به کسانی، بهمین ترتیبی که سمد رزندی گزارش داده بود تعریف کرده است. چند توضیح در این باره:

۱ - مراجعت کیانوری به نزد دوستانش پس از مستگیری، قرا و مدار، داستان سازی به پیشنها و ابتکار خود او بمنظور توجیه فرار و نقل آن به دوستانش صورت گرفته است و باید هم با گزارشات رزندی و زبانی مطابقت داشته باشد که منبع سرچشمه و انگیزه واحدی دارد. بنابراین امیرخسروی نباید از اینکه دوست ایشان نمیتواند نامش برده شود و مصراحت خواسته است از نقل قول او احتیاط بود متأسف باشد و با اظهار امید کند که روزی بتواند با جلب موافقت ایشان به روشن شدن این بحث کمک مؤثری نماید. زیرا نه تنها این دوست بلکه هزاران نفر افراد دیگر مورد اطمینان هم، این جریان را از زبان کیانوری نقل قول کنند تکرار همان رفتندی است که در کاملترین شکل آن کیانوری در خاطرات خود شرح داده است.

۲ - نکته نومی که شاید مسئله فرعی تلقی شود اینست که دوست محترم، برای اثبات ادعای کیانوری گفته است که وی بعضی رسیدن پیراهنش خیس عرق بوده (لابد بعلت نوبدن مسافرت زیاد برای رسیدن از منطقه خطر). در حالیکه خود کیانوری در خاطراتش قید مینماید که در روز مزبور پالتو افسری پوشیده بود که دلیل سرمای هوای تهران در آبانماه میباشد و بعضی درود به خیابان شاهرضا سوار تاکسی شده و با ماشین به مقصد خود مراجعت کرده است.

درباره مسئله دیگر رزندی، واقعیت مربوط به فرار، پناه آوردن بحزب، اعزام به شوروی و گزارش او، بنویه خود و در مجموع مسائل مشکوکی هستند که احتمالات فرارانی درباره ماهیت آنها بوجود میآورد که متأسفانه صفحات محدود «راه آزادی» اجازه شرح و بسط بیشتری را نس دهد.

در پایان این سرگذشت لازمست به باقیمانده نقش رفیق ملکه محمدی پرداخت. گفتار کیانوری در این باره کوتاه است. او میگوید در حالیکه با ملکه محمدی رابط روزبه مشغول صحبت بودیم یک چپ نظامی در آنطرف خیابان توقف کرد...

همانطوریکه در ستور بالا اشاره شد. از قول ملکه محمدی در مهاجرت گفته میشود. وقتی با کیانوری متوجه میشوند که تحت تعقیب هستند برای نجات از می جدا میشوند. بانو محمدی پس از طی مقداری راه چون احساس می کند کسی دنبال او نیست برمیگردد تا به بیند چه بر سر کیانوری آمده است. می بیند او را مأمورین مستگیری کرده و بطرف جیب فرمانداری نظامی میبرند. این گواهی با گفتار کیانوری از لفظ ای تضاد پیدا میکند که انما دارد با شلیک های پشت سر هم و زخمی ساختن مأموری فرار کرده است. در واقع اگر ملکه محمدی صدای تیراندازی های مکرر را می شنید چه عجله و شتاب برای خروج از معرکه راه دیگری نداشت... بقیه ماجرا چنین است:

بانو ملکه محمدی پس از خروج از ایران و ورود به اروپا، مراتب را به کامبخش گزارش میکند. این روایت را میتوان پذیرفت. بدلیل آنکه معمولاً روحیه توده ایها، زمانیکه قدم به کشور های سوسیالیستی میگذراشتند سرشار از عشق و اعتقاد به مظاهر سوسیالیزم، بویژه باور بدون چون و چرا به اتحاد شوروی و هر انجیزی که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم نزدیکی و بنوعی در ارتباط با آن بود داشتند. این معیار در سنجش ارزش کیفی اعضای رهبری نیز صادق بود. بر این اساس نقش و مقام شاخص کامبخش برای هر تازه واردی ملموس بود، از طرف دیگر پیشدستی خود کامبخش با انگیزه های معلوم در این موارد، قوه کشش و جنبه ای فراهم میشود. لذا منطقی تر این بود که بانو محمدی گزارش خود را قبلاً به اطلاع کامبخش برساند. بر این مبنا رفیق ملکه محمدی در ماجرای کیانوری بیش از این نوع روایت نمیتوانست داشته باشد. ۱ - کیانوری پس از مستگیری با استفاده از اسلحه کمربند مراقب خود را مجروح ساخته و خود را نجات داده است. چنین خبری برای کامبخش، شوهر خواهر کیانوری، بمثابة «بدین مژده گر جان فشانم رواست» چنان مسوت بخش بود که حتی خود در بخش آن پیش قدم نمیشد. زیرا در اطلاق با گزارش رزندی بود که در پلنوم چهارم جا افتاده بود و بنویه خود هم پیروزی جدیدی در تحکیم موقعیت کیانوری بحساب میآمد و هم نمیتوانست این پرونده لعنتی را برای همیشه به باگانی بسپارد.

۲ - به چشم خود مشاهده کرده است که مأمورین فرمانداری نظامی کیانوری را مستگیر کرده اند. سفارش و توصیه کامبخش که بعد ها در مقیاس محدودی بخش شده است در همین حالت مفهوم پیدا میکند «رفقای شوروی از همه ماجرا دقیقاً خبردار هستند لذا در این باره باید سکوت



شده. البته این مبادرت به مضمون است و کسانیکه کامبخش فقید را کم و بیش از نزدیک می‌شناسند میدانند در چنین مواردی فرمولبندی ایشان متناسب با روحیه مخاطب چنان سمرانگیز و جانورانه است تا طرف را به اطاعت باطل‌طلبانه او دارد. این توضیح در رابطه با استدلال رفیق امیرخسروی است مبنی بر اینکه خانم ملکه محمدی و همسرش پورهرمان از مخالفان سرسخت کیانوری بودند پس چرا موضوع باین مهمی را برای اسکندری و رادمش مطرح نکرد. خاطر نشان میشود، سرنظر از برهه زمانی و ماهیت این سمت گریه‌ها که منحنی تغییرات آنها تابع پارامترهای ویژه ای بود (روی سخن بیشتر با پورهرمان است) که در این نوشتار اشارات مختصری بآنها رفت. در هر حال میتوان با اطمینان گفت که این مخالفت سرسختانه نمیتوانست شامل دوران اولیه مهاجرت ملکه محمدی باشد و یا لا اقل هیچگونه دلیل و سندی برای اثبات آن در دسترس هیچکس نیست و اتفاقاً یگانه حلقه مفقوده ای که در این بحث وجود دارد غیبت تاثیر انگیز این رفیق شفیق است. اگر چه بر اساس مدارک و اطلاعات بدست آمده برای شخص من تردیدی باقی نمانده است که آزادی کیانوری پس از دستگیری عطف به پیشینه قبلی بوده و ماهیت داد و ستد و معامله گرانه ای داشته که مطالعه خصوصیات اخلاقی، موقعیت خانوادگی، اعمال و افعال مشکوک گذشته او عوامل و عناصری هستند که این ارزیابی را تأیید میکنند، با این حال برای کسانیکه هنوز این رویداد را به شکلی که عرصه شده است نمی پذیرند، حضور و گواهی رفیق ملکه محمدی پس از تحویل آنهمه آزار و شکنجه های روانی و جسمی، بعد از گذراندن سالهای دراز در زندانهای مخوف رژیم اسلامی، اگر امکان آنرا پیدا کند تا آزادانه و وارسته از هر گونه قید و شرطی برای ناشگون زبانی بگشاید میتواند بعنوان نقطه پایانی این داستان، راه را برای پویندگان حقیقت و پژوهشگران تاریخ هموار تر نماید.

**نتیجه:**  
با استناد به مدارک و اطلاعات بدست آمده رویداد مورد بحث بشرح زیر خلاصه میشود:

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و هجوم همه جانبه به حزب توده ایران و کشف سازمان نظامی حزب در روزهای اول شهریور ۱۳۳۲ که منجر به بازداشت نزدیک ۵۰۰ افسر حاضر بخدمت و تیرباران سه گروه از افسران (گروه سوم ۱۷ ایلانه) گردید. در بحران همه جانبه ای که سراسر حزب را فرا گرفته بود، در یک محیط سراسر وحشت و هراس، نور الدین کیانوری با نفوذترین عضو هیئت اجرایی حزب، در قرار ملاقاتی که با لباس سرهنگی ارتش در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۳۲ با بانو ملکه محمدی رابط خسرو روزبه داشت، در حالیکه مشغول صحبت بودند، با مشاهده توقف جیب فرمانداری نظامی، برای فرار از تعقیب از همدیگر جدا میشوند. ملکه محمدی پس از طی فاصله ای، چون احساس میکند کسی در تعقیب او نیست، برای دانستن وضع کیانوری برمیگردد و می بیند که او را مأمورین دستگیر کرده و بطرف ماشین فرمانداری می برند.

رهاش بعدی و سریع کیانوری چنین شایع و واتمود میگردد و چندین دهسال بهمان ترتیب جای می افتد که او بر اثر تیراندازی و زخمی ساختن یکی از دو مأمور دستگیری، خود را از محرکه خارج کرده است. نویسنده این سطور، خود نیز در سطح رهبری این روایت را پذیرفته بود. لیکن پس از پرورش رژیم اسلامی به حزب و سلسله خیانت‌هایی که کیانوری در گفتار، کردار و رفتارهای زشت و غیر انسانی خود بنمایش گذاشت، و بعد از برخورد مجدد به جریان‌ات مشکوک و مرموز فعالیت‌های حزبی وی که سوابق ذهنی پندی از آنها داشت، بحکم وظیفه و با پی گیری به تحقیق و بررسی موشکافانه ای به پیشینه سیاسی - اجتماعی و اخلاقی کیانوری پرداخت. در این رهگذر آنچه بیش از همه تکان دهنده بود، در محتوای نامه محرمانه - مستقیم «ساواک» انعکاس داشت «کیانوری بمناسبت اقداماتیکه در سال ۱۳۳۲ توده است و نامه ای که از او در دست [ساواک] است شنستش زیر سنگ است و در آینده میتوان از او استفاده نمود. و این نقطه شاخصی است که سمت گیری اصلی را در جستجوی برای رسیدن به هدف تعیین میکند.

نویسنده در تلاش برای تماس با مسئولان بلند پایه امنیتی رژیم سابق، لاجرم به یکی از افسران همدره اش در دانشکده افسری می رسد که در دستگیری و ترخیص کیانوری شرکت مستقیم داشت. این افسر هم اکنون در آمریکا زندگی میکند و تماس با ایشان بطور غیرمستقیم انجام می گیرد.

عمده ترین اطلاع داده شده بوسیله این افسر حاکی از آنست که روایت مربوط به دستگیری و فرار کیانوری پس از تیراندازی ترفندی بیش نبوده و داستانی است که به پیشنهاد خود او ساخته شده است و بمنظور توجیه ترخیص اش به دوستان خود و ابقاء مأموران زیر دست بوسیله دستگیری کننده می باشد. موارد مهم دیگری که از اطلاعات بدست آمده استنتاج میشود عبارتند: از دستگیری و ترخیص کیانوری، بجز شاه، بختیار، افسر دستگیر کننده و یک غیر نظامی «عالی‌مقام» که قسمتی از مشخصات ظاهری او ذکر شده ولی هویت وی معلوم نشده است، هیچوقت و هیچکس نباید اطلاع داشته باشد.

ایلاخ فرمان شاه بوسیله بختیار به افسر دستگیر کننده مبنی بر اینکه کیانوری به فرد ثالث (عالی‌مقام) تحویل داده شود، بیانگر آنست که تصمیم به ترخیص وی قبلاً گرفته شده است. فاصله بین دستگیری و ترخیص کیانوری نزدیک چهار ساعت طول کشیده است اما کیانوری فقط یکساعت در اختیار فرد ثالث قرار داشته است.

از مجموع کلیه داده ها و تفسیر و تارویل نزدیک به یقینی که بدست میاید اینست که:

اولاً ترخیص سریع کیانوری در چنین سطوح بالائی، نتیجه هر گونه فعل و انفعالاتی و هر نوع سازش و یا پند و بستنی صورت گرفته باشد نمیتواند در مدت یکساعت انجام شود. مگر اینکه پیشینه دراز مدت قبلی داشته باشد و این مهم‌ترین نکته و جوهر اصلی جو و بحث های

گذشته و حالا است.

ثانیاً تصمیم به ترخیص فردی کیانوری، تنها در محدوده رأی و اختیار شاه و بختیار نبوده و انگشت خارجی در این جریان اشکارا بچشم میخورد. نتیجه نهائی ایست که در حیات چهل ساله سیاسی - اجتماعی حزب توده ایران، نور الدین کیانوری یکی از با نفوذترین و فعالترین چهره های رهبری که عهده داز مسئولیت‌های کلیدی در دستگاه اجرایی حزب بوده، با سازمانهای امنیتی - جاسوسی شرق و غرب ارتباط داشته و منویات آنها را در حساسیت‌ترین مقاطع و در مهم‌ترین رویداد های تاریخ چهل ساله کشور بموقع اجرا گذاشته و کلیه شکست های حزب در سرنوشت ساز ترین حوادث این دوران بطور عمد در مرکز ثقل فعالیت‌های کیانوری، در اقدامات کارشکنانه و در نقش خرابکارانه وی مستتر میباشد.

تعیین و اثبات کیفیت این بازی، یعنی وابستگی اصلی از سوشی، فرعی و پوششی از سوی دیگر، در دست کدام يك از حریفان و طرفین متخاصم بوده و نیز مکانیزم بسیار پیچیده و عجیب این شاهکار قرن که پذیرش آن، حتی با وجود مدارک انکار ناپذیر مشکل مینماید از ظرفیت و استعداد نگارنده خارج است. این کار بعهده پژوهشگران مسلط به روند رویداد های نیم قرن اخیر با بهره گیری از مشارکت متخصصین امور امنیتی، جاسوسی - ضد جاسوسی است. تازه این مقدمه کار میباشد. با قبول این وابستگی و چانه‌بندی وظیفه مهمی در مقابل پژوهشگران، صاحب‌نظران و علاقمندان به تحقیق در تاریخ نهضت چپ سوسیالیستی ایران، بویژه آنهاشیکه تاکنون بر اساس داده های گذشته، نوشته و اثار ای از قبیل مقاله کتاب و غیره از خود به جا گذاشته اند، نگاه از زاویه جدیدی در دستور کار قرار می گیرد که نتایج آن تفییر بنیادی در تفسیر و تحلیل وقایع مهم سرنوشت سازی است که رابطه مستقیم با شناخت واقع بینانه تاریخ معاصر کشور ما دارد. بعنوان مثال بررسی واقعه پر از ابهام ۱۵ بهمن ۱۳۳۷، سوء قصد به شاه که کیانوری پنهان از رهبری حزب در آن مشارکت «غیره مستقیم» داشته، و یا رویداد بسیار مهمتر، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که حرکت تاریخی نهضت مردم ایران را متوقف ساخت، دلایل تازه ای از علل زمین گیر شدن و عدم تحرک حزب توده ایران، با آنهمه امکاناتی در کلیه ایجاب بدست میدهد. لاجرم موضوع ظاهراً یکه تازه‌ان و خوشروان کیانوری پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در دوران فعالیت علنی و بعد از پرورش رژیم، تار و مار شدن و بختا نشانند حزب، اعتراضات، تشکیل میز گرد های تلویزیونی و... را نیز با توجه به مطالب بالا و با دیدی تازه باید بررسی کرد. تصادفاً این نوشته مصادف با هفتمین سالگرد قتل و عام زندانیان سیاسی است که در بین آنها هزار - هزار و پانصد نفر از «محکوم» به سالهای مختلف زندان در رده های متفاوت حزبی از هیئت رئیسه گرفته تا عضو ساده به بهانه امتناع از توبه تیرباران شدند و اکنون در قبر های دسته جمعی در زیر خرور ها خاک مدفون هستند و این در حالیست که رهبر اصلی این قربانیان که خود اعتراف میکنند مقصر اصلی بوده است هم اکنون در «ام القراء اسلامی» در موضع يك «مارکسیست ارتدوکس» مصاحبه میکند و در ایبارتمانی بقول خود با شرایط مرفهی با دسترسی به مطبوعات، نشریات، کتب لازم و مورد علاقه اش و همچنین رادیو و تلویزیون بدرج بقیه خاطرات انجمنی خود مشغول است.

در پایان شایسته یادآوری است که این نوشتار يك مقاله عادی و معمولی نیست، بلکه مطالبه انفا نامه ای بر علیه کیانوری است که یکی از رهبران با نفوذ جنبش چپ در ایران بوده و اندیشه و قدرت منسلط گر او نقش اساسی در عملکرد دراز مدت حیات سیاسی حزب توده ایران بازی کرده است که اکنون با پیدایش اسناد و مدارک جدیدی، محکومیت بسیار سنگینی متوجه او میشود که ننگ و نفرین ابدی تاریخ سزا و کیفر آنست. با این حال کیانوری در آخرین فرست روز های زندگی، از خوشبختی خود خواسته ای که بدست آورده و از حمایت جمهوری اسلامی برخوردار است. میتواند و باید از خود دفاع کند. اگر درجه حرارت دوزخ هم پائین برود، از آن آتشی که بدست خود افروخته است هرگز نجات پیدا نخواهد کرد.

طرح این مسئله ناگوار درون حزبی، بوسیله یکی از همسنگر های کیانوری بعمل میاید که سابقه بیش از نیم قرن مبارزه در جنبش چپ ایران دارد که چهل سال آن در حزب توده ایران (ده سال در صفوف افسران متشکل در حزب و سازمان نظامی کادر مرکزیت و نزدیک سی سال در ترکیب کمیته مرکزی حزب توده ایران) با فداکاری، صداقت و وفاداری گذشته است. دهسال در حزب دموکراتیک مردم ایران بوده که این حزب با کمال شجاعت، درستی، وضوح و صراحت در عین برشماری خدمات برجسته حزب توده، معایب، نواقص و کجرویهای آنرا در معرض افکار عمومی گذاشته است.

نگارنده این سابقه نیم قرن مبارزه صادقانه خودرا وثیقه قرار میدهد که در این نوشتار، درستی، بیطرفی، استقلال فردی و مسئولیت وجدانی را تا حد وسواس رعایت کرده است. کیانوری در خاطرات خود، در پاسخ پرسشگر «آذرتور از نظر شخصیتی چگونه بود و به کدام جناح حزب گرایش داشت؟» با قاطعیت تأیید میکند «او از نظر شخصیتی آدم صریح و روشن و بی شلیه پيله ای بود، فرد درست داشتنی بود و من به او علاقه زیاد داشتم. او بهیچوجه با طیف اسکندری و دیگران همراهی نداشت و فرد مستقلی بود. اگر در قبال این حسن نیت تک بخرامی شده است از دکتر کیانوری پوزش خواسته می شود. اجرای حکم وجدان به روشنگری، بخاطر مصالح بسیار عظیم تاریخی بود، بخاطر دهها هزار توده ای که به عقارب امید و ارمانهای انسان بوستانه و مهین پرستانه قربانی شدند، بخاطر نسل آینده تا از گذشته پند بگیرند و آنرا چراغ راه آینده قرار دهند.

(ه) - نظر شخصی من در این مورد اینست:

۱ - بنظر می‌رسد اطلاع رادمش از این جریان با آنچه که حسن نظری در عراق شنیده است تلاقی و شایعه مشابه احتمالاً از منبع واحدی است.

۲ - گزارش، نه به هیئت اجرایی، بلکه قاعدتاً به هیئت دبیران مرکب از رادمش، اسکندری و کامبخش داده شده است. در غیر اینصورت اگر چنین خبری در انموقع به گوش یکی از اعضای فرقه دموکرات می رسید، پیراهن عثمان میشد که بهیچوجه قابل استنار نبود.

## عباس امیرانتظام

### خواستار محاکمه علنی خود است!

نامه سرگشاده زیر بتاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۷۴ از سوی آقای لاهیجی وکیل عباس امیرانتظام به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و سازمان های غیردولتی مدافع حقوق بشر ارسال شده است.

چندی است که دولت جمهوری اسلامی ایران سیاست مؤذیان و مزورانه ای را درباره سرنوشته آقای مهندس عباس امیرانتظام معاون نخست وزیر در دولت مهندس بازرگان و یکی از قدیمیترین زندانیان سیاسی جهان اعمال میکند.

مقامات امنیتی - قضایی ایران که با وجود بکار گرفتن همه ابزار های فشار و تهدید، از قریب شانزده سال زندان گرفته تا اعمال انواع شکنجه های بدنی و روانی و بدرفتاری و هتک حرمت و حیثیت زندانی، نتوانسته اند شخصیت و مقاومت امیرانتظام را در هم شکنند، به سیاست حیل و نیرنگ متوسل شده اند، سیاستی که در نهایت ممکن است به بهای جان عباس امیرانتظام تمام شود.

در پی ملاقات آقای رینالدو گالیندوپل نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، با امیرانتظام و نامه هایی که وی از داخل زندان خطاب به سازمانها و مراجع بین المللی مدافع حقوق بشر ارسال داشت... نام امیرانتظام در صدر اسامی زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی در همه گزارشهای سازمانهای غیر دولتی حقوق بشر و نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد درج شد. عکس وی در بستر بیماری در بهداری زندان، و در همان حال بسته به غل و زنجیر، در انتشارات سازمانهای مدافع حقوق بشر نشر یافت... اما عباس امیرانتظام که نه تنها آزادی و جوانی خود را در زندانهای جمهوری اسلامی از دست داده که آبرو و حیثیت و شرافت شخصی خانوادگی و اجتماعی و سیاسی وی در معرض تعدی و تجاوز مقامات جمهوری اسلامی قرار گرفته است، نه درخواست عفو میکند و نه تقاضای آزادی مشروط و نه حتی آزادی بدون قید و شرط.

### امیرانتظام اعاده دادرسی و تجدید محاکمه اش را میخواهد

او در وکالتنامه ای که مدتها پیش برای اینجانب فرستاده است چنین میگوید:

«نظر به اینکه من تنها بازمانده قربانیان رژیم هستم که شاهد فجایع بی شمار آن بوده و همانطوری که تا کنون ثابت کرده ام حاضرم با قدا کردن جانم برده از این فجایع بردارم و اعمال ناقض حقوق بشر و خیانتهای نظام را برملا سازم.

نظر به اینکه اتهامات (جمهوری اسلامی) صد در صد کذب بوده و هیچ دلیلی برای اثبات مطالب واهی آن وجود ندارد و رژیم اسلامی به خاطر رسوا شدن خودش از تجدید محاکمه من خود داری مینماید،

نظر به اینکه به دلیل جو خفقان حاکم بر ایران هیچ وکیلی حاضر نیست وکالت مرا در ایران به عهده بگیرد،

نظر به اینکه مدت پانزده سال است که بر خلاف قانون در زندان هستم و نظام جبار و خونخوار مذهبی حاضر نیست (با وجود اعتراضات من به تنهایی، محاکمه مرا تجدید کند...

آری امیرانتظام میخواهد محاکمه اش تجدید شود و به بیان درستتر برای اولین بار محاکمه شود. محاکمه ای مطابق موازین حقوقی بین المللی، محاکمه ای بر طبق اصول حقوق بشر، محاکمه ای عمومی، علنی، با رعایت حق داشتن وکیل، حق مطالعه پرونده اتهامی، حق احضار شهود و گواهان به دادگاه، حق درخواست فرجام و...

اما مقامات جمهوری اسلامی برای اسكات امیرانتظام راه حل را در انزوای او دیدند و چندی پیش ویرا به خانه امنی منتقل کردند، تا هم ارتباط او را با خارج قطع کنند و هم چنین وانمود سازند که گویا وی از نوعی آزادی مشروط بهره مند شده و دیگر زندانی نیست و بلکه تحت نظر است!

به موازات این خدعه و نیرنگ، به سفارتخانه های خود در کشور های غربی هم ماموریت دادند که به اغوای نمایندگان دولتهای طرف مذاکره درباره وضعیت حقوق بشر در ایران بپردازند. از جمله سفارت جمهوری اسلامی در بن (آلمان) در نامه ای که در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۹۵ (۱۳ شهریور ۱۳۷۴) خطاب به نمایندگان مجلس فدرال آلمان ارسال داشته چنین میگوید:

... آقای عباس امیرانتظام در سامبر ۱۹۷۹ به اتهام جاسوسی و دادن اطلاعات محرمانه کشور به سیا دستگیر میشود. پس از ارجاع پرونده وی به شعبه یک دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه او به صورت علنی آغاز میشود و چند جلسه به طول می انجامد. وی از حق تعیین وکیل انتخابی برخوردار بوده. آقای مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت هم در محاکمه او به عنوان شاهد حضور پیدا میکرده و جریان محاکمه از تلویزیون پخش می شده است. پس از انجام تشریفات قانونی بزهکاری او احراز شده و به حبس ابد محکوم میشود. وی طی این مدت زندانی بوده و تا کنون درخواست عفو نکرده است. در این اواخر به علت ضعف مزاج به خانه ای شخصی منتقل شده است.

این اقدام دولت ایران جنبه بشر دوستانه دارد. وی از مواظبت های پزشکی برخوردار است و میتواند با هر کس که بخواهد تماس تلفنی برقرار کند...

... این جانب چه در زمان دستگیری عباس امیرانتظام و چه هنگام محکومیت (و نه محاکمه) وی در ایران بودم، به کار وکالت دادگستری اشتغال داشتم، از جمله مسئولان جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران، به شمار میامدم. جریان دستگیری، حبس و جریان به اصطلاح محاکمه امیرانتظام را از ابتدا تا انتها تعقیب می کردم، بازداشت وی را در اطلاعیه جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران، از مصادیق «بازداشت غیرقانونی» دانستم و بنابراین در موقعیتی هستم که به ارزیابی نامه سفارت جمهوری اسلامی در بن بپردازم... مدارک و دلایل و قراین مورد استناد این جانب هم محتویات پرونده عباس امیرانتظام، روزنامه های سالهای ۵۸ و ۵۹ و انتشارات گروهی است که ماموران و کارمندان سفارت آمریکا در ایران را به گروگان گرفته بودند و نشریات آنان به منزله احکام محکومیت سیاسی - قضایی مخالفان رهبران جمهوری اسلامی مورد بهره برداری قرار گرفتند.

این است که در پاسخ اظهارات خلاف واقع سفارت جمهوری اسلامی در بن میگویم:

۱- محاکمه آقای عباس امیرانتظام که در محوطه زندان اوین برگزار شد، نه عمومی بود و نه علنی. در های دادگاه انقلاب اسلامی بر همگان بسته بود، جز معدودی از وابستگان به گروههای فشار که ماموریت داشتند که در خلال مدافعات امیرانتظام به وی توهین کنند و فضای دادگاه را همچون جو بیرون دادگاه (پس از غوغای گروگان گیری) مسموم سازند. گروههایی که همه روزه فریاد سر می دادند که «امیرانتظام اعدام باید گردد».

۲- جریان محاکمه امیرانتظام از رادیو - تلویزیون اسلامی پخش نشد و تنها یک بار در برنامه اخبار شب صحنه (و به تعبیر درستتر صحنه گردانی) دادگاه برای چند دقیقه از تلویزیون پخش شد.

۳- به امیرانتظام هرگز اجازه انتخاب وکیل یا مشاوره با یک وکیل دادگستری داده نشد.

۴- مرحوم مهندس بازرگان اعتقاد به بی گناهی امیرانتظام داشت و با تلاش و تقاضای بسیار توانست به عنوان شاهد، در یک جلسه دادگاه انقلاب شرکت کند. وی بر شرافت اخلاقی و اجتماعی و سیاسی امیرانتظام، به عنوان همکار خود، گواهی داد.

### محوّ درخواست تجدید محاکمه

درخواست موکل آقای عباس امیرانتظام مبنی بر تجدید رسیدگی به پرونده اتهامی اش هم متکی و مستند بر موازین بین المللی حقوق بشر است و هم قوانین ایران.

۱- موازین حقوق بشر: ۱- ماده ۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر صراحت دارد که «هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی طرف، منصفانه و علناً رسیدگی بشود». در ماده ۱۱ آمده است که «هر کس که به بزهکاری متهم شده باشد، بیگناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوی عمومی که در آن کلیه تضمین های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز گردد...»

۲- قوانین داخلی:  
الف - عدم صلاحیت دادگاه انقلاب اسلامی - اتهامات انتسابی به آقای امیرانتظام در ارتباط با مسئولیتهای سیاسی او، معاونت نخست وزیر و سفارت می باشد و جرم انتسابی به وی جرم سیاسی است.  
اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی صراحت دارد که



## جمهوری اسلامی يك نظام نامشروع، جنایتكار و ناقض حقوق بشر است.

هم میهنان!

در پی چاپ نوشتاری در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ شنبه هشتم مهر ماه که در آن به نامه عباس سلیمی نمین مدیر مسئول هفته نامه کیهان هوانی به آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی اشاره شده و آمده بود که «عباس امیرانتظام اخیراً از قوه قضائیه درخواست عفو کرده است». آقای عباس امیرانتظام از درون زندان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نامه ای خطاب به مدیر مسئول کیهان هوانی نگاشته و تسخه ای از آن را در اختیار حزب ملت ایران گذارده اند که در رسانه های گروهی خارج از کشور انتشار یابد.

متن کامل این نامه که به خط آقای امیرانتظام میباشد چنین است:

آقای عباس سلیمی نمین مدیر مسئول روزنامه کیهان هوانی و عضو وزارت اطلاعات

با وجودیکه پرونده من در اختیار شماست، شما بخیال خام خود برای ضایع کردن ارزش مقاومت در مقابل نظام جنایتکار اسلامی در شانزده سال گذشته اقدام به درج نامه ای کرده اید (فتوکپی روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۸ مهر ۱۳۷۴ ضمیمه است) و در آن خواسته اید به خوانندگان خود القاء کنید که امیرانتظام از نظام خونخوار و ویرانگر اسلامی تقاضای عفو کرده است.

اگر يك زندانی آنقدر متحمل نباشد تا در مقابل شکنجه های جسمی و روحی نظامی نامشروع و جنایتکار و ناقض حقوق بشر مقاومت کند، در همان چند سال اول درهم خواهد شکست، نه پس از ۱۶ سال. البته مغز کوچک شما قادر به تفکر و اندیشیدن نیست و الا چنین خطائی را مرتکب نمی شدید.

آقای سلیمی نمین کارمند وزارت اطلاعات، نور ولایت، بینائی شما را از بین برده و گزرنه چگونه ممکن است دو نامه سرگشاده مرا به رئیس قوه قضائیه که در تابستان سال ۱۳۷۱ نوشته شده و در آن مستنداً پیشنهاد او را برای ترک زندان رد کردم و در پرونده من وجود دارد، ندیده باشید. حال اگر گوشه های شما شنوائی اش را از دست نداده باشد، دو مطلب زیر را ذکر می کنم:

اول، رئیس قوه قضائیه پس از اعلام جرم من به آقای گالیندو پل در فروردینماه ۱۳۷۱ پیشنهاد کرد زندان را بدون قید و شرط ترک کنم. برای اطلاع هموطنانم اضافه می کنم که: «در ۱۷ آذر ۱۳۷۰ در سومین سفر گالیندو پل عضو کمیسیون حقوق بشر و نماینده مخصوص دبیر کل سازمان ملل متحد به ایران و اعلام جرمی را مبنی بر جنایات و اعمال ناقض حقوق بشر رژیم ضد انسانی ایران به ایشان تسلیم کردم، در دو سفر قبلی ایشان، رژیم اسلامی و زندان اوین اجازه نداده بودند با ایشان ملاقات کنم.

رئیس قوه قضائیه پس از اعلام جرم من، در اوایل فروردین ۱۳۷۱ توسط مرحوم مهندس بازرگان به اقوام که به دیدن می آمدند پیغام داد که من نمی توانم بدون قید و شرط زندان را ترک کنم، (مقصود از قید و شرطی است که زندانیان سیاسی پس از اتمام دوران زندان در زمان آزاد شدن، باید سند ملکی و ضمان شخصی به دانستنی انقلاب بدهند). من جواب دادم: «تا تجدید محاکمه و اعاده حیثیتم زندان را ترک نخواهم کرد. در اواخر بهار و در تابستان ۱۳۷۱ دو نفر از اعضای وزارت اطلاعات تحت عنوان نماینده قوه قضائیه در واحد (۲۰۹) زندان اوین با من ملاقات و در جلسات ۵ تا ۶ ساعته بحث و اصرار داشتند تا مرا راضی کنند که زندان را ترک کنم که من نپذیرفتم. برای آنها استدلال کردم که رژیم اسلامی حاکم، يك رژیم آمریکائی است و با برنامه ریزی و کمک و راهنمایی آن کشور بقدرت رسیده و قجایع جبران ناپذیری را بدلیل جهالت و عدم کفایت خود بر ملت بی گناه، زودباور و بیگانه به مسائل سیاسی ایران وارد کرده است. و من حاضر نیستم، تا قبل از افشاء ماهیت رژیم، زندان را ترک کنم، اگر چه به قیمت چانه تمام شود. این مسائل را برای ضبط در تاریخ در دو نامه سرگشاده به رئیس قوه قضائیه و يك نامه که حاوی مذاکرات با نمایندگان او بود نوشتم که در ایران و جهان منتشر شد.

رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیات منصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد». از سوی دیگر دادگاه های انقلاب بعنوان «دادگاه فوق العاده» به موجب لایحه قانونی تشکیل دادگاه فوق العاده رسیدگی به جرایم ضد انقلاب مصوب ۱۲ تیر ۱۳۵۸ به وجود آمدند. صلاحیت این دادگاههای فوق العاده محدود به دوران انتقالی، پیش از تصویب قانون اساسی و تشکیل نهاد های حکومتی بود.

قرینه دیگر بر عدم صلاحیت دادگاه انقلاب، ماده واحده مصوب یازدهم اردی بهشت ۱۳۶۱ است. به موجب این ماده «دائرا ها و دادگاه های انقلاب بخشی از دادگستری جمهوری اسلامی ایران» محسوب شده اند. یعنی اینکه دادگاه های انقلاب تا پیش از تصویب این ماده واحده مراجع اختصاصی و فوق العاده تلقی می شده اند و از تاریخ تصویب این قانون جزو «دادگستری جمهوری اسلامی» به شمار می آیند...

اما دادگاه صلاحیتدار بنا به منطوق اصل ۱۶۸ قانون اساسی، دادگاه جنایی است و نه دادگاه انقلاب

قانون اساسی جرم سیاسی را در صلاحیت انحصاری دادگاه های دادگستری میداند و قانون عادی در راستای حکم قانون اساسی، می گوید که دادگاه جنائی مامور رسیدگی به جرم سیاسی است.

بنابراین رسیدگی به جرم سیاسی در صلاحیت انحصاری دادگاه جنائی است که «با حضور هیات منصفه تشکیل میشود». ب - عدم رعایت اصل ۳۵ قانون اساسی، به موجب این اصل «در همه دادگاه ها طرفین دعوا حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد».

ج - عدم رعایت اصل دو درجه بودن رسیدگی، اصل دو درجه بودن رسیدگی از اصول مسلم حقوقی است به حدی که نه تنها در دادگاه های عمومی بلکه در مراجع اختصاصی هم رعایت آن الزامی است.

به موجب ماده ۱۴ این لایحه قانونی «احکام صادره از دادگاههای موضوع این لایحه قطعی است مگر در مورد مجازات جیس دائم و اعدام که در این صورت محکوم علیه می تواند ظرف پنج روز تقاضای رسیدگی فرجامی نماید. رسیدگی به فرجامخواهی در دیوان عالی کشور خارج از نوبت به عمل می آید و در صورت نقض حکم، پرونده به شعبه دیگر دادگاه فوق العاده رسیدگی به جرایم ضد انقلاب.... ارجاع خواهد شد. دادگاه مرجوع الیه مکلف است از نظر دیوانعالی کشور تبعیت نماید».

قانون اخیر تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۵ تیر ۱۳۷۳، هم اصل دو درجه بودن رسیدگی را، چه در دادگاه های عمومی و چه در دادگاههای انقلاب، به صورت نسبی پذیرفته است. بموجب ماده ۱۹ این قانون «آرای زیر قابل درخواست تجدید نظر می باشد تا چنانچه مرجع تجدید نظر پس از رسیدگی پس به اشتباه بین حکم و یا عدم صلاحیت دادگاه ببرد رای را نقض و رسیدگی مجدد نماید».

از این رو موکل هرگز زیر بار این محکومیت غیرقانونی و مخالف اصول مسلم حقوقی و قضایی و بر خلاف عدالت و انصاف نرفته و نخواهد رفت و خواستار انجام محاکمه ای مطابق اصول حقوق بشر، مقررات قوانین حاکم در جمهوری اسلامی بوده و هست.

از آنجا که دادگاه صلاحیتدار برای رسیدگی به اتهامات موکل بر طبق مواد مورد استناد در این نامه سرگشاده، دادگاه جنایی تهران است که بایستی با حضور هیات منصفه تشکیل گردد، بنابراین به وکالت آقای عباس امیرانتظام درخواست مینمایم:

۱ - پرونده اتهامی موکل به دادگاه جنایی تهران ارجاع شود. ۲ - با توجه به این که اتهامات واهی انتسابی به موکل مستند به دلایل و مدارکی نیست و پس از آنکه موکل نزدیک به شانزده سال از عمر خود را در زندان گذرانده و سلامتی خود را از دست داده، بقای قرار بازداشت مجوز قانونی ندارد تقاضا میکنم که قرار بازداشت به قرار کفالت تبدیل گردد.

۳ - دادگاه جنایی در اجرای ماده ۹ قانون محاکم جنایی، پرونده موکل را به منظور مطالعه در اختیار این جانب و دو تن از وکلای بین المللی که وکالت آقای عباس امیرانتظام را پذیرفته اند قرار دهد.

از سازمانهای ملی و بین المللی مدافع از حقوق بشر و از شخصیت های آزادیخواه و دموکرات انتظار دارد که فریاد مظلومیت آقای عباس امیرانتظام را که در این نامه سرگشاده بازتاب یافته است به گوش جهانیان برسانند و با تسلیم نسخه ای از این نامه به مقامات جمهوری اسلامی از ایشان مصرانه بخواهند که مفاد آن را به مورد اجرا بگذارند.

ه نامه با اندکی اختصار منتشر می شود.

## اتحاد در چهارچوب پایگاه دمکراسی و پیشرفت

در پی نظر خواهی راه آزادی پیرامون دور نمای تحولات سیاسی ایران و امکانات پیشبرد امر دمکراسی در ایران در این شماره آخرین بخش این مقالات به نظر شما می رسد.

قرار خواهد داد.

## امکانات دگرگونی

دگرگونی - به تحقیق بدون «برکناری» رژیم جمهوری اسلامی ممکن نخواهد بود، برکناری رژیم و سلب حاکمیت از آن ممکن است به شرط تعقل و واقع بینی و هشجاری زعمای حاکم بدو «مسألت آمیز» باشد تا بعداً به «خشونت الزامی و قهری» نینجامد. بنظر نویسنده امکانات دگرگونی در قطعنامه «پایگاه اتحاد برای دمکراسی و پیشرفت» وجود دارد بی آنکه ادعا کنم راه حل دیگری نیست یا صاحب نظران نمی توانند برنامه دیگری ارائه دهند. اما میتوانم و لازم میدانم عرض کنم که این قطعنامه از یک «زیربنای استثنائی» برخوردار است به این توضیح که نویسنده به انگیزه سلیقه و شیوه همیشگی طی سالها و در مراحل گوناگون کوشش های سیاسی و اداری و حقوقی یعنی شیوه «مشورت و تبادل نظر» در نشست ها، گرد همائی ها، جلسات سخنرانی به همت و همکاری دوستان همفکر و همگام در پاریس، لندن، چند شهر آلمان، بروکسل، لوس آنجلس، واشینگتن، شیکاگو، نیویورک نه یک بار بلکه چندین بار مطرح ساخته از پیشنهاد های اصلاحی تکمیلی - یا انتقادی ارزنده بهره برده ام موجودیت پایگاه روز تاریخی بیست و نهم اسفند ماه ۱۳۷۰ در بروکسل اعلام شده است. از همان زمان تا کنون در فرصت های مناسب دیگری به اطلاع هموطنان رسیده با حسن استقبال مواجه گردیده است در اغلب شهر ها با تنظیم صورت جلساتی دائر بر اعلام همبستگی و نیز طی نامه ای طومار گونه شامل چند صد امضا از صاحبان مشاغل و گرایشهای مختلف سیاسی در لوس آنجلس مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفته است.

رد توهم و شایعه فقدان جانشین در صورت برکناری رژیم که متأسفانه موجبات اشتغال فکری و نگرانی جمعی از هموطنان و برخی سیاستمداران خوبی و بیگانه را فراهم ساخته است به همت مردم و رهبران از خود گذشته و بی غرض آنها به آسانی امکان پذیر است مایه تأسف حقش شرم آور خواهد بود که عده ای تصور کنند در میان نخبگان چند هزار نفری ایرانی، نخبگان سیاسی و اقتصادی و علمی و فرهنگی و اداری که خدمات گرانقدر آنان را بیگانگان در اختیار و انحصار خود گرفته اند حتی یک «الترناتیو» صالح و شایسته و دگرگونساز وجود نداشته باشد! هنگامان «پایگاه اتحاد برای دمکراسی و پیشرفت» با اقدامات اساسی برای رفع خلاء سیاسی از لحاظ تدارک یک «چایگزین ائتلافی» در سطح اروپا و آمریکا تدابیری اتخاذ نموده اند که ظرف دو سه ماه آینده کم و کیف آن به اطلاع هموطنان خواهد رسید.

تاکتیک و برنامه پیشنهادی نویسنده در چهارچوب

## طرح «پایگاه»

## الف، اخطار به رژیم جمهوری اسلامی:

با اعتقاد و تأکید بر اصل «پیش بینی» و «پیشگیری» - پیشگیری از آشوب ها و خونریزی های شدید تر و سراسری در کشور خطاب به رژیم حاکم غاصب - بمنظور ارائه سه راه حل مسألت آمیز اخطار شده است و ضمن این مقاله مجدداً اخطار میشود:

اول. یا به علت «ناتوانی مطلق» در اداره مملکت، ورشکستگی «به تقصیر» تحمیل حدود پنجاه میلیارد دلار بدهی کمرشکن بر مردم اسیر فساد و استبداد، انزوای کامل العیار اقتصادی و سیاسی ایجاد دیوانه وار هزاران مشکل مصیبت بار برای عموم، انحلال رژیم جمهوری اسلامی را مستقلاً و رأساً به حکم عقل و شعور و پیش اعلام نمائید.

دوم. یا بدون کمترین تردید و تأمل و مقاومت، بر اجرای واقعی و عملی اعلامیه جهانی حقوق بشر گردن نهاده بر برابر

امکانات ایجاد «دگرگونی در ساختار سیاسی ایران و استقرار نظام مردم سالاری» در دسترس مردم ایران و نیز در اختیار اپوزیسیون مردمی، متجانس، دمکرات، مترقی و معتقد بر «لائسیته» قرار دارد.

امکانات دگرگونی، به تحقق موجود است. رژیم جمهوری اسلامی تا مرز فروپاشی فاصله چندانی ندارد. شادروان سرلشکر کی چند سال پیش طی مقاله مفصلی که در نشریه ایران و جهان انتشار یافت در بیان علت سقوط شاه نوشته بود: «اتوموبیل حاکمیت فردی شاه نه ترمز داشت نه دنده عقب و لذا در یک سرآشویی تند ایستادن یا عقب نشستن غیرممکن و لذا به غیر از تسلیم و رضا، بر سقوط و درهم شکستن قهری و خود کرده را چاره ای نبوده. اتوموبیل فرسوده حکومت به سرنوشت سرنگونی و فروپاشی گرفتار خواهد آمد.

رژیم حاکم بهر تقدیر یا با اقدام «مسألت آمیز» یا «قهرآلود و خشن» برچیده خواهد شد ولی آرزوی سقوط آن با شعار نادرست و ناپسندیده «این ها بروند هرکس می خواهد» می تواند بیاید، بیاید» شدیداً خطرناک است عواقب وخیم و نامت یاری بدنبال خواهد داشت. تجربه بسیار تلخ سالهای اخیر قبل از انقلاب بهمین گرفتار خواهد شد.

بدون «پیش بینی های همه جانبه» خطرات و قبل از تدارک «پیشگیریهای سنجیده» خطرات که مستلزم تعقل و تفکر و برنامه ریزی های دقیق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است نباید در صحنه عمل اعم از «مسألت آمیز» یا «خشونت آلود» قدم نهاد. بزرگترین وظیفه اپوزیسیون خردمند و دوراندیش، پیش بینی ها و پیشگیری های همه جانبه در کادر وحدت چاره جویی، وحدت برنامه ریزی، وحدت عمل و اقدام است.

لزوم تسخیر حکومت برای انتقال آن به مردم

## ایران

کار اپوزیسیون نباید در «پرگفتن و پرنوشتن» بگذرد. این شیوه مخالفت در تضعیف رژیم جمهوری اسلامی اثر می گذارد ولی نتیجه نهائی آن اگر چه حتی به سقوط رژیم انجامد در عمل در نهایت «جاده صاف کن ناخودآگاه» برای یک استبداد فعلاً نامرئی ولی در کمین نشسته دیگر خواهد بود.

از هر خواننده این نوشته و هر هموطن آرزومند رهائی ایران سوال میکنم مگر داوطلب بولتمدار بودن، البته با تبت خالصانه خدمت به مردم و در صورت حائز بودن شرایط آن (شامل اراده قوی، غلبه بر ترس و تردید، صلاحیت و لیاقت، پاکدامنی و امانت) شرم آور است؟ قطعاً جواب معقول و منطقی اینست که نه فقط عیب نیست و شرم آور نمی تواند باشد بلکه وظیفه اجتناب ناپذیر در طریق آزاد کردن شصت میلیون مردم اسیر در زندانی به مساحت ایران است. تا زمانی که اپوزیسیون سالم (از لحاظ سابقه سیاسی و اجتماعی، مصون از ایراد و انتقاد موجه) در صدد تسخیر حکومت برای انتقال آن به ملت ایران بر پایه یک ائتلاف صمیم و تنگاتنگ، ائتلاف متکی بر اصول دمکراتیک نباشد، و به صورت یک «چایگزین» ملموس و محسوس مطرح نگردد مردم روی آزادی را نخواهند دید از نان «بخور نمیر» امروز هم محروم خواهند بود. اگر اپوزیسیون صالح و حائز پایگاه مردمی قصد قبول مسئولیت اداره مملکت را (به مفهوم واقعی مدیریت با پشتوانه تجربه و سوابق پاک و روشن) نداشته باشد ناگفته پیداست که «آب در هاون می کوبد» یا بازی را به اپوزیسیون فاقد پایگاه مردمی - خود محور و نالایق خواهد باخت یا استحاله ای را در رژیم جمهوری اسلامی با کمک های سیاسی اقتصادی بیگانگان سبب خواهد شد، خطرناک تر آنکه شورش های کور و خودجوش مردم جان بر لب رسیده، شورشهای فاقد رهبری، فاقد یک تکیه گاه استوار «که باید سرپا ساخته شود» مملکت را در معرض هرج و مرج یا جنگ خانگی



اراده لازم الاتباع مردم ایران و جهان سر تسلیم آورید.  
**سوم:** یا قانون اساسی جمهوری اسلامی را یا تأمین سریع  
 جمیع آزادی‌ها یا تحت نظر نمایندگان تمام سازمانهای مدافع  
 دموکراسی و حقوق بشر، مراقبت آزاد و مستقیم رهبران  
 اپوزیسیون و تأمین امکان استفاده قانونی آنان از رادیو و  
 تلویزیون (که متعلق بر عموم است نه هیئت حاکمه) - و نیز با  
 حضور و نظارت فرستادگان رسانه‌های گروهی ایران و جهان - در  
 معرض «همه پرسى» قرار دهید و در انتظار روزی نمانید که آنچه  
 در بخارست پایتخت رومانی اتفاق افتاد در محل نماز جمعه  
 (دانشگاه تهران) تکرار شود.

**آقایان:** به حکم اصل «الترئانس سیاسی» یعنی جابجایی  
 حکومت‌ها شما نباید بیش از این برای بقای حکومت از هم پاشیده  
 در لبه پرتگاه پافشاری کنید که اساساً امکان آن حتی برای «کوتاه  
 مدت» باقی نمانده است. شما مکلف هستید با قبول شکست‌های  
 همه جانبه در سطح ایران و دنیا زمام اداره مملکت را به حکومت  
 قابل قبول و مورد اعتماد ملی و بین‌المللی، حکومت حائز برنامه  
 های رفاه مشکلات و معضلات مملکت (معضلاتی که ناشی از حکومت  
 از مردم گسسته شما یاغیان و «طاغوتیان» معروف جهانیان است)  
 بسپارید به مساجد و مدارس و حوزه‌های علمیه خود برگردید تا  
 شاید از بخشندگی و گذشت مردم برخوردار شوید.

**آقایان:** شما با استفاده از قانون اساسی فاقد ارزش و  
 اعتبار ملی، مصوب مجلس دست نشانده خمینی یا «همه پرسى»  
 نادرست، فراگردی شتاب آمیز، در یک جو هیجانی، به یک قدرت  
 «پوشالی» رسیده اید و اگر مدعی اعتقاد و اعتماد مردم نسبت به  
 ماندگاری خود هستید لازم است با یک «رفراندوم» دیگر - ولی کاملاً  
 آزاد زیر نظر نمایندگان اپوزیسیون و سازمانهای جهانی مدافع  
 حقوق انسانها با حضور فرستادگان رسانه‌های گروهی دنیا،  
 نخست خویشتن را برای «ماندن» یا «رفتن» بیازمائید در برابر  
 تصمیم آزاد و اراده قاطع ملت ایران، با فراهم آوردن محیطی  
 مصون از ارعاب و تحمیل و سرکوب و تقلب - سر تسلیم فرود  
 آورید.

بین خود شما توافق و تفاهم واقعی وجود ندارد فقط در یک  
 موضوع هم اندیش و همقدم هستید و آن مقابله با هر فریاد  
 رهائی، مبارزه با هر مخالف - سرکوب هر شورش حق طلبانه  
 مردم به ستره آمده و آماده قیام است. ولی به حکم تاریخ این  
 مقابله و این مبارزه و این سرکوبی‌ها سرانجامی بسیار تلخ برای  
 خود شما خواهد داشت.

#### برنامه پیشنهادی نویسنده

**الف - برای دوره قبل از برکناری رژیم جمهوری  
 اسلامی:**

- ۱ - تأسیس «شورای ائتلافی تدارک انتقال قدرت به مردم  
 ایران» بمنظور رفع تقاضم فقدان چنانچین.
- ۲ - «الزام رژیم جمهوری اسلامی بر رفع رفراندوم در مورد  
 قانون اساسی آن» با جلب کمک‌های معنوی سازمانهای مدافع  
 حقوق بشر در سطح دنیا، و تظاهرات آرام مردم ایران.
- ۳ - در صورت امتناع رژیم از رفراندوم مذکور - دعوت مردم به  
 اعتصاب‌ها و قیام عمومی یا رهبری شورای ائتلافی انتقال قدرت  
 و کنترل دقیق و سیستماتیک قیام که به هرج و مرج و کشتار  
 نینجامد.

**ب - برای دوره موقت بعد از برکناری رژیم جمهوری  
 اسلامی:**

- ۱ - برپائی مجمع امنای مردم (کنگره ایران).
  - ۲ - تشکیل دولت ائتلافی موقت که رئیس آن - از طرف  
**کنگره ایران** تأیید یا انتخاب میشود.
- بمنظر نویسنده قبول و اجرای برنامه مذکور که مورد تأیید  
 عده قابل توجهی از هموطنان قرار گرفته است به حکم یک  
 ضرورت حیاتی و تاریخی غیرقابل اجتناب است. رعایت اصل  
 «پیش‌بینی‌ها» و «پیشگیری‌ها» ایجاب میکند سازمانها و  
 شخصیت‌های اپوزیسیون مورد اعتماد و اعتقاد مردم از هر  
 جنبه‌ی صرف‌نظر از عقاید و سوابق سیاسی (که هر گاه شامل  
 مسئولیتی قابل اعتراض باشد مربوط به هر یک از آنها بوده  
 موقتاً - و در شرایط حاد فعلی مستلزم چشم‌پوشی در مواردی از  
 آنست) با سعه صدر نسبت در دست هم در اندیشه تشکیل «شورای  
**ائتلافی تدارک انتقال قدرت** به مردم ایران» و نیز در تدارک  
 تشکیل «حکومت ائتلافی موقت» بعد از انحلال یا برکناری رژیم  
 جمهوری اسلامی باشند. باید از هم اکنون با تأمین وحدت  
 اپوزیسیون یک نهاد مهم و معتبر، قابل محاسبه و امتنا در سطح  
 ایران و جهان - با همکاری نیروهای داخل و خارج - بوجود آید

#### مجمع امنای (کنگره ایران)

این مجمع، با دعوت ۵ تا ۹ نفر از معتمدین طراز اول کشور و  
 همکاری شورای ائتلافی تدارک انتقال قدرت، بعد از برکناری رژیم  
 جمهوری اسلامی برپا میشود.  
 تأسیس کنگره ایران جامع‌ترین، اصولی‌ترین، محکم‌ترین و

مردمی‌ترین راه پیشگیری از بی‌نظمی‌ها و هرج و مرج بعد از  
 سقوط رژیم حاکم فعلی خواهد بود، راهی که همه از هر حزب و  
 سازمان و صنف و گروهی یا امکان حضور و مشارکت در آن  
 احساس موجودیت و مسئولیت، احساس ارزش و شخصیت،  
 احساس غرور و اطمینان، احساس موت و همبستگی و دوستی  
 می‌نمایند (نه احساس طرد شدن، بی‌ارزش و بی‌اعتبار تلقی  
 گشتن، حقیر و ناتوان و ناچیز یا نشمن بشمار آمدن) و به این  
 ترتیب و تدبیر آبی بر آتش هیجانات، توقعات، انتظارات،  
 سرخوردگی‌ها، خصوصاً ناامیدی‌ها پاشیده میشود. نمایندگان  
 کلیه سازمانهای سیاسی و غیر سیاسی با دولت ائتلافی موقت که  
 در حقیقت دولت منتخب ائتلافی خود آنها در یک اجتماع  
**ائتلافی** خواهد بود برای استقرار نظم و امنیت از یک سو و راه  
 اندازی و بازسازی امور مملکت از سوی دیگر ضمیمانه همکاری می  
 کنند، **دموکراسی را عملاً لمس کرده** به اهمیت و ارزش حیاتی

می‌برند. قدر مسلم آنکه به تفاهم و آشتی - که ضامن حفظ آن پی  
 مصالح و تمامیت کشور خواهد بود می‌گردند.  
**دولت ائتلافی موقت و وظایف آن:**

این دولت - که به احتمال قوی هیئت اجرایی و عملیاتی  
 منتخب شورای ائتلافی تدارک انتقال قدرت به مردم ایران، با  
 تأیید کنگره ایران خواهد بود رنگ سیاسی خاصی نداشته و  
 متعین و متعلق به یک نظام سیاسی (که تعیین شکل و نوع آن بر  
 عهده مردم یا رفراندوم یا مجلس مؤسسان منتخب مردم باشد)  
 نخواهد بود.

اهم وظایف دولت ائتلافی موقت شامل امور زیر خواهد بود:

- ۱ - جلوگیری از خشونت و خونریزی و انتقام‌جویی.
- ۲ - آزادی فوری جمیع زندانیان سیاسی و تعطیل ابد زندانهای  
 سیاسی - لغو مجازات اعدام در اتهامات سیاسی.
- ۳ - الغای مقررات مخل و مزاحم و آزار دهنده مردم خصوصاً  
 در مورد زنان و قاطبه جوانان کشور.
- ۴ - وضع مقررات فوری و اضطراری با همکاری اعضای کنگره  
 ایران برای قطع و فصل مشکلات عمومی خصوصاً هرج و مرج  
 سیاسی و اقتصادی و پولی.
- ۵ - تأمین حقوق قومی و فرهنگی و اختیارات محلی مردم  
 استانها با هدف:

اول - اجرای اصل عدم تمرکز امور اداری و توزیع نسبی و  
 منطقی آن در استانها

دوم - استقرار دموکراسی در سطح کشور و تقویت میانی آن  
 (بر پایه شعار دموکراسی برای همه)

۶ - تهیه و تدوین لایحه قانون اساسی - که در آن انشاء فصل  
 مربوط به نوع نظام سیاسی آینده کشور بر عهده مجلس مؤسسان  
 محول خواهد شد. (تا زمان تصویب و اجرای قانون اساسی، سند  
 حفظ حقوق مردم ایران، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های آن  
 خواهد بود).

۷ - انجام انتخابات مجلس مؤسسات - که تا زمان تشکیل  
 مجلس شورای ملی، به عنوان قوه موقت مقننه - کفالت مجلس  
 شورای ملی را بر عهده خواهد داشت. (انتخابات مجلس مؤسسان و  
 مجلس شورای ملی یا تعطیل یک روز - بنام روز انتخابات بعمل  
 خواهد آمد).

۸ - انجام انتخابات مجلس شورای ملی طبق قانون اساسی. (با  
 تشکیل دولت منتخب مجلس مأموریت دولت ائتلافی موقت پایان  
 خواهد گرفت).

۹ - تغییر زیربنائی سازمان قضائی کشور: تشکیل هیئت  
 های محلی حل اختلافات (برای جلوگیری از تراکم دعوی در  
 دادگستری) - محاکمه متهمین بر چنانیت، خیانت، اعمال ضد مردم،  
 ضد آزادی‌ها، ضد حقوق اساسی مردم (محاکمات با رعایت کامل  
 مقررات اعلامیه جهانی حقوق بشر بعمل خواهد آمد) - «ترك  
 تعقیب» متهمین غیر قابل تعقیب و مجازات، طبق تشخیص یک  
 کمیسیون صلاحیت‌دار قضائی.

۱۰ - مینت از استقلال و تمامیت ایران.  
 ۱۱ - استقرار روابط دوستانه با جمیع کشورها خصوصاً  
 همسایگان.

۱۲ - حمایت از سیاست‌های صلح طلبانه - همکاری با جمیع  
 کشورها برای ریشه کنی خشونت‌های مذهبی و غیر مذهبی -  
 مبارزه قاطع علیه تروریسم علیه تولید و پخش مواد مخدر، تحریم  
 تولید و استفاده از سلاح هسته‌ای (اتم).

\*\*\*\*\*

هموطنان! اپوزیسیون شامل شاخه‌ها و سازمانهای گوناگون  
 است ولی گرد آمدن موقت نیروها بر محوری از وجوه مشترک  
 نظریات (بشرح فوق با این قید که قابل حک و اصلاح و تکمیل  
 است) مشت محکم و کوبنده‌ای را بوجود خواهد آورد و سرنوشت  
 سرشار از سعادت و سلامت را در کشور ما رقم خواهد زد.

# در تبریز خبری هست!

ماشاء اله رزمی

در پایان این اعتراضیه بعد از اشاره به تاریخ ملت ترك و فداكاريه‌های مردم آذربایجان و محكوم كردن برنامه های صدا و سیمای جمهوری اسلامی آمده است که:

«ما دانشجویان تمامی مردم آذربایجان بویژه تبریز را به همروائی و همصدائی با خود فرا می خوانیم و تقاضایمان اینست ، موضعشان را مشخص کنند یا ترك و مدافع وطن، شرف و ناموس خود باشند، یا در خدمت زبان و فرهنگ اجنبی و علیه خود!!!»

بعد از شلوفی تبریز و اعلامیه دانشجویان، روابط عمومی سازمان صدا و سیمای اقدام به تكذیب این پرسشنامه می نماید و می افزاید که: مركز تحقیقات صدا و سیمای جهت انجام وظایف خود و برای شناخت دقیق و عملی زمینه های همبستگی ملی و یافتن شیوه های تحقیق وحدت ملی برای تولید برنامه های مناسب در صدا و سیمای اقدام به تحقیقاتی تحت عنوان وحدت ملی و انسجام اجتماعی کرده است. سپس اضافه می نمایند که: درین میان برخی افراد مغرض و ضد انقلاب از متن پرسشنامه ها سوء استفاده کرده، به منظور تكدر خاطر برخی هموطنان آذری زبان با ایجاد تغییرات دلخواه پرسشنامه ها را جعل و تحریف کرده و به مركز تحقیقات صدا و سیمای منتسب ساختند.

این تكذیب نامه به روزنامه های كثیر الانتشار ارسال گشته و در تاریخ ۷۴/۲/۲۴ از رادیو و تلویزیون پخش می شود و همان روز شعرا و نویسندگان آذربایجان به آن جواب داده و در اعلامیه خود می نویسند:

«حال جای این سؤال باقی است که آیا مسئولین امر و تكذیب کنندگان چنین پرسشنامه ای از اقدامات شوینیستی جراید (نشر دانش، كهكشان، كیهان هوائی و...) صدا و سیمای بنیاد های سینمائی، كتابهای شوینیستی منتشره (قتل اتابك، زبان خارجی در آذربایجان، آذربایجان و اران و...) مطلع اند؟ لابد تركان غیوری که در فیلم های سینمائی سریالها، رادیو، مطبوعات، به پوزخند گرفته می شوند و مسئولین مشاهده می نمایند چیزی است عادی و طبیعی!!!»

براستی طراحان چنین پرسشنامه هایی از مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای، آیت الله موسوی تبریزی، آیت الله مشكینی، آیت الله موسوی اردبیلی، آیت الله ملكوتی و... شرم نمی کنند؟»

اعتراضیه دانشجویان و اعلامیه شعرا و نویسندگان به دفتر خامنه ای، دفتر رفسنجانی، دفتر مجلس شورای اسلامی، روابط عمومی صدا و سیمای، مطبوعات كثیر الانتشار و مطبوعات محلی و دفتر نمایندگان آذربایجان در مجلس، استانداران و ائمه جمعه آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، همدان، زنجان و اردبیل ارسال شده و در مناطق ترك نشین تهران و شهر های ترك زبان توزیع شده است.

بعد از اطلاع عمومی از كم و کیف قضیه، بعلت تعطیلات تابستانی مدارس و دانشگاهها تشنج اندکی فروکش كرد اما احتمال دارد که با باز شدن مجدد دانشگاهها و آغاز سال تحصیلی جدید دوباره سر و صدا بلند شود زیرا موضوع همچنان داغ است. اکنون سؤال اینست که چرا چنین پرسشنامه ای داده می شود و چرا چنان عكس العمل تند ایجاد می کنند؟

بنظر نگارنده این سطور، اختناق موجود در جامعه، انحصار گرائی روحانیون حاكم، نا امیدي جوانان از آینده، نبودن احزاب و جمعیت هائی که بتوانند درد های اجتماعی را تحلیل کنند و انرژی مادی و معنوی جامعه را در جهت پیشرفت و ترقی سوق

در فروردین ماه سال جاری از طریق صدا و سیمای جمهوری اسلامی پرسشنامه ای پخش می شود که ظاهراً برای اصلاح برنامه های رادیو و تلویزیون بوده، این پرسشنامه از جانب اداره رسمی دولتی، مركز تحقیقات و مطالعات و سنجش برنامه های صدا و سیمای جمهوری اسلامی بنام «طرح فاصله اجتماعی» شماره ۵۹ در تاریخ ۷۴/۱/۱۹ در بیست منطقه تهران توزیع می گردد. پرسشنامه فوق که در ۱۱ بند تنظیم شده و تماماً توهین به ترك زبانان ایران بود بعد از سؤال در مورد تاهل، ملیت و ملیت پدر طرف چنین ادامه میدهد:

«اگر روزی قصد ازدواج داشته باشید حاضرید با يك فرد ترك ازدواج كنید؟»

چنانچه فرزند دختری داشته باشید و روزی بخواهد ازدواج كند، حاضرید او را بیک مرد ترك بدهید؟

برای شركت در بعضی مراسم مذهبی خاصی مثل عاشورا و تاسوعا، آیا حاضرید در مجالس یا دسته جات ترك شركت كنید؟ اگر بخواهید خانه ای بگیریید و ببینید همسایه دیوار به دیوار یا آبرتمان مجاور شما ترك هستند، آیا حاضرید در همسایگی آنها زندگی كنید؟

آیا حاضرید با فردی ترك در يك اطاق همكار باشید؟ آیا حاضرید در محله ای که اکثریت آنها ترك هستند

مسكن بگیریید؟ آیا حاضرید در شهری آذری زبان زندگی كنید؟ آیا حاضرید با فردی ترك رفت و آمد داشته باشید، او را به

خانه خود مهمان كنید و یا به خانه آنها بروید؟ این پرسشنامه با مخالفت جدی اقشار مختلف ترك زبان

مواجه می شود و اعتراضات و بحث و جدل درین رابطه آغاز می گردد که خیلی زود بحث و گفتگو به زد و خورد بین دانشجویان ترك و دانشجویان اصفهانی در دانشگاه تبریز منجر می گردد که اگر دخالت فوری رئیس دانشگاه و آمدن بلافاصله استاندار برای آرام كردن دانشجویان نبود امکان داشت که زد و خورد به داخل شهر تبریز كشیده شده و به شورش بزرگی تبدیل گردد. بدنیال

آن دانشجویان ترك دانشگاه تبریز اعتراضیه تندی علیه «طرح فاصله اجتماعی» و رادیو و تلویزیون منتشر می سازند که طی آن خواستار مجازات کسانی می شوند که این پرسشنامه را تهیه و پخش کرده اند. همچنین اعلامیه مفصل تری از طرف جمعی از شعرا و نویسندگان، محققان، مترجمان و منتقدان آذربایجانی

در تاریخ ۷۴/۲/۲۴ با نام و امضاء خود در محكومیت «طرح فاصله اجتماعی» و تایید مضمون اعتراضیه و طومار های دانشگاه تبریز منتشر میشود و در پایان آن خواستار اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی و تدریس زبان تركی در مدارس و دانشگاهها می شوند.

تجزیه تحلیل اعتراضیه دانشجویان دانشگاه تبریز و اعلامیه شعرا و نویسندگان آذربایجانی، جو حاكم بر محافل روشنفکری و مراکز دانشگاهی و همچنین تعارض آنها را با اختناق همه جانبه ای که توسط رژیم اعمال می گردد نشان میدهد. اعتراضیه دانشجویان با این جملات شروع می شود:

«تاریخ همواره نشان داده است که هیچ نیروی مافوق نیروی اراده ملتها نبوده و نمیتواند برای همیشه آنان را از رسیدن به هدفهای مقدسشان باز دارد. هموطنان ترك و آذربایجانی، این بار نیز سست نژاد پرستان و شوینیستهای فارس از آستین صدا و سیمای جمهوری اسلامی بیرون آمده و قصد تحقیر و به یغما بردن حیثیت و شرافت ملی ما را دارد...»



دهند و نیز مدیریت نا شایسته ای که رژیم موجود اعمال می کند موجب می شوند افراط گرائی در جامعه رشد بکند و در مسیر های ویرانگر جریان یابد، به اینهم باید سیاست خارجی بسیار غلط و خطرناک جمهوری اسلامی را هم علاوه کرد که در پی دشمن تراشی است و با صدور بنیاد گرائی اسلامی به کشور های دیگر، همسایگان ایران را به عمل متقابل وا می دارد و آنها نیز در هماهنگی با بعضی سیاستهای جهانی به آتش ناسیونالیسم و قوم گرئی دامن میزنند و این چنین است که می بینیم دعوی ارمنی و مسلمان که پنج سال است قفقاز را بخاک و خون کشیده است بصورت دعوی ترک و فارس در تبریز زمینه پیدا می کند. بنا به گفته یکی از نمایندگان پارلمان جمهوری آذربایجان، علی اکبر ولایتی در آخرین سفرش به آذربایجان شمالی از حیدر علی اف خواسته بود که آذربایجان روابط سیاسی و تجاری خود را با دوست اسرائیل قطع کند و تهدید کرده بود که اگر این روابط ادامه یابد جمهوری اسلامی، جمهوری آذربایجان را از کنفرانس کشور های اسلامی بیرون خواهد کرد.

در جواب این خواست غیر معقول که نخالت در امور دیگران می باشد علی اف نیز گفته بود که ما سیاست مستقل خودمان را داریم و در ضمن بیست و پنج میلیون آذری در ایران زندگی می کنند که می خواهند با ما یکی بشوند و ما از خواسته های آنان حمایت می کنیم.

ظاهراً بدتباه همین جدال پشت پرده بوده که چندی بعد از آقای وفا قلی زاده نماینده پارلمان جمهوری آذربایجان در یک کنفرانس علمی در ایالات متحده آمریکا اعلام کرد که بیست و پنج میلیون آذربایجانی مقیم ایران از حق و حقوق خود محرومند.

با در نظر گرفتن مسائلی ازین دست و با توجه باینکه آمریکا سیاست مهار جمهوری اسلامی را در پیش گرفته است و حتی می تواند سیاستهای خاصی را توسط جمهوری آذربایجان در مورد ایران اعمال کند که یک نمونه آن اخراج ایران از کنسرسیوم نفت آذربایجان می باشد که تحت فشار آمریکا صورت گرفت و همچنین امکاناتی که آمریکا در ترکیه دارد و می تواند مشوق صدور پان ترکیسم از ترکیه به ایران باشد و ترکیه نیز تاریخی این تمایل را نشان داده است. اما سانه اندیشی و سطحی نگری خواهد بود که رشد قوم گرائی و ناسیونالیسم ترک را در ایران تنها ناشی از تحریکات بیگانگان بدانیم و به عوامل اصلی درون که زمینه ساز مؤثر واقع شدن دخالتهای خارجی است کم بها بدهیم. اولاً دخالتهای خارجی همیشه وجود داشته و امپراطوریهایی روسیه تزاری و عثمانی همواره آذربایجان را در حوزه امنیتی خود مطرح کرده و باشکال مختلف در آنجا دخالت کرده اند و بعد از جنگ جهانی اول نیز با شیوه های تازه ای سیاست کهنه را دنبال نموده اند. لیکن این تحریکات مؤثر واقع نشده و اگر هم شده گذرا بوده و چنی بعد خنثی شده است.

ثانیاً: ترکیه و جمهوری آذربایجان در شرایطی قرار ندارند که بتوانند کاری در ایران انجام بدهند حتی اگر میل باطنی شان نخالت در امور ایران باشد. ترکیه خود سخت درگیر مساله کرد در منطقه جنوب شرقی خویش است و حاضر است برای کنترل پ. کا کا هرگونه امتیازی را به جمهوری اسلامی بدهد تا مانع نفوذ افراد پ. کا. کا از ایران به ترکیه بشود. شاید کسانی در ترکیه باشند و یقیناً هستند که خواب احیاء امپراطوری عثمانی را می بینند و برای فتح جمهوریهایی تازه استقلال یافته ترک زبان شوروی سابق تنها راه ممکن را گذشتن از آذربایجان ایران می دانند ولی نه ترکیه مدخل موفقی برای این کشور هاست و نه ترکیهای جوان توان متحقق ساختن این آرژو را دارند. تمامیت خاک ترکیه جدا در خطر است و باید قاچ زین را بچسبند، و چهار نعل رفتن را رها کنند بویژه که عثمانی ها دیده اند که در آذربایجان با فرزندان شاه اسمعیل طرف هستند.

جمهوری آذربایجان نیز با مشکلات آغاز استقلال و در کنار آن با جنگ با ارمنستان بر سر قره باغ در گیر است و برای سر پا ایستادن احتیاج مبرم به کمک های همسایگان بویژه ایران دارد که سیاستمداران آنجا نمیتوانند بلند پرواز باشند و تمام عقل و منطق و سیاست حکم می کند که با تمام توان در جلب دوستی ایران بکوشند و نه بر عکس.

تجربه نشان میدهد که هر وقت جنبش اعتراضی در تبریز اوج گرفته بلافاصله حکومت مرکزی آنرا به تحریکات بیگانگان نسبت داده و به سرکوب آن پرداخته است.

قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز یک نمونه است که جمشید آموزگار نخست وزیر شاه آنرا کار عوامل بیگانه نامید و گفت که اغتشاش کنندگان از آن طرف مرز آمده بودند. مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت نیز قیام طرفداران

آیت اله شریعتمداری را کار عوامل خارجی دانست و جمله به جمله آنچه را که جمشید آموزگار گفته بود تکرار کرد. اما گذشت زمان خلاف آن را ثابت کرد. امروز هر آدم منصفی می تواند قضاوت بکند که نه قیام پا برهنه های بیست و نهم بهمن تبریز و نه نهضت ضد ولایت فقیه خلق مسلمان با نقشه و تحریک بیگانه انجام نگرفته بلکه هر دو آنها فوران خشم فروخورده توده های زحمتکش بودند که علیه ظلم و بیعدالتی قیام کرده بودند. نسبت دادن جنبش های مردمی آذربایجان بخاطر موقعیت ژئوپلیتیکی این منطقه و سابقه تاریخی تحریکات خارجی امر ساده و متداولی است. این شیوه برخورد چه از طرف حکومت باشد و چه از طرف سیاستمداران تسلل گذشته که در هر شورشی نسبت بیگانه را می جوید و عمده می کند باعث می گردد که حکومتهای دیکتاتوری از پذیرش اشتباهات و سیاستهای غلط خود شانه خالی کنند و با برانگیختن احساسات میهنی در سراسر کشور خود را بر حق و طرفدار ملک و ملت قلمداد کنند و پایه های دیکتاتوری خود را استوار سازند.

امروز آنچه که در آذربایجان موجب ناراضایی و خشم مردم و روشنفکران می باشد سیاست غلط فرهنگی است که در همه جای ایران و از جمله در آذربایجان توسط گردانندگان جمهوری اسلامی اعمال می شود و این سیاست در آذربایجان غیر قابل تحمل شده است. بی مناسبت نیست اشاره شود که ایده وحدت آذربایجان شمالی و جنوبی بعد از سقوط امپراطوری روسیه تزاری و پیدایش جمهوری آذربایجان بوجود آمده و در مقاطع زمانی مختلف باشکال گوناگون مطرح شده است. بعد از انحلال اتحاد شوروی نیز این ایده شدیداً مطرح شد و جبهه خلق آذربایجان رسماً خواستار وحدت با آذربایجان ایران بود و یکبار نیز ابو الفضل ایلچی بیک اولین رئیس جمهور آذربایجان بعد از استقلال جدید خواهان پیوستن آذربایجان ایران به جمهوری آذربایجان شد که آگاهان سیاست دولت ترکیه را پشت سر او می دیدند اما بخت با او یار نبود و خیلی زود از قدرت کنار رانده شد.

همین امروز نیز در آذربایجان و ترکیه ایده وحدت دو قسمت آذربایجان وجود دارد و توسط احزاب و گروههای سیاسی شناخته شده ای نیز مطرح می شود اما عمیق تر که بتکریم این نجوا ها را ندعای می بینیم نه تهاجمی. یعنی اینکه جمهوری اسلامی با هزار و یک وسیله حزب اللهی و اخوند و بنیادگرائی به این کشور ها صادر می کند و علناً در تشدید جنگ مذهبی در این جوامع نقش بازی می کند و آنها نیز برای خنثی کردن تبلیغات بنیاد گرایان اسلامی به طیل ناسیونالیسم ترک می کوبند و جنگ ترک و فارس را تدارک می بینند. بنا برین تشنجات اخیر در تبریز را در وحله اول باید در ماهیت بحران سازی جمهوری اسلامی جستجو کرد نه در باکو و استانبول و احياناً در تل آویو و واشنگتن. بدون اینکه از نقشه های این مراکز غافل بود.

جمهوری اسلامی در صدور بنیادگرایان اسلامی به کشور های همسایه شکست خورده است و با ایجاد اختناق مذهبی سیاسی در داخل ایران خود در برابر اندیشه های ناسیونالیستی بی دفاع شده است. روحانیون حاکم همیشه از امت اسلامی حرف زده اند و در عمل ملت و ملیت را نفی کرده اند. اکنون افراطی ترین ایده های ناسیونالیستی در میان جوانان ترک و کرد و حتی فارس دیده می شود که اگر ریشه یابی نشود میتواند نه تنها استقلال و تمامیت ارضی ایران را با خطر جدی مواجه سازد بلکه در تداوم خود هست و نیست جامعه را در آتش جنگهای قومی بسوزاند که یوگسلاوی نمونه کوچکی از این فاجعه بزرگ است. رشد ناسیونالیسم ترک در تبریز فقط به درگیری دانشجویان ترک و فارس محدود نمی شود، طی سال های گذشته یک گرایش عمومی در طیف روشنفکران ترک بسمت ناسیونالیسم وجود داشته است که از عوامل عمده این گرایش، شکست مدل دولتهای سوسیالیستی و بحران ایدئولوژیک ناشی ازین شکست می باشد. همچنین فرو ریختن مرز های سیاسی بعد از ریزش دیوار برلن و پیدایش کشور های جدید و بطور خلاصه گسترش درگیریهای قومی در سطح جهان بعد از پایان جنگ سرد در رشد ناسیونالیسم ترک نیز تأثیر خود را گذاشته است.

همزمان با استقلال جمهوری آذربایجان و آزاد شدن رفت و آمد بین شمال و جنوب آذربایجان، گروههای فرهنگی - سیاسی که رابطه خود را با گروههای سیاسی قطع کرده بودند، درین انجمن ها و گروههای ملی - فرهنگی دور هم جمع شدند و به بحث و تبادل نظر راجع به زبان، ملت، قوم و غیره پرداختند. این گروههای سیاسی و غیر سیاسی هم در داخل ایران و هم در خارج ایران بودند و هستند و اکنون بعد از چند سال مطالعه و

تحقیق مرحله ای رسیده اند که می توانند در زندگی روزمره آذربایجانی ها تاثیر بگذارند. وجود این گروهها و محافل برای اعتلاء فرهنگ آذربایجان ضروری و در مجموع مثبت بوده است. اما در اینجا نیز مانند هر جنبش عمومی دیگر، راست و چپ و میانه وجود دارد و محافل افراطی نیز در کنار این گروهها رشد کرده است. از طرف دیگر يك نوع مقاومت فرهنگی جوان در مقابل حاکمیتی که مروج اندیشه های پوسیده در سراسر ایران بصورت بازگشت به ریشه ها و اصل و نسب پیدا شده است، این مقاومت فرهنگی در میان تحصیل کرده و روشنفکران فارس بشکل زرتشتی گری و روی آوردن به ارزشهای اساطیری و تقلید آئین های باستانی دیده می شود و کم نیستند کسانی که مدال تندیس های زرتشتی را برگردن خود می آویزند و باین ترتیب مخالفت خودشان را با اسلام اجباری و فرهنگی توچه و عزا نشان می دهند. همین شکل مبارزه فرهنگی وقتی در آذربایجان پیدا می شود با تاثیر پذیری از همسایگان بصورت پان ترکیسم در می آید و جوانان تیریزی بجای مدال های زرتشتی، مدال های اساطیری ترک از جمله بوزقوت \* را به سینه خود می زنند. این تمایلات و تزئینات اگر بدور از گرایشات نژاد پرستانه باشند، در چارچوب آزادی عقیده و پوشش می گنجند اما اگر نمود کینه قومی باشند عین خندیت یا برابری انسانها و حقوق بشر می گردد.

عمیق تر که بنگریم پشت پرده دعوی ترک و فارس رویارویی طرفداران و مخالفین جمهوری اسلامی را می بینیم. درین درگیری قومی سران و سیاستگزاران رژیم مقصرین اصلی هستند. از آنجا که طرفداران رژیم در آذربایجان اقلیت ناچیزی هستند لذا اعمال حاکمیت با زور و اختناق بیشتری انجام می گیرد و جوانان ترک نیز واکنشهای افراطی نشان میدهند. در جریان درگیری دانشجویان فارس و ترک در دانشگاه تبریز، تعدادی کتاب فارسی آتش زده شده در اعلامیه دانشجویان نیز از «تیار پاک» صحبت بعیان آمده و جایجا شوینیسیم فارس محکوم شده است. خطای آشکار خواهد بود که جواب شوینیسیم یا شوینیسیم تند تر داده شود. در دنیای متمدن امروزی هرگونه نژاد پرستی محکوم است.

دعوی ترک و فارس بداخل خانواده ها نیز کشیده شده است. بعضی از پدر و مادر های تبریزی یا فرزندان خود فارسی حرف می زنند و با مخالفت جدی فامیل و آشنایان مواجه می شوند. در مقابل عده ای نیز در محاوره روزمره از بکار بردن لغات فارسی و عربی بشدت اجتناب می کنند. این تمایز گذاری بتدریج به روابط اقتصادی نیز سرایت می کند، راننده ای که حاضر نمی شود مسافر فارس سوار کند و یا فروشنده ای که به مشتری فارس جنس نمی فروشد و الی آخر... ایجاد اینهمه «فاصله اجتماعی» را باید از چشم طرفداران «امت واحد» و «ولایت فقیه» در حکومت دید که تاریخ اندیشانه ویژگی های ملی و فرهنگی مردم ایران را نفی می کنند و تخم کینه و نفاق می پاشند.

جمهوری اسلامی از روز بقدرت رسیدن خود چون يك حکومت ایدئولوژیک بود و تبلیغ و ترویج باور های خود را يك وظیفه شرعی می دانست لذا قبل از هر چیز رادیو و تلویزیون و آموزش و پرورش را در اختیار خود گرفت. در دوران ما رادیو و تلویزیون يك رکن اساسی در اداره جامعه تلقی می شود و متأسفانه صدا و سیمای جمهوری اسلامی، چه در دوره ای که قلب زاده مسئول آن بود و چه در مدت طولانی که محمد هاشمی سرپرستی آنرا بعهده داشت و چه حالا که لاریجانی گرداننده آن است هرگز در جهت وحدت و آشتی ملی قدم بر نداشته است و در تشدید اختلاف ترک و فارس نقش مخرب و جدی داشته است که يك نمونه اش پرسشنامه «طرح فاصله اجتماعی» است.

پیشبرد برنامه های متحجرانه بی روح و خسته کننده، آنهم در منطقه ای که با چهار کشور خارجی همسایه است، حذف برنامه های مردم پسند تولید محلی و به حد اقل رساندن برنامه های ترکی و استفاده از زبان ساختگی که نه ترک و نه فارس آنرا نمی فهمد که چندی پیش این شبه زبان مورد اعتراض استادان دانشگاه تبریز واقع شد و نیز تمسخر لهجه ترکی در سریال های سراسری همه دست بدست هم داده و مردم و بویژه جوانان را که بیش از سایر اقشار جامعه حساس هستند، هم از صدا و هم سیمای جمهوری اسلامی بیزار کرده است.

رادیو تبریز در زمان حکومت پیشه روی تاسیس شده است که در تکامل خود امروز به صدا و سیمای جمهوری اسلامی مرکز آذربایجان شرقی تبدیل شده است. این رسانه همگانی از آغاز کاملاً سیاسی بوده و همیشه برای اینکه از رادیو و تلویزیونهای

باکو و استانبول عقب نماند نسبت به سایر مراکز رادیو و تلویزیون ایران مجهزتر بوده و به سه زبان فارسی، ترکی و ارمنی برنامه پخش می کرده است و چندین بار نیز باشغال در آمده است که از جمله در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و شانزده آذر ۱۳۵۸ (توسط طرفداران آیت اله شریعتمداری) بوده است. این دست بدست شدنها اهمیت این مرکز را نشان میدهد و مردم آذربایجان نیز حساسیت زیادی نسبت به برنامه های رادیو و تلویزیون دارند و اگر سیاست فعلی ادامه یابد هر لحظه امکان دارد که مردم به مرکز رادیو و تلویزیون بریزند و بعد از قطع برنامه های حکومتی به پخش خیر و برنامه های هنری ترکی بپردازند. در این اوضاع و احوال ملتطلب تغییر امام جمعه تبریز نیز ضرورتاً برانگیزنده است. ظاهراً آیت اله ملکوتی را برای تدریس به حوزه علمیه قم برده اند ولی شایعات در مورد سوء استفاده های صد میلیون تومانی وی و اطرافیانش بر سر زبانهاست. وی يك آخوند غیر سیاسی بود و روزی که از طرف خمینی بعنوان نماینده امام در آذربایجان و امام جمعه تبریز انتخاب شد در اولین خطبه نماز جمعه اش گفت که آمده ام مانند مسلم ابن عقیل شهید بشوم. آیت اله مسلم ملکوتی که اهل سراب بود مردم تبریز را اهل کوفه می دانست که قبل از او دو امام جمعه یعنی آیت اله قاضی طباطبائی و آیت اله مدنی را ترور کرده بودند او در اولین سخنرانی غیر سیاسی بودن خود را نشان داد و چهارده سال بر آذربایجان حکومت کرد و هر خطبه نماز جمعه اش ماده اولیه چندین جوک و لطیفه بود که بذله گوینان تبریز از آن الهام می گرفتند و به هزل و هجو او و سایر آخوند ها می پرداختند.

آمدن مجتهد شبستری که يك روحانی سیاسی و دارای استقلال رأی است ظاهراً در رابطه با نا آرامی های تبریز و حساس تر شدن اوضاع در منطقه آذربایجان بوده است. در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی وجود يك امام جمعه قدرتمند می تواند به هدفهای حکومت کمک کند. نمایندگان دوره چهارم از تبریز حتی در میان هم قماشان خود نیز به فساد و بی عرضگی معروف بودند و حزب اله قادر به دفاع از آنان نبود. احتمال این وجود دارد که نمایندگان مجلس نیز که مانند امام جمعه منتخب رژیم هستند برای دوره بعد کلا عوض بشوند و حکومت سعی کند کسانی را بمجلس ببرد که حد اقل وجهه را در میان طرفداران حکومت داشته باشند و گرنه مشکل نمایندگان صامت تبریز نیز به سایر مشکلات آذربایجان افزوده می شود و کنترل منطقه غیرممکن می گردد.

گفتنی است که بعد از سرکوبی حزب خلق مسلمان در سال ۱۳۵۹ جمهوری اسلامی در میان مذهبیون تبریز پایگاهی نداشته است و نمایندگانی که از تبریز بمجلس رفته اند هیچکدام وجهه و پذیرشی نسبی در میان مردم نداشته اند و هیچکس نیز آنان را جدی نگرفته است.

وقایع اخیر تبریز را باید در رابطه با بحران همه جانبه ای که سراسر کشور را فرا گرفته مورد ارزیابی قرار داد. در اصل بحرانی که منجر به انقلاب ۱۳۵۷ شد با عوامل گوناگون تشدید شده است زیرا خواسته های اساسی مردم که دموکراسی در مرکز آنها قرار داشت برآورده نشده است. در عین حال آینده آذربایجان از آینده ایران جدا نخواهد بود. آذربایجانی ها طی سده های طولانی چنان با سایر اقوام ایرانی در آمیخته و پیوند های عمیق برقرار کرده اند که هیچ نیروی نمیتواند آنها را از هم جدا سازد. مسائل اقتصادی و اجتماعی آذربایجان آنچنان با مسائل کلی ایران گره خورده است که حل هر مشکل آذربایجان در گرو حل آن مشکل در مقیاس سراسری ایران است.

روحانیون حاکم اگر نمیخواهند کشور دچار هرج و مرج و جنگهای قومی و برادرکشی شود باید ولایت مردم را بپذیرند و مانع شرکت زنان و مردان ایرانی در اداره جامعه نشوند. نارضايتی آذربایجانی ها بیانگر نارضايتی عمومی از حکومت فقهاست زیرا آذربایجانی ها نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند و تهران بزرگترین شهر ترک نشین ایران است. ایران امروز باشصت میلیون جمعیت و تنوع فرهنگها در وضعیتی قرار دارد که یا باید دموکراسی بر آن حکومت کند و یا اینکه غیر قابل حکومت کردن خواهد شد.

\* - گرگ توتم اقوام ترک بوده و بوزقوت ها یا گرگهای خاکستری يك گروه پان ترکیست افراطی هستند. آرم بوزقوت هم گرگی در حال زوزه کشیدن ایستاده در درون قرص ماه می باشد.



## توضیح ضروری:

در پی چاپ دو مقاله پیرامون سیاست های امریکا در برابر ایران و بویژه تصمیم دولت کلینتون برای تحریم اقتصادی ایران، مقاله زیر و یک نامه حاوی نظرات متفاوتی در این زمینه است به دفتر نشریه رسیده است. راه آزادی اقدام به چاپ آنها با اندکی اختصار می کند. همانگونه که تحلیل های ارائه شده نشان می دهند برخورد با مسئله فوق از حد بحث مربوط به سیاست تحریم اقتصادی امریکا علیه ایران فرا تر می رود و مجموعه سیاست های کنونی اپوزیسیون دمکرات ایران را در بر می گیرد.

## توطئه شوم تحریم اقتصادی ایران توسط امریکا

### فریدون آذر نور

میثی بر محاصره کامل ایران در کنگره جهانی یهودیان در نیویورک اعلام کند که با استقبال شدید شرکت کنندگان کنگره و متعاقب آن جامعه یهودیان امریکا و بیش از همه زمامداران دولت اسرائیل روبرو میشود.

اینست شرایط زمانی، مکانی، ذات تصمیمی که بیل کلینتون رئیس جمهور امریکا با استفاده از اختیارات ویژه خود اتخاذ کرده است.

از این تحلیل نباید چنین نتیجه گرفت که تصمیم فوق خصلت موضعی دارد. سیاست امپریالیستی امریکا که راهنمای عمل توأمان هر دو حزب دمکرات و جمهوریخواه میباشد در آنچه که مربوط به ایران است در «سیاست مهار دو گانه» تبلور یافته است که حامل بررسیهای استراتژیک شورای امنیت ملی است و سیاست امریکا را در غرب آسیا و خاورمیانه تعیین می کند. که اصول این سیاست تضعیف هر چه بیشتر توان اقتصادی، نظامی و در صورت لزوم تجزیه دو کشور مقتدر ایران و عراق در خاورمیانه است.

ملاحظه میشود که صلح خاورمیانه و دورنمای آن، صرفنظر از شعیبه بازیهای رقابتی دو حزب اصلی امریکا، حفظ منافع اسرائیل و امیال محدود حکام عرب، اصولاً در چارچوب سیاست «مهار دو گانه» و بحساب آخر در ارتباط با اهداف استراتژیک امریکا قرار می گیرد.

مسئله تحریم یک جانبه ایران توسط ایالات متحده امریکا و رفتار و برخورد مخالفت آمیز کشور های بزرگ صنعتی با آن، نشانه تضاد های خفته کنونی و آینده نگرایی قدرتهای بزرگ در بازار های آسیا و خاورمیانه است. عشق روزافزون امریکا به حفظ و تحکیم موقعیت ابرقدرتی تک قطبی خود، خودکامگیها و یکه تازیهای این کشور بویژه کشمکش شدید به دسترسی و تسلط بر تر در بازار های پر برکت خاورمیانه و به انحصار درآوردن هر چه بیشتر منابع انرژی منطقه خلیج فارس پایه سیاست های وی را تشکیل میدهند. همچنین چشم انداز و نفوذ و بهره برداری در زمینه های پر تنوع از کشور های تازه استقلال یافته آسیای میانه و قفقاز، طبیعتاً با منافع کوتاه و دراز مدت کشور های بزرگ صنعتی تضاد های جدی دارد و در رقابت و قطب بندیهای آتی بین المللی وزنه های سنگینی را تشکیل میدهند.

پیشبرد سیاست امریکا با وجود دولتهای مقتدر حرف نشن و مستقلی مانند ایران و عراق که بطور بالقوه و بالفعل از نظر قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، جمعیتی و اعتبار دولتی و تاریخی (تاریخی منحصر ایران است)، در موقعیت و مقام بالا تری از شیوخ عرب قرار دارند با موانع جدی روبرو خواهد شد. از اینروست که سیاست «مهار دو گانه» بطور نوبتی امروز کشور ایران را هدف مستقیم خود قرار داده است.

حال ببینیم این سیاست ها و تدابیر خصمانه ای که به بهانه های نقض حقوق بشر، بنیادگرایی، تروریسم و سست یابی به تکنولوژی هسته ای علیه ایران عنوان میشود، و آنطوریکه رئیس جمهور امریکا میگوید واقعاً باین سبب است که به امنیت ملی و سیاست خارجی این ابر قدرت آسیب می رساند؟ در این رابطه کانیست نظر کوتاهی به تاریخچه کمتر از نیم

تحریم، محاصره اقتصادی برای تضعیف توان اقتصادی، نظامی و انزوای سیاسی یک کشور تا مرحله تجزیه و تلاشی آن هدف تسلیم کشور مورد نظر و یا تابعیت وی از مواضع تحریم کنندگان را دنبال می کند. در تاریخ معاصر نمونه های متعددی از تحریم را می توان شمرد که هر کدام بسته به موقعیت زمانی، مکانی و ماهوی خصوصیات ویژه خود را دارند. از آن جمله اند محاصره اولین کشور سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب اکتبر، تحریم دولت نژاد پرست افریقای جنوبی، کوبای سوسیالیستی، یوگسلاوی سابق، کشور عراق و غیره.

اما تحریم امریکا علیه ایران در شرایط خاص بین المللی و در چهارچوب سیاست «نظم نوین جهان» اتخاذ شده است. انگیزه های این تصمیم ماهیت این نظم نوین را برملا می کند:

۱ - ابتکار صلح بین دو ملت اسرائیل و فلسطین، دشمنان ظاهراً آشتی ناپذیر، پس از کشمکشهای چندین دهساله و چشم انداز این صلح در رابطه با دیگر دولتهای عرب، بعنوان یک پیروزی سیاسی با میانجیگری و سرکردگی رئیس جمهور جوان امریکا و بنام وی ثبت میگردد.

۲ - دورنمای صلح خاورمیانه تبدیل دولت اسرائیل به یک ابر قدرت منطقه ای از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. تحقق چنین برنامه ای بعلل زیر امکان پذیر است:

۱ - ۲، ظرفیت، استعداد و توانیهای دولت اسرائیل  
۲ - ۲، عقب ماندگی، ناتوانی، پراکندگی، ثروتهای بادآورده و... دولت های عرب با هویت اسلامی، بویژه شیخ نشینیهای مناطق خلیج فارس

۲ - ۲، این برنامه از اهداف عمده صهیونیسم جهانی است که اقتدار مالی و نفوذ سیاسی آنها وزنه سنگینی در تعیین سرنوشت سیاست جهانی است. لزوماً و بطور اخص باید به نقش یهودیان مقیم امریکا تاکید کرد.

در این رهگذر یگانه دولتی که با مخالفت قاطعانه خود صلح خاورمیانه و دورنمای امید بخش آن برای امریکا و اسرائیل را چهار مخاطره میاندازد جمهوری اسلامی است که در موضع بنیادگرایی خود، حتی محور کشور اسرائیل را از نقشه جغرافیایی طلب میکند.

در چنین اوضاع و احوالی حزب جمهوریخواه امریکا در رقابت با حزب دمکرات تبلیغات خود را مخصوصاً در جهت ضدیت با رژیم ایران، با شدت بیشتری ادامه میدهد. در مقابل بیل کلینتون که بجز صلح خاورمیانه برگ برنده مهم دیگری در دست ندارد، هول و هیجان محاصره و تحریم یک جانبه ایران را به پیش می کشد.

در حقیقت ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران بمثابه مسابقه ای بین دو حزب جمهوریخواه و دمکرات درآمده است که با شمار های تهییجی، برخی طرحهای تجاوزکارانه، تحریکات و تبلیغات خصمانه ای توأم است که با بزرگ جلوه دادن تروریسم دولتی، سست یابی به تکنولوژی هسته ای، نقض حقوق بشر و غیره و مرتبط ساختن این اعمال بعنوان تهدیدی علیه امنیت ملی و در جهت آسیب رسانی به سیاست خارجی امریکا به اوج خود میرسد. بنابراین، قانونمند است که در این مسابقه (بویژه سرنوشت ساز برای بیل کلینتون)، رئیس جمهور جوان امریکا تصمیم خود را

قرن اخیر آمریکا در مناسبات با ایران بیاندازم.  
امریکا دولت قانونی دکتر مصدق که یکی از اولین دمکراسی های نو پای جهان سوم به شمار می رفت را با توطئه سرنگون کرد، با موافقت رئیس جمهور آمریکا و یکارگردانی سازمان «سیاه» توطئه ای ترتیب داده شد که با عملیات تجاوز و مداخله گرانه اشکار و با زیر پا گذاشتن ابتدائی ترین موازین دیپلماسی نخست وزیر قانونی و دمکرات ایران با کودتای ۲۸ مرداد سرنگون گردید مردم ایران علیه حکومت دست نشانده از قیام کردند، با سوء استفاده از نقاط ضعف حرکت مردم کینه جویانه واکنش نشان داد.

امریکا در تشویق عراق به تجاوز به ایران دست داشت. در جریان ۸ سال جنگ جانب عراق یعنی کشور متجاوز را می گیرد اگر چه دل خوشی هم از او ندارد.

دکترین کیسینجر دال بر نابودی امکانات هر دو کشور متخاصم در جریان جنگ ایران و عراق بخوبی پیاده شد. این سیاست به شکل، با انتقال سلاح، لوازم، تکنولوژی مدرن جنگ افزار های تعرضی و ترغیب دولتهای عرب به پشتیبانی مادی و انسانی، کمکهای اطلاعاتی جنگی، کوبیدن پایگاههای نفتی ایران در خلیج فارس، با سرنگون ساختن هواپیمای مسافربری ایرانی که به مرگ کلیه سرنشینان آن انجامید دنبال شد.

در پی پایان جنگ با عراق، دوره جدیدی از جنگ روانی علیه ایران آغاز می شود. و متعاقب آن برخی مقامات بلند پایه آمریکا اعلام می کنند که سه جزیره متعلق به ایران باید به شیخ های عرب برگردانده شود، شیوخ عرب هم صدای ارباب را تکرار می کنند. مقارن همین ایام است که رئیس جمهور آمریکا جمهوری اسلامی را خطر فوق العاده برای امنیت آمریکا میخواند.

البته این هم برای همه روشن است که يك سوی دیگر این سگه تقلبی فروش میلیارد ها دلار اسلحه به شیوخ عرب و جذب پטר و دلار بنفع سوداگران اسلحه امریکاست که این چنین پریشان گوئیا را «توجیه» میکند. تبلیغات فزاینده درباره دستیابی به تکنولوژی هسته ای نیز در همین راستا است. در حالیکه کارشناسان بین المللی، دستیابی جمهوری اسلامی را به سلاح اتمی (اگر بخواهد) بین ۵ تا ۱۵ سال ممکن میدانند، دولت آمریکا پیش آهنگ مبارزه برای پیش گیری خطر احتمالی ده سال آینده خاورمیانه میگردند. در صورتیکه گفته کارشناسان نظامی غرب، اسرائیل در حال حاضر دارای صد ها کلاهک هسته ای است و با وجود آن نه تنها از اعضای منع گسترش سلاح اتمی خود داری میکند بلکه مقامات بلند پایه اسرائیل با تکیه به پشتیبانی ابر قدرت آمریکا «جسارت» را بجائی رسانده اند که بخود اجازه میدهند سریعاً اعلام دارند: چنانچه برنامه های جمهوری اسلامی متوقف نشود، اسرائیل به نیرو گاههای هسته ای این کشور حمله خواهد کرد. همانگونه که در سال ۱۹۸۱ نیروگاه هسته ای عراق را بمباران کرد.

در رابطه با سلاحهای هسته ای باید بدون تردید پذیرفت که وجود و گسترش این سلاحها، عظیم ترین خطر برای صلح و امنیت بین المللی بوده و مبارزه در راه خنثی کردن يك جنگ احتمالی هسته ای که يك فاجعه بتمام معنی دنیائی است از مقدس ترین وظایف و اهداف بشر دوستانه عصر است بشرط اینکه این مبارزه، عمومی و بدون هیچگونه قید و شرط تبعیضی و در مقیاس جهانی انجام پذیرد. نه آنکه بخشی از کشور ها بمب اتمی داشته باشند و یا به تولید آن ادامه دهند و بخشی دیگر را از دست یابی به آن منع کنند.

نیکیتا خروشچف دبیر اول حزب کمونیست وقت شوروی در حدود ۲۵ سال قبل بدستی گلت که پس از يك جنگ هسته ای با قدرت تخریبی فعلی، اگر افرادی زنده بمانند حسرت مرده ها را خواهند برد. با این واقعیت وحشتناک و خطرات غیرقابل محاسبه و فاجعه آفرین ناشی از آن باید آمریکا و قدرتهای بزرگ را نگران کند با نیروگاه برق اتمی پای چوبین بوشهر (در مقایسه) که آنهم بدست خارجیان ساخته خواهد شد.

آنچه در رابطه با عدم رعایت حقوق بشر در جمهوری اسلامی است، اعتراض به این رژیم که در ابعاد وسیعی اصول و مقررات اعلامیه جهانی حقوق بشر را نقض میکند، و هرگونه اقدام و تلاش بین المللی در راستای بهبود و تأمین شرایط مربوط به رعایت الزامات اعلامیه حقوق بشر، در صورتیکه واقعاً بر پایه بشر دوستی و احترام به حقوق مردم ایران و وارسته از ملاحظات مداخله گرانه سیاسی باشد قابل ستایش است. متأسفانه در همین زمینه نیز موضعگیریها و برخورد های مغرضانه و تبعیض آمیز حاکی از سوء نیت وجود دارد که نشان دهنده سیاستهای چند گانه مدافعان حقوق بشر در صحنه بین المللی بوده و فقدان صداقت و حسن و نیت، مشابه مواردی که بدانها اشاره شد آشکارا درباره ایران بچشم میخورد. اگر واقعاً مدعیان مدافع حقوق بشر که عمدتاً دولتهای مقتدر جهان در ازای خود صدای میباشند، پس چرا در اغلب نقاط جهان که این مقررات بطور خشن و وحشیانه تری

زیر پا گذاشته میشود سیاست بی تفاوتی و سکوت، مدارا و گذشت در پیش می گیرند.

ارتش قدرتمند روس مجهز به مخرب ترین سلاحهای قرن مدتهاست بطور بیرحمانه و وحشیانه ای ملت کوچک اما شجاع و دلیر چین را که تنها گناهشان استفاده از حق طبیعی ملی، برای تعیین سرنوشت خود بر اساس یکی از اصلی ترین مواد اعلامیه حقوق بشر میباشد، جنگ بگلی نابرابری را شروع کرده اند که با کشتار جمعی پیران، جوانان، زنان و کودکان با تخریب خانه و کاشانه آنها، خاطره جنگ میهنی ۵۰ سال قبل با فاشیستهای آلمان را تداعی میکند. این جنایت بفرمان یلتسین انجام میشود که وجودش و ابقایش برای انتخابات آینده ریاست جمهوری، بمنظور بخت نشانندن هر چه بیشتر روسیه که مشابه همان سیاست «مبار دو گانه» در مورد ایران و عراق است ضروری بنظر میرسد زیرا یکی از اهداف استراتژیک آمریکا و به تبع آن دولتهای پیمان «ناتو» را تشکیل میدهد. چگونه است که کاخ سفید واشنگتن در توجیه سیاست پده و بستان خود، کشتار ملت ستمدیده چین را امر داخلی روسیه توصیف میکند.

دولت ترکیه دوازده میلیون کرد را که هزاران سال است در سرزمین مادری خود، کرد زائیده شده و کرد زندگی کرده اند و رژیمهای دیکتاتوری این کشور دهها سال آنها را بعنوان ترکهای کوه نشین از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم ساخته اند، پس از سالها مبارزه برای احقاق حقوق حقه خود بر اساس همان اعلامیه حقوق بشر ناچار اسلحه بدست گرفته اند با سپاه ۲۵ هزار نفری، وابسته به پیمان «ناتو» و مسلح به مدرت ترین سلاحهای عصر، تا ۴۰ کیلومتر در عمق خاک عراق جنگ تمام عیار را شروع کرده اند که عاقبت آن معلوم نیست. عکس العمل دولت «بشر دوست» آمریکا از زبان بیل کلینتون رئیس جمهور درباره این کشتار قومی يك جمله کوتاه است «عمل دولت ترکیه قابل فهم است» (نقل بمعنی).

در مدت سه ماه در عربستان سعودی ۹۰ نفر را در ملاء عام با شمشیر گذاخته گردن زده اند. عربستان نفت صادراتی تضمین شده را دارد و لذا مدافعان بشر ساکت میشوند.... نمونه های دیگری از این قبیل کم نیستند.

اینک کشور ما در حال حاضر یکی از بحرانی ترین لحظات تاریخ خود را میگذراند. در داخل کشور مردم رنج دیده ایران، منشاء تمام بدبختی ها، تیره روزی ها، رشد روزافزون فقر و درماندگی خود را از حکومت اسلامی می دانند که دیگر اعتمادی به آن ندارند. در داخل خود رژیم، نبرد قدرت بین طبقه حاکمه بشدت ادامه دارد و در صحنه بین المللی ضمن اینکه روز بروز به انزوای بیشتری کشیده میشود. ابر قدرت آمریکا سیاستهای تهاجمی ضد ایران ایرانی و تجاوزکارانه ای که قوامی ماهیت استعماری دارد اتخاذ کرده است که هدف نهائی آن تضعیف هر چه بیشتر ایران از راه تشدید بحران همه سویه این کشور و ایجاد بحرانهای جدید تا مرحله تجزیه، سقوط و نابودی ایران است. در چنین اوضاع پیچیده ای تکلیف و وظیفه مردم ایران و نیرو های اپوزیسیون چیست؟

یکبار نظیر چنین خطری که تمامیت ارضی و استقلال ایران را تهدید میگرد در تجاوز صدام، با قیام یکپارچه مردم خنثی گردید. اگر چه در این ماجرا رژیم اسلامی با سرکوب عنان گسیخته نیرو های مخالف داخلی تحکیم گردید، اما میهن ما از خطر عظیمی که متجاوزین آنرا «قاسیه دوم» نامگذاری کرده بودند نجات پیدا کرد و تمامیت ارضی آن محفوظ ماند.

این بار نیز اگر چه تشبثات تجاوزکارانه آمریکا فعلاً يك تهاجم نظامی اشغالگرانه را ندارد، اما محتوای آن بطوریکه تشریح شد خطرناکتر از «قاسیه دوم» است. بنابر این با توجه به آنچه در حال تکوین است، قیام و ایستادگی فراگیر مردم، نه تنها يك حال تکوین ملی - میهنی اهمیت تعیین کننده و سرنوشت ساز دارد، بلکه يك آزمایش تاریخی آموزنده و افتخار آمیز برای نسلهای آینده است. در تاریخ چند هزار ساله کشور ما، هر زمانیکه ایران از تجاوزات خارجیان شکست خورده است هنگامی بوده که فشار و ظلم طبقات حاکمه وقت، فساد و انحطاط جامعه بحدی رسیده است که مردم مستاصل بخاطر نیت خود در مقابله با متجاوزین خارجی به بی تفاوتی کشیده شده اند. اپوزیسیون ایران در وضعیت بسیار دشوار کنونی، در شرایطی که بحران اقتصادی به اوج خود رسیده و بی لیاقتی حکومت بر همگان آشکار شده و آزادی های فردی و اجتماعی زیر پا گذاشته میشود و کشور ما بسوی انحطاط کامل سوق داده شده است، باید سیاستی به غایت هوشیارانه و کارا داشته باشد. اپوزیسیون باید با ایجاد يك ائتلاف و همبستگی وسیع معتقد به آزادی، استقلال و تمامیت ارضی ایران، احترام به حقوق بشر و جدائی دین از دولت رونمای روشنی از آینده سیاسی کشور بر برابر مردم ترسیم کند و اجازه ندهد نیرو های افراطی و بیگانگان ایران را تاخت و تاز سیاست های شوم و ویرانگر خود سازند.



## تحریم اقتصادی علیه ایران و سکوت ما

س - سام

اعلام رسمی تحریم اقتصادی ایران از سوی آمریکا، در ۳۰ ماه آوریل ۱۹۹۵ موشکگیریهای متفاوتی را در نیروهای اپوزیسیون ایران در پی داشت. به جز شورای ملی مقاومت (سازمان مجاهدین خلق ایران) و چپ‌های رادیکال و افرادی چون هوشنگ وزیری و داریوش همایون، دیگر نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور یکصدا، اقدام تحریم اقتصادی را مضر به حال مردم ایران و بی‌فایده در جهت تغییرات سیاسی ارزیابی نموده‌اند و این اقدام را مورد انتقاد قرار داده‌اند.

آمریکا ایران را عامل تشنج در منطقه خاورمیانه و مخالف صلح اعراب و اسرائیل، تروریسم و تلاش برای دستیابی به سلاحهای اتمی می‌داند.

اقدام آمریکا در سطح جهانی با استقبال اسرائیل و اطریش و همچنین موافقت روسیه در عدم فروش دستگاه دستیابی به اورانیوم غنی شده، همراه بود. بقیه کشور های صنعتی جهان به این پیشنهاد برخورد منفی کردند. علل مخالفت کشورهایی چون آلمان فدرال، ژاپن و فرانسه از حوصله این مقاله خارج است و نیاز به بررسی جداگانه ای دارد.

مقامات جمهوری اسلامی بنا به رسم همیشگی خود در مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی ادعای بی اثر بودن تحریم اقتصادی را شعار داده‌اند. ولی در سطوح رسمی تلاشهایی برای مقابله با این اقدام را تدارک دیده‌اند. این اقدامات فرستادن نماینده رسمی از طرف وزارت خارجه جمهوری اسلامی به بروکسل جهت مذاکره با مقامات اروپایی و بیان رسمی و شفاهی فاصله گیری دولت ایران از حکم قتل سلمان رشدی نویسنده انگلیسی کتاب آیه های شیطان (البته آقای واعظی نماینده رسمی دولت ایران از بیان کتبی این عقب نشینی در دیداری که بعداً در پاریس با نماینده هفت کشور صنعتی جهان داشت خود داری کرد و نشان داد که چقدر به ادعا های رژیم اسلامی می توان باور داشت؟) و پیشنهاد جایگزینی ین ژاپن با دلار آمریکا برای دریافت درآمد نفت در اوپک را شامل می شد.

در داخل کشور سیاست «گشایش اقتصادی» که از شاه بیت های سیاست نولت رفسنجانی برای تعدیل اقتصادی بود، به سیاست در های بسته و به کنترل درآوردن ارز مبدل شد. دولت با تصویب نامه های فوق العاده خواهان مجازات شدید خریداران و فروشندگان ارز های خارجی شده و رفسنجانی در نماز جمعه اعلام کرد، که درست بودن این سیاست را در دو سال آینده خواهیم دید. در منطقه تلاش جدیدی از طرف دولت ایران برای نزدیکی به دولت عراق برای از میان بردن اختلافات فی مابین صورت گرفت. که البته با اعتراض بخشی از مسئولین بلند پایه سپاه و بسیج همراه بوده است.

در پی اعتراضاتی که در این اواخر در ایران شدت یافته بود رژیم دست به برگزاری مانور وسیع نظامی با حضور بیش از صد هزار سپاهی و بسیجی در سراسر ایران زد و رهبر جمهوری اسلامی خامنه ای از شرکت کنندگان در مانور نظامی خواست تا با نفاق از «حاکمیت اسلام» مخالفین حساب خود را کرده و دست از پا خطا نکنند.

جمهوری اسلامی از طرفی دیگر اعلام کرد که پیدا کردن مشتری جدیدی برای پرکردن جای خالی شرکت های آمریکایی که بیش از یک سوم نفت ایران را خریداری می کرده اند راحت نخواهد بود. و رفسنجانی در مصاحبه مطبوعاتی خود با مطبوعات داخل کشور اعتراف کرد که اقتصاد ایران از تحریم اقتصادی دچار ضربه خواهد شد.

از نظر سیاسی البته دولت جمهوری اسلامی موفقیت نسبی از جمله جلب موافقت دولت آلمان فدرال برای ممانعت از شرکت خانم رجوی در میتینگ مجاهدین در آلمان داشته است. در این جا جا دارد که اپوزیسیون دمکرات ایران علیرغم مخالفت خود با سیاستهای ضد دمکراتیک مجاهدین از حقوق فعالیت آزاد سیاسی آنان دفاع کرده و این اقدام دولت آلمان را محکوم کند. همزمان واکنش بخشی از اپوزیسیون دمکرات ایران در داخل

کشور و سازمان جمهوری خواهان ملی در خارج از کشور که خواستار فعالیت سیاسی برای رسیدن به تحولات مسالمت آمیز و دمکراتیک در ایران در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه برای اپوزیسیون دمکرات ایران نگران کننده است. این بخش از اپوزیسیون دمکرات با پذیرش فعالیت در چهارچوب ولایت فقیه موجودیت خود را به عنوان آلترناتیو دمکراتیک در مقابل «حاکمیت اسلام» از دست داده و نقش خود را به شرکت در قدرت در چهارچوب ولایت فقیه تنزل می دهند. این خطای سیاسی برای جامعه ایران که تشنه حکومت انسانی زمینی در مقابل حکومت مذهبی و آسمانی است به پیشرفت دمکراسی کمک نخواهد کرد. چا دارد که این دوستان به عنوان بخشی از اپوزیسیون دمکرات به وظیفه خود در این لحظه حساس تاریخی واقف بوده و یا تاکید بر استقرار جامعه مدنی، مردم سالاری و گسترش و تحقق دمکراسی در ایران یاری رسانند. رسیدن به دمکراسی در ایران با مبارزه در مقابل «حاکمیت اسلام» برای «حاکمیت مردم» امکان پذیر است و حاکمیت مردم و دمکراسی در چهارچوب قانون ولایت فقیه امکان پذیر نیست.

در چهارچوب چنین نگرشی است که نگارنده بدون در نظر گرفتن هدف آمریکا در اعلام تحریم اقتصادی علیه ایران معتقد است که حزب دمکراتیک مردم ایران و اپوزیسیون دمکرات می بایستی از این اقدام پشتیبانی کرده و در یک کارزار وسیع جهانی از افکار عمومی و دولت های جهان خواستار همکاری برای تحت فشار قرار دادن رژیم برای رعایت دمکراسی، حقوق بشر در ایران شوند.

ما بعنوان بخشی از نیرو های اپوزیسیون دمکرات خارج از کشور امکانات دیگری به جز جلب افکار عمومی و دولت ها در فشار آوردن به جمهوری اسلامی برای رعایت مردم سالاری و گشایش سیاسی در ایران نداریم. مخالفت ما با تحریم اقتصادی در واقع خلع سلاح خودمان است تجربه نشان داده است که جمهوری اسلامی تنها با فشار های داخلی و خارجی حاضر به رعایت حد اقلی حقوق انسانی است. نوشیدن «چام زهر صلح» از طرف خمینی تنها با فشار های داخلی و خارجی ممکن شد در غیر این صورت سیاستهای نابخردانه و دشمن تراش رژیم کشور را به ورطه نابودی کشانده بود و بود ندامت کاری رژیم به چشم مردم ایران می رفت.

نگاهی به فعالیت های خارج از کشور نیرو های اپوزیسیون در سالهای گذشته در مقابل جمهوری اسلامی نشان می دهد که یکی از مطالبات اپوزیسیون از جهانیان همبستگی با اپوزیسیون ایرانی و فشار سیاسی، اقتصادی به جمهوری اسلامی بوده است. نویسنده این سطور در چند سال پیش به عنوان نماینده حزب دمکراتیک مردم ایران در کمیته اعتراض به سفر رفسنجانی به آلمان در جلسات وسیعی که در آلمان برگزار می شد شرکت داشت. در آن جلسات اپوزیسیون ایرانی خواستار فشار بین المللی و بخصوص فشار دولت آلمان فدرال به جمهوری اسلامی به عنوان یکی از ابزار مبارزه علیه جمهوری اسلامی و در جهت وادار کردن او به عقب نشینی و پیشبرد مبارزه برای دمکراسی و حقوق بشر در ایران به شمار می آورد. در آن فعالیت ها که وسیعترین طیف اپوزیسیون ایرانی را تا آن موقع در بر می گرفت تلاشهای مهمی برای جلب افکار عمومی و دولت آلمان فدرال برای فشار به دولت ایران انجام شد. و همه فعالین از عدم همراهی کافی دولت آلمان و همکاری آن با رژیم اسلامی اظهار ناخرسندی می کردند.

مطالعه موضعیگریهای امروز اپوزیسیون دمکرات در برخورد به تحریم اقتصادی علیه ایران جای تعجب و پرسش فراوان بر جا می گذارد. یا این که دولت ایران نچار تغییراتی شده که ضرورت بین المللی برای وادار کردن او به رعایت دمکراسی و حقوق بشر را مرتفع ساخته و یا این که اپوزیسیون دمکرات ایرانی اشکال جدیدی در مبارزه خود برای رسیدن به دمکراسی و حقوق بشر انتخاب کرده است که برای نگارنده نا آشناست؟ از قدیم گفته اند که شتر سواری دولا دولا نمی شود. ما نمی توانیم خواستار مبارزه با جمهوری اسلامی باشیم و فشار اقتصادی که ناشی از سیاستهای نابخردانه حاکمان اسلامی بر مردم ایران است را به بهانه های مختلف منفی جلوه دهیم. در این صورت باید دست را روی دست گذاشت و منتظر حوادث باشیم.

حزب دمکراتیک مردم ایران باید بدون ترس و نگرانی از مهر آمریکائی خوردن و با سیاست غلط اپوزیسیون دمکرات در این مورد به مخالفت برخیزد و تلاش خود را در مبارزه با سیاست های نابخردانه جمهوری اسلامی که خواهان دسترسی به سلاحهای اتمی، دامن زدن به تشنج در روند صلح خاورمیانه، کمک به تروریسم جهانی، سرکوب اعتراضات مردم ایران و محدود کردن فعالیت اپوزیسیون داخل کشور است، گسترش دهد.

ما ضمن حفظ استقلال و مرزبندی با دولت های خارجی خواهان رابطه دوستانه با تمام خانواده بشری هستیم و حق خود می دانیم که از امکانات موجود برای مبارزه با رژیم اسلامی بهره جوئیم.

# تحلیل سیاسی یا جنگ ژورنالیستی!

حسن شمس

نامه زیر در رابطه با مقالات راه آزادی پیرامون تحریم اقتصاد در ایران توسط آمریکا به نشریه رسیده است:

پس از سلام، در نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی شما، مورخه فروردین - اردیبهشت ۱۳۷۴، شماره ۴۰ در رابطه با تحریم اقتصادی ایران توسط آمریکا و دستور بیل کلینتون، دو نوشته یکی تحت عنوان: «چه سیاستی در برابر تحریم آمریکا باید داشت؟» (نوشته: س - نورسته) و دیگری: «در کنار تحریم اقتصادی علیه ایران یا علیه آن» (نوشته: ب - شباهنگ) درج شده بودند که لازم میدانم مطالبی را پیرامون محتوا و مضمون آن دو نوشته، بعنوان تذکر به نویسندگان آنها و خوانندگان نشریه شما توضیح دهم.

۱ - ما این نوع موضع گیری و برخورد با رویدادها و پدیده های سیاسی - اجتماعی (چه محلی و چه بین المللی) را عمدتاً برخوردی در سطح ژورنالیستی ارزیابی کرده و معتقدیم که چنین برخورد هائی اصولاً مسائل جامعه ما را راهگشا نخواهند بود. برداشت ها از موضع عمومی ژورنالیستی، بمعنای موضع گیریهای سیاسی بدون ارائه تحلیل و فاکت های لازم و مشخص و ضمناً منهای خرد جمعی است.

۲ - هسته اصلی اندیشه حاکم در این موضع گیری (ب - شباهنگ) ناشی از این است که: از آنجائیکه بنا به تحلیل ما، رژیم جمهوری اسلامی ایران، تا بر حق گونه است و نفی اش واجب، حالا هر کس و هر نیروئی، چه داخلی و چه خارجی در جهت برآورده کردن این خواست ما! یعنی نفی جمهوری اسلامی ایران، حالا بهر ترتیب و با هر انگیزه برآید، صریحاً و منطقیاً متحد طبیعی ماست و چه خوب که این قدرت، يك قدرت سیاسی - اقتصادی - نظامی قوی، چون آمریکا با سیاست جدید نظم نوینش باشد.

۳ - این سیاست و محتوای موضع

گیری آن در رابطه با آمریکا، دقیقاً در تضاد نظریه سطور نویسنده آن (ب - شباهنگ) که معتقد است: «هر گونه تلاش و کوشش حول نظریه براندازی رژیم حتی بر محور انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس مؤسسان و قانون اساسی منبعت از آن را مخالف با مشی سیاسی خود دانسته و عملاً راه حل سیاسی روز را در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نظام ولایت فقیه اش جستجو میکند، ارزیابی مینمائیم.

۴ - اعلام مواضع در این نوشته حامل این نظریه است که گویا سه دلیل اتخاذ و بیان شده توسط رئیس جمهور آمریکا، حمل بر تحریم اقتصادی ایران، انگیزه و نیاز اصلی سیاست خارجی آمریکا در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی ایران و منطقه خاور میانه و خلیج فارس بطور ویژه بوده و تباین این خواسته ها، دلایل یا خواسته های کوتاه مدت و دراز مدت جمهوری اسلامی ایران، یکی بوده و لذا شیوه های یکسانی را در قبال آن میطلبد!

۵ - خطی که دیروز در قالب و جریان حزبی دیگر، معتقد بود، آمریکا صد در صد بد است و امروز منتهی در قالبی دیگر، حول محور همان پاشنه رفرمیستی، معتقد است که آمریکا صد در صد خوب است و نظم نوینش واقعاً در صدد برقراری عدالت نوینی بوده که قلم زنانی این چنین میتوانند با نشأت از اثرات آن، نفس راحتی کشیده و زیر سایه شمشیر داموکلس آن، آنهم در ایران فردا، زندگی آسوده و بی دغدغه ای را داشته باشد.

۶ - این دو نوشته که در ظاهر دو نظریه را در درون حزب دموکراتیک مردم ایران نشان میدهند، البته با توجه به واقعیت درونی حزب دموکراتیک، امتزاج سه نظریه بوده که در اساس و نوع دید شان بمسئله، چمگی بر سر پرتگاه ندانم کاری و ابهام ذهنی قرار و گرفتار آمده اند.

درج نظریه های این چنین ژورنالیستی بدون هر گونه تحلیل سیاسی - اقتصادی در يك نشریه

سیاسی - اجتماعی - فرهنگی (راه آزادی) که قاعدتاً میبایستی تحلیل های سیاسی - اجتماعی يك سازمان - حزب را راجع به مسائل روز روشن و منعکس نماید، عملاً نشریه را تبدیل به جنگ ژورنالیستی نموده است.

هر چند ابراز نظریاتی این گونه در درون حزب دموکراتیک مردم ایران، نشانه پلورالیسم فکری درون حزب را نشان میدهد و مثبت است، ولی در عین حال نشان این واقعیت هم است که افراد تشکیل دهنده این حزب چقدر از تدبیر و تعقل لازم حل اینگونه مسائل جهانی و رویداد های سیاسی کشور، بدور بوده و دارای اندیشه سیاسی ضعیف میباشند. شاید همین ضعف تئوری و نداشتن شناخت همه جانبه از مکانیسم درونی پدیده ها، باعث ندانم کاری اکثر سازمانهای سیاسی در خارج از کشور و موضع انفعالی آنها شده است؟

۷ - دید های نویسندگان دو نوشته خالی از هر گونه تجزیه و تحلیل بر شاخص نیاز سرمایه داری انحصاری جهانی است، با توجه باینکه يك پنجم بخش ثروتمند جمعیت سراسر جهان، در حدود ۸۵ در صد درآمد سرانه جهانی را بخود اختصاص داده است، ابعاد فاجعه آمیز این فعالیتها روشن میشوند.

ما معتقدیم، با دید فقط سیاسی، نمیتوان مسائل را دید و تحلیل کرد و آن نیاز به دید همه جانبه و مرتبط اقتصادی - سیاسی و دیپلماسی در سطح ملی و بین المللی و ضرورت های آنهاست که ما را در اتخاذ يك سیاست درست، توانمند میسازد.

۸ - ما نوشته (س - نورسته) را در سطح يك بررسی و موضع گیری سیاسی، حتی بخشی از يك سازمان سیاسی تلقی نکرده و نمیتوانیم بعنوان گزارش جمع بندی شده نظریات مطروحه در يك جمع سازمانی ارزیابی نمائیم، هر چند که این جمع بندی را هم میتوان کوششی در جهت معقول و احتیاط کاریهای سیاسی يك جریان سیاسی هم به حساب آورد.



## هرمز ایرجی در گذشت

خبر درگذشت جانگدازهرمز ایرجی همه دوستان و هم‌زمان او را عمیقاً متأثر ساخت. هیات اجرایی شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران این ضایعه بزرگ را به بانو توران، همسر و خانواده محترم و یاران و هم‌زمان آن زنده یاد تسلیت می گوید.

## آخرین وداع با هرمز

### فرهاد فرجاد

در سال ۱۹۶۱ وارد اطریش شد. خاطره آن روزها در وین و بخصوص رفیق عزیز مان مصطفی لنگرانی برایم زنده میشود. آخر هرمز در حقیقت جزء شاگردان مکتب مصطفی بود و در حقیقت شکل گیری اولیه ما را مصطفی با بیان شیوا و رفتاری بی پیرایه و صمیمی خود پایه گذارد.

اگر چه هرمز از سال ۱۹۶۳ به شهر برانشوایگ در آلمان برای تحصیل آمد، ولی همیشه تا حد امکان در تماس با مصطفی بود. به مصطفی هنوز خیر مرگ هرمز را نداده ایم.

منوچهر ادامه میدهد، هرمز در سال ۱۹۷۳ پس از فارغ التحصیل شدن در رشته برق از دانشگاه برانشوایگ به ایران بازگشت و استاد و مدتی هم رئیس دانشکده علم و صنعت تهران شد. در جریان پاک سازیها او را نیز مانند سایر دگراندیشان پاکسازی کردند. یادم می آید، هرمز میگفت دیگر آزاد شده و میتواند در شعبه تشکیلات شبانه روزی کار بکند. می گفت اگر وقتی برایم باقی بماند تجاری می کنم، او نچار خوبی بود بطوری که پیش از شروع بیماری سرطان لعنتیش، تمام مبلمان خانه شان را خودش درست کرده بود. او واقعاً همه فن حریف بود. خیاط خوبی هم بود. برای توران کت و دامن دوخته بود. انسان همه جانبه ای بود و همه تیپ دوست هم داشت. بخوبی میشد این مسئله را میان جمع حاضرین دید. با مرگ او ما یک دوست خوب و صمیمی و جامعه ایرانیان انسانی مبارز، استوار، کاردان و با استعداد را از دست داد.

پس از صحبت منوچهر صف طولانی مشایعت کنندگان هرمز با دسته های گل بطرف قطعه ۲۱ آرامگاه ابدی او براه می افتد.

در کنار گور او توران آخرین وداع را با او میکند همه ساکت اشک می ریزند. صدای خواندن فاتحه من را بخود می آورد، یکی از دوستان مسلمان هرمز است. واهاک اولین گل را بر روی تابوت او می گذارد، گلهای سرخ از همه طرف بر روی او ریخته می شود.

کنفدراسیون که از رفقای مخفی ما بود و از ناراحتی و اعتراض به جمع کردن امضاء علیه قطعنامه ای که به پیشنهاد ما، سالگرد شهادت خسرو روزبه و روز زندانیان سیاسی اعلام میکرد، به سر میز من و کیو و مهرداد (به اصلاح علنی کارها حزب) آمد، جلو چشم من مجسم میشود. افسوس که جمهوری اسلامی همه آنها را در اعدام های دسته جمعی سال ۶۷ از میان ما ربوده و اینجا تقریباً اکثر کسانی هستند که از زیر داس مرگ جمهوری اسلامی گریخته اند. وقتی که برای اولین بار شنیدم هرمز در میتسک است و موفق شده فرار بکند، خیلی خوشحال شدم. مطمئن بودم که اگر او هم گرفتار میشد سرنوشت بهتری در انتظارش نبود. افسوس که این خوشحالی مدت زیادی نپائید. ولی هرمز در همین فرصت کوتاه و نیز با استواری و درایت و کاردانی خود تأثیر بسزائی در شرایط بسیار دشوار مهاجرت به روی بسیاری از مهاجرین گذاشت.

بیهوده نبود که تعداد زیادی از آخرین مشایعت کنندگانش که در میان آنها جوانان نیز کم نبودند، از رفقای دوران مهاجرت کوتاه او در میتسک بودند، همانطور که در جلسه یادبود پس از بخاک سپردنش، رفیق پرویز بدرستی گفت: هرمز نه تنها در شرایط دشوار ایران و در تشکیلات از خود شخصیت فوق العاده ای نشان داد بلکه در زمان کوتاه مهاجرت خود در میتسک نیز جزو اولین کسانی بود که در مقابل آپاراتچیک های روسی و فرصت طلبان حزبی ایستاد. این ایستادگی و از طرف دیگر متانت و یابوری و دوستی با همه رفقای ساکن مجتمع مسکونی شماره ... میتسک او را به سرعت به محبوب ترین چهره خانه مهاجرین تبدیل کرد. با جمعیت وارد کلیسای کوچک گورستان میشوم. در کلیسا جا نیست. منوچهر تهامی از دوستان قدیمی هرمز در شهر برانشوایگ زندگی نامه او را می خواند.

هرمز در سال ۱۹۶۱ در تهران متولد شد. پس از اخذ دیپلم از دبیرستان هدف

قرار ما ساعت ده و ربع مقابل گورستان در هاتور است. جلوی در اصلی تعداد زیادی زن و مرد سیاهپوش و اغلب با موهای جو و کندی و گاه سفید منتظر هستند. ابتدا به نزد توران همسر عزیز هرمز میروم. فکر می‌کردم بعد از آن همه تجربه تلخ و مصیبت راحا تر بتوانم به او تسلیت بگویم و شاید بتوانم کمی او را دلداری بدهم. اما نمی توانم حتی یک کلمه با او صحبت کنم. دختر خوبشان ناتاشا هم کنار اوست. سراخ امین پسر ۱۵ ساله هرمز می روم با او راحت تر صحبت می کنم. برایش تعریف میکنم که پدرش را برای اولین بار آن زمان که جوان ۱۷ ساله و زاغ و بوری بود، در زمین بسکتبال حیاط مدرسه هدف دیدم. چقدر قشنگ بازی میکرد و بقول بچه ها «استیلش» خوب بود و گل های شیک میزد.

سراخ دوستان نزدیک و مشترکمان میروم. خیلی ها را با کمی مکث و دقت باید بشناسم، چهره اغلب آنها مسن تر و شکسته تر از سنشان به نظر میرسد. اثر گذشت سالهای سخت و دردناک روانی را میشود تقریباً در غالب چهره ها دید. اغلب از هم‌زمان قدیمی هرمز هستند. جوانان پر شو و شور سالهای ۶۰ سازمان جوانان و حزب که به جنگ فلک رفته بودند و اغلب در جریان انقلاب فعالانه شرکت داشتند. اگر چه شکست انقلاب و شکست حزب هر کدام به تنهایی کافی بودند که هر یل مبارزی را از پا در آورد ولی از همه بدتر ضربه روانی است که اغلب پس از آگاهی به دروغین بودن مدینه فاضله و بیراهه بودن راه رفته خورده اند. بخصوص برای خیلی ها چون هرمز پس از مهاجرت به شوروی و تجربه شخصی اش. بعضی ها را بعد از ۲۵ سال می بینم. دیدار مجدد ما بجای کنگره ها و جلسات و تظاهرات پر شور آن زمان ما در مراسم تشییع جنازه رفیق مشترکمان صورت میگیرد.

خیلی ها هم جایشان خالی است. سراخ احمد میروم، آرام ایستاده. ناگهان به یاد برادرش رضا می افتم. خاطره آن روزی که رضا کمپانی نماینده برانشوایگ در کنگره

# اکبر شاندرمنی درگذشت

## سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

### مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند



اکبر شاندرمنی مبارز کهنسال کمونیست، در ۷۸ سالگی، دیده از جهان فروبست و همزمان و نزدیکان و شیفتگان خود را داغدار ساخت.

شاندرمنی در عنوان جوانی بخاطر فعالیت های کمونیستی و در ارتباط با گروه ۵۳ نفر به رهبری دکتر ارانی، در دوران دیکتاتوری رضا شاه زندانی شد. با سقوط او و شکست در های زندان، اکبر شاندرمنی همراه با سایر زندانیان سیاسی آزاد گردید. با تأسیس حزب توده ایران که هسته اصلی آن را گروه ۵۳ نفر و اعضای باقیمانده حزب کمونیست ایران، ملیون دموکرات تشکیل می داد، شاندرمنی نیز از آغاز به صفوف آن و اردوی مبارزان راه آزادی و عدالت اجتماعی پیوست و تا پایان به آرمان های خود وفادار ماند.

اکبر شاندرمنی، انسانی والا و پاک، بی تکلف و متواضع، دلسوز و مهربان و از اقدار زحمتکش جامعه ایران بود. از ویژگی های او - که در میان رهبران حزبی یا مشخصات حزب توده ایران ارزش خاصی داشت - استقلال اندیشه و عمل او را باید برشمرد. تصادفی نبود که شاندرمنی، که در کمیته مرکزی برگزیده شد، تا آستانه انقلاب ۱۳۵۷ هم چنان اندر خم یک کوچه ماند. بار ها، طی ۱۶ پلنوم، تعداد زیادی، حتی خارج از چارچوب مشاوران کمیته مرکزی با برگماری (کنوئیتاسیون) به عنوان عضو اصلی وارد ترکیب آن شدند و برخی به هیات اجرایی و دبیری حزب رسیدند. اما این کادر برجسته که همواره مسئولیت های سنگینی بر عهده داشت، هم چنان عضو مشاور باقی ماند. تنها پس از انقلاب بهمن ۵۷، در پلنوم ۱۶ ام به عضویت اصلی کمیته مرکزی انتخاب گردید. زیرا اکبر شاندرمنی وارد دسته بندی نشد و «گناه» کبیره اش این بود که به سلك خادمان از ما بهتران در نیامد.

اکبر شاندرمنی بار دوم، در زمان محمد رضا شاه، پس از توطئه ۱۵ بهمن ۲۷ به زندان افتاد. اما در آذر ماه ۱۳۲۹ همراه با هشت عضو کمیته مرکزی و خسرو روزبه از زندان فراری داده شد. بار دیگر، فعالیت زیرزمینی او آغاز گردید و تا سال ۱۳۳۴ که مجبور به جلائی وطن شد مسئولیت های مهمی در رهبری حزب توده ایران بر دوش او بود. مدت ها عضو کمیته ایالتی و عضو هیات دبیران آن و معاون شعبه اطلاعات بود. قریب یکسال و نیم نیز طی سال های جنبش ملی شدن صنعت نفت به عنوان مشاور در جلسات هیات اجرایی شرکت نمود و از نزدیک شاهد اختلافات درون رهبری و دسته بندی های مخرب و فلج کننده در حزب بود. شاندرمنی طی نامه ۶۰ صفحه ای در فروردین ۱۳۳۳ که توسط اعظم صارمی به رفقای کمیته مرکزی مقیم مسکو می فرستد و نیز در

امان ماند و مهاجرت دومی بر او تحمیل گردید. در «کنفرانس ملی» که به رهنمود و کمک و سازمان دهی استاد ازل تشکیل شد، باند خاوری - صفری برای دادن اعتبار و مشروعیت به گردهمایی مخدوش و مفتضح، از جمله او را به هیات سیاسی وارد کردند. اما اکبر شاندرمنی در برابر گله و انتقاد دوستانه ما، بلافاصله طی نامه ای از هیات سیاسی ساخته و پرداخته «کنفرانس ملی» استعفا داد. و اساساً از ارتباط با این جریان که گردانندگان آن از سرسپردگان کا. گ. ب بودند، برای همیشه خودداری نمود.

تراژدی زندگی شاندرمنی، همانند سرنوشت همه رهبران کمونیست ایرانی و توده ای های مستقل و غیروابسته بود. او به خاطر باور به کمونیسم و اصول و میانی پذیرفته شده آن، خالصانه شیفته «سوسیالیسم واقعا موجود» و از مدافعان صادق آن بود، اما از دیدگاه آپاراتچیک های شوروی عنصر «ضد شوروی» محسوب می شد و تا مطلوب بود! به همین علت، با وجود اینکه پس از پایان مدرسه عالی حزب خواستار انتقال به لایپزیک و کار فعال در دبیرخانه حزب بود، علی رغم قول هایی که به او در حضور من دادند، به گوشه دور افتاده تاجیکستان در شهر دو شنبه پرتاب کردند و تا پایان عمر در همان جا در تنهایی زیست. با آنکه به خاطر بیماری و فرار از تنهایی و بی ثمر ماندن، خواهان نقل مکان به آلمان بود تا در کنار فرزندان و همزمانش باشد، از دادن پاسپورت و تسهیلات لازم خود داری کردند.

اکبر شاندرمنی به کنگره موسسان و کنگره های حزب دموکراتیک مردم ایران پیام فرستاد و خود را جزئی از حرکت توده ای هائی می دانست که با مرزبندی با سیاست وابستگی حزب و برافراشتن پرچم استقلال اندیشه و عمل کام در راه ارانی و پایه گذاران حزب توده ایران گذاشتند.

افسوس که این انسان والا و آزاده، لحظات پایانی عمر را با درد و رنج فراوان گذراند. عجیب است که رفتار مقامات روسیه «دموکرات» با این مرد شریف و بیمار، تداوم همان رفتار خصمانه روسیه شوروی بود. او را که برای معالجه سرطان به مسکو آمده بود در فرودگاه بخاطر نقص مدارک سرگردان کردند و بدترین آزار روحی دادند و سپس به تاجیکستان برگرداندند. از قرار در فرودگاه دوشنبه نیز ساعت ها زیر آفتاب سوزان او را معطل نگه داشتند. می گویند این رفتار در روحیه پیر مرد سخت اثر گذاشت و رمق اش را گرفت. چند روز بعد دوباره به مسکو آمد، اما تن رنجور و روحیه ی افسرده، امانش نداد. فردای آن روز در تنهایی و غربت، شمع عمر او خاموش شد. یادش به خیر.

بابک امیرخسروی

گزارشی که در سال ۱۹۵۶ در مهاجرت، از طریق دکتر رادمنش در اختیار آن ها می گذارد، بسیاری از ماجرا ها و مسائلی را که به شکست حزب انجامید شرح می دهد. شهادت او از وضعیت داخل نشست هیات اجرایی در روز ۲۸ مرداد، یک سند پر ارزش و تکان دهنده ای است. او چگونگی وقت گذرانی ها و دست روی دست گذاشتن هیات اجرایی در آن روز سرنوشت ساز را به قلم آورده و نشان داده است که چسان در ۲۸ مرداد، رهبری حزب وقت خود را با چند تلفن بی ثمر و باقیمانده را به بحث های بی سر و ته درباره تاریخچه کودتا ها در جهان تلف کرده اند. اکبر، چند ماه قبل از درگذشت (۱۰ آوریل ۱۹۹۵) در نامه ای به من نوشت: «اگر هیات اجرایی به کودتا یقین داشت چه لازم بود با خاطری آسوده، آن هم پشت تخته نرد، درباره انواع کودتا بحث کنند؟ البته بحث که نه، بلکه قصه سرایش بود».

اکبر شاندرمنی از شرکت کنندگان فعال پلنوم وسیع چهارم در سال ۱۳۲۷ بود. پس از آن نیز در کنفرانس وحدت («وحدت» حزب توده یا فرقه دموکرات آذربایجان) و همه پلنوم ها شرکت نمود و همواره با جریان های سالی بود که در درون پلنوم ها، خودی نشان می دادند. اما دست او نیز مثل سایر عناصر مستقل کمیته مرکزی کوتاه بود.

او سال های ۱۹۶۴ - ۱۹۶۱ را در مدرسه عالی حزب در مسکو گذراند. اتفاقاً من نیز با او بودم. اکبر از زحمتکشان بود و در جوانی از راه شاگرد خیاطی عمر می گذراند. طبیعتاً قادر به تحصیلات عالی نبود. اما شاهد بودم با چه تلاش شبانه روزی و شور و علاقه برای بالا بردن سطح معلومات سیاسی و عمومی خود تلاش می ورزید، فلسفه و اقتصاد سیاسی می آموخت.

شاندرمنی پس از انقلاب بهمن به ایران بازگشت و مسئولیت ایالت گیلان، زادگاه خود را بر عهده داشت. آن گاه که در یورش جمهوری اسلامی، قاطبه رهبری حزب دستگیر شد، او به طور معجزه آسائی در



# اعلامیه شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران در باره انتخابات

## آزادی گرفتنی است نه دادنی

و توده مردم پیوند بر قرار نشده و اتحاد نیرو های سیاسی دموکرات تحقق نیافته است. رژیم جمهوری اسلامی نیز با ایجاد گروه های سرکوب گر رنگارنگ، نظیر «سپاه واکنش سریع»، «انصار حزب الله» و «ثار الله» مانور های مسلح هر روزه در سراسر کشور، با ایجاد محیط رعب و اشکال تراشی های متعدد مانع از آنست.

تا مبارزات سیاسی آزادی خواهی گسترش نیابد و توده های مردم به آن نپیوندند و به قدرتی در برابر قدرت دولتی مبدل نشوند، زمامداران جمهوری اسلامی عقب نخواهند نشست و بجز شدن فضای سیاسی کشور تن نخواهند داد.

پیام ما به مردم این است که از جو نسبتاً مساعد کنونی استفاده کرده و فعالیت در کارزار مبارزه برای آزادی انتخابات شرکت نمایند و به حمایت از نیرو های سیاسی آزادی خواه کشور بپاخشند. و برای تأمین پیش شرط های ضروری یک انتخابات آزاد، که خود شکلی از مبارزه برای آزادی است، تلاش کنند. حد اقل این پیش شرط ها عبارتند از:

- آزادی احزاب و جمعیت ها در کشور و تعهد حکومت به حفظ امنیت فعالیت علنی و آزاد آن ها،

- آزادی مطبوعات و قلم، آزادی بیان و اجتماعات،

- تغییر قانون انتخابات در جهت آزادی عمل نامزد ها و قطع مداخلات شورای نگهبان از جمله در تشخیص صلاحیت نامزد ها،

- انحلال گروه های فشار و شبکه های غیر مسئول و شبه دولتی و گروه های سرکوبگر خلق الساعه.

بدون تأمین حد اقل شرایط بالا، آزادی انتخابات وجود نخواهد داشت و آنچه در پیش است، مشابه همان انتخابات فرمایشی دوره های گذشته خواهد بود. مع هذا، از دیدگاه ما، مبارزه برای پیش شرط های بالا، چشم اندازی به مراتب فراتر و گسترده تری دارد و به انتخابات مجلس پنجم محدود نمی شود و با آن نیز پایان نمی پذیرد. از دیدگاه ما، انتخابات مجلس پنجم نه یک هدف، بلکه وسیله و انگیزه است. اهمیت تاریخی مبارزه ای که هم اکنون در جریان است، در این نیست که یک یا چند نماینده وارد مجلس شود. گو اینکه اگر چنین شود، باید به فال نیک گرفت. مبارزه کنونی اساسی تر از آن و سرآغاز مبارزات سیاسی و مسائل آمیز مردم برای آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملت می باشد. به همین جهت، شورای مرکزی، به جای اتخاذ سیاست نفی مطلق هرگونه امکان تغییر و تحول، مشی مبارزه سیاسی فعال و بهره گیری از همه امکانات و همه توان ها برای تسخیر سنگر های از دست رفته آزادی را توصیه می نماید.

با این سودا در سر، ما از همه احزاب و سازمان ها و جریان ها و شخصیت ها، که در داخل کشور، قدمی در این راه برمی دارند و برای آزادی و دموکراسی و تأمین پیش شرط های انتخابات آزاد، در حد توان و امکانات خویش و به سلیقه خود تلاش می ورزند، با تمام نیرو حمایت می کنیم.

حزب دموکراتیک مردم ایران از همه نیرو های سیاسی آزادی خواه و ملی خارج از کشور می طلبد با تمام توان خود، و در صورت امکان در اتحاد با یکدیگر، افکار عمومی جهانیان و محافل بین المللی حقوق بشر و دولت های پر نفوذ را به حمایت از مبارزه دشوار و نابرابر آزادیخواهان درون کشور جلب نمایند، تا با استفاده از نفوذ خود و اعمال فشار سیاسی، از دولت جمهوری اسلامی بخواهند اصول و مبانی منشور حقوق بشر را رعایت نموده، پیش شرط های لازم برای انتخابات آزاد را فراهم سازد.

شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

۱۵ مهر ماه ۱۳۷۴

به مناسبت نزدیک شدن انتخابات دوره پنجم مجلس و چشم انداز انتخابات آینده ریاست جمهوری، جنب و جوش شایان توجهی در محافل سیاسی داخل و خارج کشور مشاهده می گردد. آنچه در بالا و در درون محافل حاکمه جمهوری اسلامی می گذرد، تداوم همان جنگ جناح های مختلف روحانیت برای کسب قدرت و سهم بیشتر است. با این تفاوت که اگر در جریان انتخابات دوره چهارم تفنینی، هدف حذف جناح معروف به «چپ بنیاد گرا» و روی کار آوردن مجلسی از «اعتدالیون» طرفدار هاشمی رفسنجانی و جناح راست بنیاد گرای مشهور به «رسالتی» ها بود، مشخصه این انتخابات، عبارت از تلاش گسترده جناح اخیر برای تصرف انحصاری کرسی های مجلس و سپس گماردن نامزد مطلوب خود به پست ریاست جمهوری است.

شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران، بی آنکه به این جنگ و ستیز و تفاوت میان جناح های حاکمیت بی توجه باشد، اما با شناختی که از این گرایش دارد و بنا به تجربه ۱۶ سال حکومت روحانیت خط امامی، کوچک ترین توهّم و امید به آنان ندارد و از غلطیدن در بازی های آن ها به شدت احتراز دارد. زیرا طی این مدت هر یک از این گرایش ها و جناح ها، چه به تنهایی یا با مشارکت یکدیگر، چه همه با هم تحت رهبری آیت الله خمینی، در فرصت کافی که داشتند عدم شایستگی و توانائی خود را برای تحقق هدف های اصلی انقلاب و حل معضلات مردم و خروج کشور از بن بست کنونی که خود آفریننده آنند، نشان داده اند.

اما پدیده جدید و مثبت در میان نیرو های اسلامی حاکم، برش از درون آن و زایش و تکوین حرکتی است که لیه تیز انتقادات خود را متوجه دخالت دین در دولتمداری و ولایت فقیه کرده و هر روز با نظام حاکم فاصله می گیرد. عنصر نو و امید بخش کارزار انتخاباتی مجلس پنجم، در مقایسه با دوره های قبل، ظهور و حضور نیروی سوم، متشکل از نیرو های سیاسی خارج از مدار حاکمیت و اپوزیسیون آزادی خواه، در عرصه کارزار انتخاباتی می باشد.

نامه های سرگشاده، اعلامیه های جمعی، فراخوان ها، مصاحبه های بیشمار با رادیو های پر شنونده بین المللی و با نشریات داخل و خارج از سوی رهبران سیاسی و شخصیت های سرشناس و برجسته، لحن نسبتاً تند و انتقادی مقاله ها و تحلیل های سیاسی از وضع کشور و حاکمیت در نشریات غیر دولتی، برخی نشست ها و گردهمایی ها به مناسبت های مختلف، گواه آنست. از ویژگی های حرکت نوین، مشاهده نشانه هایی از نزدیکی و همگامی ملیون، دموکرات ها، عناصر چپ آزادی خواه و برخی گرایش های اسلامی با یکدیگر است. جهت دیگر این پدیده نو، تحمل نسبی بخشی از دستگاه و مقامات در برابر آنست. آیا روش و رفتار و تمکین مقامات دولتی در قبال این جنبش آزادی خواهی، امری مصلحتی، حساب شده از بالا و صرفاً صحنه سازی انتخاباتی برای فریب افکار عمومی جهان است؟ احتمالاً این بخشی از حقیقت، اما تمام آن نیست. شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران بر این باور است که عامل اصلی آن بن بست جمهوری اسلامی در همه زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و شکست کامل الگوی جمهوری اسلامی در افکار عمومی، بی اعتباری روزافزون او در بین مردم، به ویژه در میان پایه های اصلی رژیم و انزوی بین المللی آنست.

با این وصف، آیا جنبش نوین آزادی خواهی شناسی برای موفقیت دارد؟ در حال حاضر، این جنبش هنوز در آغاز کار خود و بسیار محدود و در مقایسه با امکانات و توانائی قدرت استبدادی حاکم بسیار ضعیف و ناتوان است. به نظر ما، فرجام این مبارزه منوط به پویائی است که در جامعه ایجاد خواهد کرد و مشروط به مشارکت توده مردم در جریان آن و در درجه دوم بسته به رفتار حکومت در قبال آنست. هنوز میان این جنبش سیاسی پیشاهنگ